

زندگینامه حسین

ضیاء ظریفی

به قلم دکتر ابوالحسن ضیا ظریفی

زندگینامہ

حسن ضیاء ظریفی

ضیاء ظریفی ، ابوالحسن
زندگینامه حسن ضیاء ظریفی / به قلم ابوالحسن ضیاء ظریفی - تهران :
امین دژ ، ۱۳۸۱ .
ص ۳۲۷ .

ISBN 964-93780-1-4:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: **The biography of Hassan Zia Zarifi.**

۱. ضیاء ظریفی، حسن ، ۱۳۱۸ - ۱۳۵۴ - - سرگذشتنامه.

۲. حزب توده ایران - سرگذشتنامه . الف . عنوان

۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲

DSR ۱۵۲۸/۵/ ض ۹

م ۸۱-۴۵۵۹۱

کتابخانه ملی ایران

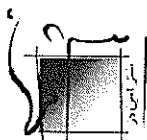
۱۳

زندگینامه

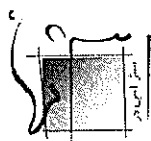
حسن ضیاء ظریفی

به قلم:

دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی



بهار ۱۳۸۲



زندگینامه حسن ضیاء ظریفی

نویسنده: دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی

چاپ اول - بهار ۱۳۸۲

طرح روی جلد: رضا امین درباری

حروفچین و صفحه آرا: حمیدرضا سناجیان

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: گلشن

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

نشر امین دژ: تلفن ۰۸۰۲۳۰۷۰ - ۰۹۱۳۲۸۴۶۰۰۱

این کتاب را تقدیم می‌کنم به :
برادران و خواهرانم و همه اعضای خانواده‌ام و همه
دانشجویان آزاده و رفقای بی که حسن را صمیمانه دوست
داشتند و در فراق او اشک‌ها ریختند و یادش را گرامی داشتند.

برادری داشتم
کوچک‌تر از خودم
کجاست برادرم
پارهٔ دلم؟
بر خاک تاریک رزمگاه افتاده‌ست؟
یا هنوز لبخند می‌زند
بر این خورشید
اگر زنده‌ست
(بیگانه با درد من)
با کدامین برادرشادست
و اگر
بی برادر
در خاک خفته‌ست
در کدامین برادرانه - گورستانی؟

شاعر ناشناس



فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۳	فصل اول: تولد، کودکی و نوجوانی
۳۵	فصل دوم: آغاز مبارزات دانشجویی
۴۱	فصل سوم: رویکرد به مبارزه قهرآمیز
۶۱	فصل چهارم: زندان، شکنجه، بازجویی
۸۰	فصل پنجم: محاکمه در دادگاه‌های نظامی
۸۰	۱. دادگاه بدوی
۱۰۹	۲. دادگاه تجدیدنظر
۱۱۵	فصل ششم: دوران محکومیت
۱۱۵	۱. زندان قصر
۱۲۰	۲. زندان رشت
۱۳۱	فصل هفتم: ماجرای سیاهکل و توطئه ساواک
۱۴۳	فصل هشتم: حبس ابد
۱۴۳	۱. زندان کرمان
۱۵۱	۲. زندان‌های تهران

۱۵۷	فصل نهم: کشتار نه زندانی سیاسی
۱۷۱	فصل دهم: بازتاب این کشتار در ایران و جهان
۱۸۷	فصل یازدهم: سقوط رژیم پهلوی و اعتراف جنایتکاران
	فصل دوازدهم: اعلام جرم خانواده‌های زندانیان سیاسی علیه
۱۹۳	رژیم پهلوی
۲۰۷	ضمائم:
۲۰۹	- نامه‌ها
۲۵۱	- چه می‌گفتم؟
۲۷۵	- حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲
۳۰۴	- تصاویر و اسناد
۳۱۵	فهرست اعلام

مقدمه

نزدیک به یک قرن است که ملت ما برای به دست آوردن حقوق اساسی و استقلال کشور خود مبارزه می‌کند. ظلم و استبداد بی‌پایان پادشاهان و فساد و تباهی حکمرانان دست نشانده آنان، پیدایش اندیشه‌های آزادیخواهانه در اروپا و بسیاری عوامل دیگر سبب بیداری و هشیاری ملت ایران گشته که با انقلاب مشروطیت صفحه جدیدی در تاریخ کهن ایران گشوده شده است.

ملت ما برای کسب استقلال و آزادی بهای گزافی پرداخته است و در طی این یکصد سال چه بسیار مردمان آزاده در مصاف رویاروی با عوامل استعمار جان باختند و چه انسان‌هایی که در سیاهچال زندان‌های مخوف سلاطین قاجار، رضاخان و محمدرضاشاه مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ننگین و شرم‌آور ترجیح دادند، شکنجه شدند، مقاومت کردند و کشته شدند. در پنجاه سال اخیر این مبارزان از همه طیف‌های سیاسی بودند، مذهبی‌ها، ملی‌ها، مارکسیست‌ها و... و چه با عظمت بود وقتی که همه این انسان‌های شرافتمند با فریادهای **الله اکبر، زنده باد آزادی، زنده باد استقلال و مرگ بر دیکتاتور**، مقاومت می‌کردند، رژیم شاه را به چالش می‌کشیدند و به پای چوبه دار می‌رفتند.

نتیجه مبارزات یکصد ساله ملت ما در واژگونی و انهدام رژیم شاهنشاهی تجلی یافت و تاریخ ایران برگ تازه‌ای را آغاز کرد.

حسن برادر کوچکم از زمره چنین جوانانی بود که ده سال از عمر سی و شش ساله خود را در زندان‌های رژیم محمدرضاشاهی گذراند، مقاومت کرد، تسلیم نشد و همان طور که خود پیش بینی می‌کرد «همیشه این احتمال وجود دارد که از زندان‌ها یکسره روانه گورستان شوم» چنین شد. و در ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۴ جنایات هولناک رژیم پهلوی به اوج خود رسید و نه تن از بی‌دفاعان چشم بسته و دست بسته را به «بهانه

فرار»، در تپه‌های اوین تیرباران کردند و آن‌ها را روانه گورستان نمودند. این جنایات بی‌سابقه موجی از نفرت در تمام جهان به وجود آورد، سازمان‌های حقوق بشر، عفو بین‌الملل، همه آزادگان جهان و حتی دولت‌های حامی رژیم سفاک را به اعتراض واداشت، ملت‌های آزاده جهان به خودکامگی رژیم شاه و سازمان جنایتکار ساواک بیشتر پی بردند و دولت‌های خود را برای مبارزه با چنین شقاوت‌هایی تحت فشار قرار دادند.

در این میان اعضای کنفدراسیون دانشجویان در امریکا و اروپا متأثر از چنین جنایات دست به اعتراضات گسترده در سراسر جهان زدند و تا حدودی توانسته بودند قسمتی از جنایات رژیم را برملا کنند و حکومت شاه را در انظار جهانیان رسوا سازند. ساواک شاه را که ساخته و پرداخته سیا - موساد و انتلیجنت سرویس بود به عنوان عامل جنایات بی‌شمار رژیم معرفی نمایند. مبارزات دانشجویان ایرانی در سراسر جهان به خصوص در اروپا و امریکا با تبلیغات و تظاهرات دائم در سال‌های قبل از انقلاب مشروعیت رژیم شاه را زیر سؤال برد.

وقتی انقلاب پیروز شد و اسناد جنایات ساواک تا حدودی در اختیار پژوهشگران و محققین و نویسندگان قرار گرفت، آن زمان عمق فاجعه برای مردم آشکار گردید.

اعترافات جلاد ساواک بهمن نادری پور معروف به تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی چگونگی تیرباران کردن نه نفر از زندانیان سیاسی از جمله برادرم حسن را روشن ساخت. در طی بیست سال گذشته کتب و رسالات فراوانی در جهان منتشر گردید، سازمان‌ها و احزاب سیاسی پنجاه سال اخیر در ایران و جنبه‌های مثبت و منفی اعمالشان مورد بررسی قرار گرفت، نتایج مبارزات مسلحانه جوانان و دانشجویان چه مبارزین مسلمان و مذهبی و چه چریک‌های مارکسیست و دلایل شکست و ناکامی آن‌ها تجزیه و تحلیل شد. در سال ۱۳۸۱ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات به کار ارزنده‌ای اقدام نمود و یک سری از اسناد تاریخی به «روایت ساواک» را منتشر ساخت. از جمله این کتب **چپ در ایران به روایت اسناد ساواک** است که در آن اسناد مربوط به «سازمان چریک‌های فدایی خلق در ۶ فصل تحت عناوین کلیات و تاریخچه زندگی بیژن جزنی،

حسن ضیاء ظریفی، عباس سورکی، احمد جلیل افشار و احمد چوپانزاده تنظیم شده‌اند.^۱ در بخش مربوط به برادرم «حسن ضیاء ظریفی» علاوه بر اشتباهات کوچکی که وجود دارد، بعضی از نامه‌های نوشته شده من به سازمان‌های مختلف برای نجات او و نامه‌های خصوصی حسن به من منتشر گردیده است. با اغتنام فرصت از اینکه «مرکز بررسی اسناد تاریخی» به هر حال گوشه‌ای از مبارزات بی‌امان این جوانان علیه رژیم پهلوی را آشکار ساخته، بر آن شدم که اسنادی را که در روزهای اولیه پیروزی انقلاب برای تدوین اعلام جرم علیه رژیم و تقدیم آن به نمایندگان سازمان ملل به دستور دادستان در اختیارم قرار گرفته بود همراه با شرح زندگی و مبارزات حسن و سیر محاکمات و دفاعیات او در دادگاه‌های نظامی را برای اطلاع همگان منتشر سازم تا جوانان ما بدانند که چه جان‌ها در راه کسب آزادی فدا شده است.

من به هیچ وجه قصد تحلیل جنبه‌های سیاسی و اجتماعی جنبش چریکی دانشجویان را ندارم. قسمت کوتاهی از آن را در کتاب «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۳۵»^۲ نوشته‌ام و امیدوارم که محققان دیگر با دقت و حوصله این تاریخ را تکمیل کنند. انتشار این کتاب برای من ادای احترامی است به برادر کوچکم که اسطوره مقاومت بود، عظمت و بزرگی او را می‌ستایم و در مقابل او سر تعظیم فرود می‌آورم. این کتاب را دوست ارجمندم آقای محمد حسین خسروپناه بازنگری کرده و پیشنهادهایی برای تکمیل آن ارائه نموده است؛ سپاس و تشکر خود را از ایشان بدین وسیله تقدیم می‌دارم. همچنین این مقدمه با تغییراتی به وسیله پسرم دکتر سامان ضیاء ظریفی به انگلیسی ترجمه شده است.

تهران - دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی

بهار ۱۳۸۲

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، چریک‌های فدایی خلق، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲. ابوالحسن ضیاء ظریفی، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران، تهران، انتشارات شیراز، ۱۳۷۸.



فصل اول

تولد، کودکی و نوجوانی

در سپیده دم بیست و یکمین روز فروردین ماه ۱۳۱۸ خورشیدی / ۱۰ آوریل ۱۹۳۹ م در یکی از کوچه‌های کوی گابنه لاهیجان جنب و جوش بی سابقه‌ای به چشم می‌خورد. در یک خانوادهٔ پراولاد، همه منتظر تازه‌وارد دیگری بودند؛ بچه‌های بزرگ‌تر نگران حال مادر و بچه‌های کوچک‌تر کنجکاو. در شهر ما مرسوم بود که موقع زایمان مؤمنه‌ای، مؤذن اذان بگوید و برای سلامت زائو به درگاه ایزد تعالی دعا کند. خانوادهٔ ما سخت مذهبی و به سنت‌های دینی پای‌بند بود. حاج عیسی ضیاء‌ظریفی پدر ما یکی از سرشناسان لاهیجان که عاشقانه به حسین (ع) معتقد بود و مادرم رخساره خانم نیز یکی از اعضای خانواده‌های اهل علم «منجمی» بود. بنابراین در چنین خانواده‌ای تمام رسوم مذهبی باید بدون کم و کسری رعایت شود. در حالی که صدای «آملا»، مؤذن خوش صدای محلهٔ ما بلند شد، مامای پیر که شش بچه قبل از این نوزاد هم به وسیلهٔ او به دنیا آمده بودند، با چالاکی وسایل زایمان را فراهم می‌کرد. نزدیک ساعت ده صبح بود که صدای گریه‌ای مژدهٔ تولد نوزاد را داد و همه شادمان شدند. بچه‌ها

به دنبال مادر بزرگ برای خوردن «قیقناق»^۱ و حلوا و شربت که برای تقویت زانو تهیه شده بود، به سروکول هم می‌پريدند. نوزاد پسر بود. در مراسم شب شش که یک رسم سنتی خانواده بود بزرگ‌ترها جمع شدند تا نام مناسبی برای او انتخاب کنند. نام او را حسن گذاشتند^۲.

حسن کوچولو بعد از ده روز که به حمام برده شد مثل توپ دست به دست می‌گشت. چهار برادر و دو خواهر بزرگ‌تر هر کدام در نگهداری او جدال داشتند. با گذشت زمان، شیرین‌زبانی‌های حسن علاقه و محبت ما را به او بیشتر می‌کرد.

تابستان ۱۳۲۰ من کلاس دوم دبیرستان ایرانشهر لاهیجان را تمام کرده بودم، جنگ بین‌المللی دوم به شدت ادامه داشت، ما شب‌ها در منزل یکی از آشنایان جمع می‌شدیم تا سخنان بهرام شاه‌رخ را از رادیو برلن و صدای رادیو لندن را بشنویم. سوم شهریور آن سال دولت‌های شوروی و انگلیس از شمال و جنوب به میهن ما حمله‌ور شدند. هر روز هواپیماهای روسی بر فراز شهر ما، لاهیجان و دیگر شهرهای شمال اعلامیه‌هایی به زبان‌های فارسی - روسی و گاهی ترکی پخش می‌کردند و دلایل هجوم خود به ایران را توضیح می‌دادند. روز ششم شهریور گویا ترک مخاصمه اعلام شده بود. صبح جمعه هفتم شهریور، طبق معمول، من و پسر عمه‌ام بدیع‌اله علیزاده راستان به قصد رفتن به روضه منزل مرحوم امام رضوی به راه افتادیم، همه مردم از ترک مخاصمه و پایان جنگ صحبت می‌کردند، در وسط چهارراه شهر گروهی از جوانان شهر جمع بودند، در حدود

۱. شیرینی مخصوصی که برای زانو در شهرهای گیلان مرسوم است.

۲. با وجودی که اسم من ابوالحسن بود، به مناسبت نزدیکی تولد حسن یا ۲۰ صفر اسم او را هم حسن گذاشتند. روز بعد از تولدش شناسنامه او به شماره ۱۶۶ صادر شد.

ساعت ۱۰ صبح بود که دو هواپیما در آسمان شهر نمایان شدند و در ارتفاع بسیار کمی پرواز می‌کردند، مردم به این طرف و آن طرف می‌دویدند. در یک لحظه دو بمب در همان چهارراه فرود آمد، من به وسط جوی آب کنار خیابان پرت شدم ولی جسد خون‌آلود عده زیادی از جمله پسر عمه‌ام را در مقابل چشمان خود دیدم. بعد از چند دقیقه که گرد و خاک ناشی از بمباران فرونشست هراسان به طرف منزل دویدم تا پدرم را از مرگ پسر عمه‌ام آگاه کنم. آن روز بیش از سی نفر از اهالی شهر بی‌دفاع ما در اثر بمباران بی‌دلیل هواپیماهای شوروی کشته شدند.^۱ خانواده ما مانند بسیاری از خانواده‌های مرفه لاهیجان تصمیم گرفتند که از ترس «روس‌های آدمکش» به ده بروند زیرا عمال دولتی شایع کرده بودند که روس‌ها همه بچه‌ها را می‌کشند و پستان زن‌ها را می‌برند و مردها را برای بیگاری به سیبری اعزام می‌کنند.

«تاواریش‌ها» به لاهیجان آمدند و در سبزه‌میدان شهر اردو زدند، ولی نه از کشتن بچه‌ها خبری شد و نه از بی‌احترامی به زنان. خانواده ما پس از چند روز از ده به شهر بازگشتند. یکی از تفریح‌های ما این بود که روزها بچه‌های کوچک‌تر را برای تماشای اردوی روس‌ها به سبزه‌میدان ببریم. حسن هم تقریباً هر روز با ما همراه بود و سربازهای روسی غالباً او را که کوچک‌ترین ما بود بغل می‌کردند و می‌بوسیدند و به یاد بچه‌های خود که هزاران کیلومتر دورتر در کشور پهناور خود برجای گذاشته بودند می‌افتادند و «خراشو، خراشو» می‌گفتند و گاهی هم یک تکه نان سیاه سربازی به دست او می‌دادند.

۱. محمدرضا خلیلی عراقی، جزوات وقایع شهریور: ابوالحسن ظریفی، جزوه ۴۳؛ شهدای غیرنظامی لاهیجان، انتشارات بنگاه زربخت، ۱۳۲۴، ص ۸۱۱ تا ۸۱۷.

سقوط دیکتاتوری رضاشاه با تشکیل احزاب سیاسی مقارن بود و در سال ۱۳۲۴ شعبه حزب توده ایران در شهر ما تشکیل شد و کلوپ حزب هم در خانه کوچکی در اول کوی گابنه و نزدیک منزل ما بود. هوشنگ منتصری مسئول حزب در لاهیجان بود. جوانان شهر که دوره دبیرستان را طی می‌کردند کم کم با مسایل سیاسی روز آشنا می‌شدند، روزنامه می‌خواندند و تمایلات سیاسی پیدا می‌کردند. حسن که تازه شش ساله بود گاهی با من به کلوپ حزب می‌آمد و در خواندن سرودهای حزبی و میهنی شرکت می‌کرد و تقریباً هر روز از دست پدرم که مذهبی متعصب بود و این فعالیت فرزندان را «مخالف شئون خانوادگی» می‌دانست کتک می‌خورد. البته برادرهای دیگر هم از این کتک‌ها بی‌نصیب نبودند. در چنین محیط خانوادگی، که پدر و مادر مذهبی داشتیم و هر سال سه بار روضه‌خوانی در منزل حاج آقا برپا بود و حتی در دوران خفقان رضاشاهی هم روضه‌ها مخفیانه برگزار می‌شد گرایش به حزب توده قابل قبول نبود؛ ولی پسران بزرگ خانواده فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشتند. پدرم از دخالت ما در امور سیاسی بی‌اندازه وحشت داشت زیرا سرنوشت دخالت در سیاست را قبلاً در خانواده آزموده بود. بزرگ خانواده مرحوم ضیاءالاطباء، عموی ما فارغ‌التحصیل دارالفنون و طبیبی حاذق و در دوران خود یکی از آزادیخواهان بود. در ۱۴ خرداد ۱۳۰۵ پس از سخنرانی در مقابل مسجد جامع لاهیجان درباره جمهوری و مخالفت با سلطنت مطلقه به وسیله کمک داروسازی مسموم و به هلاکت رسید.^۱ تا سال‌های طولانی مادر بزرگ، عکس او را در مقابل خود می‌گذاشت و به رضاشاه نفرین می‌کرد. آن قدر در مرگ پسر گریست تا کور شد. چنین

۱. به نقل از خاطرات چند تن از معمرین لاهیجان از جمله پدرم و آقای زرعیان.

سابقهٔ سیاسی، پدر را از دخالت فرزندانش در امور سیاسی وحشت زده می‌کرد و به شدت نگران و ناراحت بود.

لاهیجان به علت موقعیت خاص خود مرکز فعالیت سیاسی شدیدی بود. قوام السلطنه و دارودستهٔ او و فئودال‌های دیگر از یک طرف و دکتر رضا رادمنش (از رهبران حزب تودهٔ ایران که لاهیجانی بود) و عناصر آزادیخواه، از طرف دیگر کشمکش شدیدی را آغاز کردند که بالطبع این مبارزات در غالب خانواده‌ها تأثیر مستقیم داشت. جوانان تحصیلکرده و روشنفکر جانب دکتر رادمنش را می‌گرفتند و عناصر بورژوا و زمینداران بزرگ جانب دارودستهٔ قوام السلطنه؛ خرده‌مالکان هم که از یک طرف از دست عوامل قوام به ستوه آمده بودند و از طرف دیگر از «حکومت کمونیستی» وحشت داشتند در این میان متزلزل بودند.

تابستان‌ها که جوان‌ها از دانشگاه به شهرهای خود بازمی‌گشتند فعالیت سیاسی چشمگیرتر بود. در تابستان ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ مبارزات سیاسی در شهر کوچک ما لاهیجان به حدت و شدت خود رسید. «توده‌ای‌ها» در دفاع از دهقانان به املاک قوام السلطنه و سایر مالکین بزرگ می‌رفتند و آن‌ها را به «عدم پرداخت مال‌الاجاره و عوارض غیرقانونی» تشویق می‌کردند. مأمورین دولت در دفاع از زمینداران دسته دسته دهقانان را به زندان می‌بردند و جوانان پرشور و انقلابی را به حبس و کتک نوازش می‌دادند. در دو تابستان، حسن کوچولو غالباً با من به مبارزات دهقانی می‌آمد و سخنرانی‌ها را می‌شنید و وقتی به خانهٔ خودمان می‌آمدیم غالباً ادای بزرگ‌ترها را درمی‌آورد، یک صندلی زیرپای خود می‌گذاشت و با لحن کودکانه سخنرانی می‌کرد و قطعات شعری را از روزنامه‌ها دکلمه می‌کرد و طبعاً کتک پدر را هم که خود از خرده‌مالکان بود و زندگی او باید از این راه اداره می‌شد نوش جان

می‌کرد.

من در شهریور ۱۳۲۴ برای ادامهٔ تحصیل دانشگاهی به تهران آمدم و در فعالیت‌های دانشجویی و حزبی شرکت فعال داشتم.^۱ بعد از بهمن ۱۳۲۷ که خفقان حکومت شدیدتر شد و همهٔ فعالیت‌های آزادیخواهانه منکوب گردید خانوادهٔ ما نیز گرفتار فشارهای سیاسی فراوان شد. در سال ۱۳۲۸ بیشتر فعالیت‌های سیاسی به صورت فعالیت‌های صنفی آغاز شد و به خصوص دانشگاه تهران در این میان نقش فعالی بازی می‌کرد. جنبش دانشجویی در این سال با شدت و حدت فراوانی به وجود آمد و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران محصول این مبارزات سیاسی صنفی بود. من به عنوان نخستین دبیرکل سازمان دانشجویان دانشگاه تهران انتخاب شدم، و طبعاً در طی مبارزات سیاسی گرفتار زندان و اخراج از دانشگاه و حتی با تهدید پدر «اخراج از منزل و محرومیت از ارث» مواجه بودم.

حسن به شدت تحت تأثیر مسایل سیاسی حاد کشور و وضع حاد داخل خانواده قرار گرفت و علاقهٔ مفرطی به خواندن کتاب‌های سیاسی و داستان‌های ماکسیم گورکی و دیگر نویسندگان مترقی پیدا کرد. ده ساله بود که غالب روزنامه‌های سیاسی را می‌خواند. عشق بی‌مانندی به مردم فقیر و زحمتکشانش داشت و غالباً مضمون انشای خود را از زندگی آن‌ها انتخاب می‌کرد. در دورهٔ دبیرستان انشاء و علوم اجتماعی و تاریخ، درس‌های مورد علاقهٔ او بود. در طی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱ که نهضت ملی کردن صنعت نفت و آزادی‌های نسبی سیاسی به اوج خود رسید،

۱. ر.ک. به: سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینهٔ مبارزات دانشجویی در ایران، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۸.

تولد، کودکی و نوجوانی / ۱۹

حسن در دبیرستان میتینگ‌هایی تشکیل می‌داد و توانایی‌اش در زمینه سازماندهی را از همان زمان نشان می‌داد.

دکتر ن. یکی از دوستان حسن در این باره می‌نویسد:

«در صحنه امتحان ششم ابتدایی با او آشنا شدم. در دورانی که دبستان چون زندان و آموزگاران همانند زندانبانان عمل می‌کردند، حسن با قدرت در برابر ایجاد نابرابری یک آموزگار زبان به اعتراض و شتمات گشود. من شیفته گستاخی و شجاعت شایسته او که همراه با انسانیت بود گشتم...»

... کلاس اول دبیرستان ما مقارن با سال ۳۲-۱۳۳۱ بود که اوج مبارزات سرسختانه مردم ایران علیه رژیم استبداد و استعمارگر بود. ... حسن در مبارزات دانش‌آموزان، پیشرو بود. درک وی نسبت به مسایل، آن چنان علمی و محاسبه شده بود که دانش‌آموزان دیگر صمیمانه به وی احترام می‌گذاشتند و یا نسبت به وی حسد و کینه به کار می‌بردند...»^۱

در اوایل سال ۱۳۳۲، حسن که کلاس اول متوسطه را می‌گذراند به عضویت سازمان جوانان حزب توده ایران درآمد و «با حرارت و علاقه نشریات حزب را در دبیرستان به فروش می‌رسانید»^۲.

کودتای خائنه ۲۸ مرداد به خانواده ما مانند بسیاری از خانواده‌های میهن‌پرست صدمات و ضربات سختی وارد کرد. در تهران خانواده ما به خاطر مهندس احمد زیرک‌زاده عموی همسرم که تا آخرین دقایق با

۱. نامه خصوصی دکتر ن. به نگارنده.

۲. گزارش ۱۳۴۴/۹/۲۸ ساواک استان مرکزی درباره حسن ضیاء ظریفی، در: چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰، ص ۲۴۶.

شادروان دکتر محمد مصدق بود و بعد خودکشی پدر همسر مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده در ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ سه روز بعد از کودتا، نگران و عزادار بود. در لاهیجان برادران من، حجت‌اله، ضیاء‌اله و عطاء‌اله، فراری بودند و پدر و مادر حیران و متأسف از آنچه که بر سر ملت ما آمده و می‌توانست چنین نباشد. همه سختی‌های زندگی فامیل و حوادث کشور در روحیه جوان و ساده حسن کوچولو اثر گذاشت و در ساخت روحیه انقلابی او مؤثر افتاد.^۱

در طی دوران بعد از مرداد ۱۳۳۲، حسن در دبیرستان ایرانشهر لاهیجان درس می‌خواند. یکی از دوستان و همشاگردی‌های حسن در خاطرات خود در این دوره می‌نویسد:

«... حسن دست از مبارزه برنداشت. او چه در کلاس با

درگیری‌های صنفی با دبیران و چه به وسیله انشاهای طولانی و

مستدل که کلاس را ساعت‌ها وادار به سکوت کرده و پشت و

لب‌های دبیر ادبیات را می‌لرزاند، مبارزه را ادامه می‌داد.»^۲

در جریان یکی از اعتصابات صنفی سال ۱۳۳۵، حسن به اتفاق سیدجلیل اخباری، سیف‌الله اسدی، پدرام آموزگار از طرف فرمانداری نظامی بازداشت شد و به رشت اعزام گردید. چون هفده ساله بود او را در دارالتأدیب زندانی کردند. در آخرین روز زندان، در لحظه‌ای که می‌خواستند او را آزاد کنند فرماندار نظامی سرهنگ مجلسی که به پدرم احترام می‌گذاشت چنان سیلی محکمی به گوش او نواخت که مدت‌ها از

۱. بعدها حسن متأثر از اشتباهات حزب توده ایران در حوادث ۲۸ مرداد، جزوه «حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد» را به رشته تحریر درآورد که در پیوست شماره ۳ این کتاب ملاحظه خواهید کرد.

۲. نامه دکتر ن. به نگارنده.

درد گوش رنج می برد. «جناب سرهنگ مجلسی معتقد بود که این سیلی او را از انحرافات بعدی نجات خواهد داد!!» اما، حسن فعالیت خود را در سازمان جوانان حزب توده که مخفی بود به صورت تشکیلاتی ادامه داد. در شهریور ۱۳۳۸ در کنکور سراسری شرکت کرد و در ردیف بالاترین قبول شدگان کنکور بود. مجذوب و ورود به دانشکده حقوق بود و به همین جهت به دانشکده مورد علاقه اش راه یافت و در رشته سیاسی به تحصیل پرداخت و در سال تحصیلی ۴۲-۱۳۴۱ فارغ التحصیل شد.

گرچه حسن در هنگام وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نوجوانی ۱۴ ساله بود، ولی مطالعات عمیق اجتماعی او در سال های بعد از کودتا، ورود او به دانشگاه و به خصوص به دانشکده حقوق سیاسی، دخالت مستقیم در فعالیت های سازمان دانشجویان دانشگاه در طی سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، فعالیت صمیمانه او در جبهه ملی و تماس مستقیم با رهبران درجه یک این جبهه، و بالاتر از همه فشار بیش از حد حکومت استبدادی شاه به ملت ایران و انعقاد قراردادهای خائنانه با کمپانی های چندملیتی همه و همه در روح حساس بسیاری از دانشجویان وطن پرست از جمله حسن تأثیر بسیار نامساعدی گذاشت.

تحلیل شکست حزب توده ایران در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد با وجود توانایی های بالقوه آن حزب برنامه اولیه این جوانان پرشور انقلابی بود و دقیقاً با توجه به انتشار [اسناد] پلنوم های مختلف کمیته مرکزی حزب بعد از کودتا به این نتیجه رسیدند که متأسفانه «در ۲۸ مرداد حزب یک فرصت بزرگ تاریخی را برای شروع موفقیت آمیز انقلاب از دست داد.»^۱

بنا به تحقیق مازیار بهروز در فاصله دو کودتای ۲۵ تا ۲۸ مرداد «حزب

۱. حسن ضیاء ظریفی، «چه می گفتیم»، پیوست شماره ۲.

توده با وجود شبکه سازمانی و پایگاه توده‌ایش، در برابر نیروهای کودتای ۱۳۳۲ تقریباً با ناتوانی برخورد کرد، شاید بهترین واژه برای توصیف واکنش حزب نسبت به کودتا ناکارایی باشد. حزب توده از طریق شبکه اطلاعاتی خود در نیروهای مسلح، به ویژه لشکرگارد سلطنتی که پشتیبان اصلی کودتا بود از پیش آگاه شده و حتی به مصدق خبر داده بود، در فاصله بین ۲۵ مرداد که نخستین تلاش برای کودتا با شکست مواجه شد، تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب در آماده‌باش به سر می‌برد و با نخست‌وزیر در تماس بود. بین دو تلاش برای کودتا، حزب با پایین کشیدن مجسمه‌های شاه در گوشه و کنار کشور، نشر مقالاتی در محکوم کردن کودتا و درخواست الغای سلطنت و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، سرگرم بود. در روز ۲۷ مرداد مصدق از حزب خواست تظاهرات را متوقف کند تا او بتواند اوضاع را تحت کنترل درآورد، حزب توده اطاعت کرد اما این به معنای آن بود که در روز کودتا حزب هوادارانش را از حالت آماده‌باش خارج کرد، و خیابان‌ها را به ارتش و اوباش اجیر سپرده بود. از این رو، در روز کودتا حزب منفعل و خانه‌نشین باقی ماند. تلاش‌های بعدی برای سازماندهی مقاومت مسلحانه با آشفتگی و هرج و مرج همراه بود و نشان می‌داد که برای تشکیلات کودتاچیان هماوردی به حساب نمی‌آید.^۱

به خوبی به یاد دارم در فاصله بین دو کودتا من هر روز صبح از منزل خارج می‌شدم با همسر و خانواده خداحافظی و وصیت می‌کردم و به سر قرار خود در خیابان شاه چهارراه فروردین منزل آقای «گ» می‌رفتم تا

۱. مازیار بهروز: شورشیان آرمانخواه، ترجمه مهدی پرتوی، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، ص ۴۶.

تولد، کودکی و نوجوانی / ۲۳

دستور دریافت اسلحه را بگیرم ولی کوچک‌ترین اقدام عملی از طرف حزب دیده نشد.^۱

سال‌ها بعد، حسن درباره بی‌عملی رهبری حزب توده در قبال کودتا، نوشت: «با این موقعیت عینی و ذهنی در آستانه ۲۸ مرداد که ما براساس آن عدم مقابله مسلحانه حزب را در مقابل کودتا به عنوان عدم انجام وظیفه انقلابی تلقی می‌کنیم، رهبری حزب از چنین موقعیت برجسته و عالی استفاده نکرد، روحیه اپورتونیستی، فقدان جسارت انقلابی، ضعف سیاسی و تردید و تذبذب آنچنان بر رهبری حزب حاکم بود که نتوانست خط مشی دقیق برای عقب‌نشینی تنظیم کند. رهبری حزب فاقد این جسارت انقلابی بود که در شرایطی که دشمن دست به اسلحه برده است، با وجود امکانات فنی، تغییر تاکتیک داده و دست به اسلحه ببرد و طبق آموزش‌های قبلی خود و ادعای سابق کودتا را به ضدکودتا تبدیل کند».^۲

قضاوت تاریخ در طی پنجاه سال بعد از کودتا بسیاری از حقایق از جمله غفلت و کوتاهی رهبری حزب و عدم کفایت و درایت بسیاری از آنها را به اثبات رساند.

ورود حسن به دانشگاه مصادف با آغاز دور تازه مبارزات ملی به رهبری جبهه ملی ایران بود. در جریان انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در بهمن‌ماه ۱۳۳۹ دانشگاه تهران فعالیت تازه‌ای را آغاز کرد،

۱. ر.ک. به دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی - دکتر خسرو سعیدی: پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی - خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۶ و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران نگاهی دیگر به مبارزات دانشجویی در ایران، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۸.

۲. ضیاء ظریفی، حسن، حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد، تیرماه ۱۳۵۹، با مقدمه غلامرضا زمانیان.

دانشجویان به تظاهرات وسیعی دست زدند و زدو خورد با پلیس و نیروی نظامی شاه هر روز ادامه داشت.

حسن در سال‌های ورود و تحصیل در دانشگاه با دوستان و همفکران تازه‌ای آشنا شد. آن‌ها بلافاصله به تشکیل سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی مبادرت کردند و برای رساندن پیام خود به مردم روزنامه پیام دانشجویان را انتشار دادند و رهبری فعالیت‌های صنفی و سیاسی دانشگاه را به عهده گرفتند.

حسن خود از فعالان سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی بود. از نخستین روزهای ورود به دانشگاه فعالیت او در جبهه ملی آغاز شد. براساس اسناد ساواک، حسن در ۳۹/۱۱/۹ از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) احضار گردید. دلیل احضار و اتهام او آن بود که «در جریانات اخیر دانشگاه دانشجویان را تحریک به اعتصاب و اخلال نظم دانشگاه نموده و آنها را اغوا و به خروج از دانشگاه تشویق می‌کرده است»^۱. در تمام مدت فعالیت در دانشگاه عوامل ساواک، حسن و دوستان او را تعقیب می‌کردند و گزارش منظم فعالیت آنان را به رؤسای خود می‌دادند. از جمله می‌توان به گزارش شماره ۷۵۵۷ ط س ت مورخ ۴۰/۱۲/۵ اشاره کرد:

«موضوع: فعالیت حسن ضیاء ظریفی معروف به هوشنگ

حسن ضیاء ظریفی معروف به هوشنگ دانشجوی سال سوم سیاسی از سال ۱۳۳۱ در حزب منحل‌توده فعالیت را آغاز کرده و چون برادرانش از افراد فعال و سرشناس حزب در شهر لاهیجان بودند در نتیجه او در سایه نفوذ برادرانش با وجود کمی سن و

۱. چپ در ایران به روایت ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، ص ۲۲۲.

خردی قیافه فعالیت زیادی داشته و همیشه توزیع کننده نشریات حزبی بوده است و آن وقت که در سال اول متوسطه بوده تبلیغ زیادی بین دانشجویان می‌نموده است و در همان سال‌ها چند بار به زندان رفته اما پس از برچیده شدن بساط حزب منحل توده مدتی مخفیانه زندگی می‌کرد و بنا به گفته خود همیشه مترصد فرصتی مناسب بوده است. تا اینکه جبهه ملی که بهترین محل برای فعالیت نامبرده بوده است شروع به فعالیت نمود و اکنون یکی از اعضای فعال و سرشناس جبهه ملی می‌باشد و کوشش‌های زیادی می‌نماید. نامبرده در دانشگاه مسئول دانشجویان سال اول حقوق وابسته به جبهه ملی می‌باشد لیکن در جریان اخیر دانشگاه مضر و گشته و مدتی در بیمارستان سینا^۱ بستری شده و بنا به گفته دانشجوی حقوق، موسی محقق، یکی دیگر از اعضای جبهه ملی به وسیله پزشکی پس از معالجات مقدماتی فراری داده شده. نامبرده اکنون مرتباً در جلسات جبهه شرکت نموده و بعضی از شب‌ها به پخش اعلامیه می‌پردازد کما اینکه در شب دوشنبه ۳۰/۱۱/۴۰ به موسی محقق دانشجوی حقوق اظهار داشته امشب (شب دوشنبه) ساعت ۲۰/۳۰ همدیگر را در چهارراه پهلوی پایین ملاقات نمایند و پس از تحقیقات معلوم گردیده که می‌خواهند اعلامیه جبهه ملی را پخش نمایند و همچنین بیان داشته است که به محض گشایش دانشگاه مجدداً دانشجویان وابسته به جبهه ملی دست به تظاهر خواهند زد تا اینکه موفق شوند»^۲

۱. اشتباه است؛ حسن در بیمارستان بازرگانان بستری شد که بعداً به آن اشاره خواهم کرد.

۲. همان، صص ۲۷-۲۲۶.

موفقیت حسن در دانشگاه تا جایی بود که دانشجویان او را به عنوان مسئول کمیته دانشجویی دانشکده حقوق انتخاب کرده بودند. گزارش شماره ۲۲۶۵۴ مورخ ۴۱/۷/۲۸ ساواک به شرح زیر در این باره حکایت دارد:

«انتخاب مسئول کمیته دانشکده حقوق

بعد از ظهر روز جمعه ۴۱/۷/۲۷ عده‌ای از دانشجویان وابسته به جبهه ملی دانشکده حقوق برای حل اختلاف و انتخاب مسئول کمیته دانشکده حقوق در منزل اللهیار صالح حضور یافته و دانشجویان حسن ضیاء ظریفی به عنوان مسئول کمیته از طرف دانشجویان انتخاب و مورد تأیید آقای صالح قرار گرفت و دانشجویان محمدرضا بروجردی و منصور رسولی نیز به عنوان اعضای علی‌البدل انتخاب گردیدند.

ضمناً به طوری که منصور رسولی اظهار می‌داشت دکتر شاپور بختیار مسئول دانشجویان وابسته به جبهه ملی از انتخاب حسن ضیاء ظریفی ناراضی بوده و اظهار داشته که چون نامبرده دارای افکار و فعالیت افراطی می‌باشد لذا انتخاب وی به صلاح دانشگاه نبوده است.»^۱

انتخاب مسئول کمیته دانشکده حقوق
 حق انتخاب سالان

۵۲ ۲۶۴
 ۶۱/۲/۶۶
 ۶۱/۲/۶۸
 ۶۱/۲/۶۸

نام
 ۶۶۳

کمیته ملی انتخابات

بعد از ظهر روز جمعه ۱۳۰۶/۲/۶۶ و صبح روز آردان انتخاباتی با توجه به خبره طری دانشکده حقوق
 برادر علی آملی و انتخاب مسئول کمیته دانشکده حقوق در میان انتخاباتی سالان به شرح است
 و در اندک حین صبح ۶۶/۲/۶۸ به نامی به نام مسئول کمیته از طرف دانشکده انتخاباتی و بعد از آن
 آرایه انتخاباتی تا این روز گذشته و انتخاباتی بعد برآ بر روزی و ظهر روز این روز و
 امضا طی ابدلی انتخاب گردید.

بعد از ظهر یکشنبه ۶۶/۲/۶۸ و صبح روز آردان انتخاباتی در میان انتخاباتی و با توجه
 به خبره طری از انتخاباتی صبح ۶۶/۲/۶۸ به نامی از این بوده و انتخابی است که بعد از ظهر روز آردان
 اقرار و نامی از این است که انتخاباتی در میان و اینک به روز ۶۶/۲/۶۸

۷/
 کمیته ملی انتخابات

شماره ۱۳۰۶

مخالفت آقای دکتر شاپور بختیار با انتخاب حسن به عنوان نماینده دانشجویان حقوق در اولین کنگره جبهه ملی سبب بروز ناآرامی های شدید در بین دانشجویان گردید ولی حسن به خاطر حفظ وحدت و آرامش از نمایندگی استعفاء کرد. دانشجویان دانشکده حقوق در انتخاب مجددی حسن را به نمایندگی خود انتخاب کردند که این بار نیز با مخالفت های دکتر بختیار مواجه شد. حسن نامه زیر را به شورای مرکزی جبهه ملی ایران ارسال داشت:

اعضای محترم شورای مرکزی جبهه ملی ایران

در این هنگام که گروهی کثیر از رهبران جبهه ملی ایران در زندان های حکومت استبداد اسیرند و در این لحظات حساس و خطیر سیاسی که جبهه ملی ایران بیش از هر موقع دیگر احتیاج به وحدت و همبستگی دارد عناصری دانسته و گروهی ندانسته از

روی بی‌اطلاعی که جریان وقایع نادرستی روش تفرقه‌افکنانه آنان را به وضوح و روشنی ثابت کرده است کوشش می‌کنند که با طرح مجدد بعضی مسائل دوباره جنجال و هیاهویی به راه اندازند و بدین ترتیب در آسیاب دشمن آب می‌ریزند. توضیح اینکه لابد مسبوق هستید که پس از انتخابات تشکیلاتی دانشگاه و در آستانه انتخابات کنگره، مسئول وقت دانشگاه، بدون ارائه هیچ‌گونه دلیلی عضویت عده‌ای از دانشجویان از جمله اینجانب حسن ضیاء ظریفی را که برای اعضای دانشکده حقوق به عنوان مسئول تشکیلاتی و یکی از نمایندگان حقوق در کنگره انتخاب شده بودم معلق کردند و این رویه نادرست در همان موقع با اعتراضات و مقاومت‌های شدید اعضای جبهه ملی ایران مخصوصاً در دانشگاه مواجه شد و چون این خطر بود که نمایندگان دانشجویان در اولین کنگره جبهه ملی ایران به خاطر مقاومت به حق در این مورد اقدامات شدیدی به عمل آورند به خاطر حفظ آرامش و وحدت اولین کنگره جبهه ملی ایران، اینجانب از نمایندگی کنگره استعفاء دادم و در ضمن به طور موقت از قبول مسئولیت دانشکده حقوق که طبق رأی افراد انتخاب شده بودم خودداری کردم. در جریانات مربوط به رفراندم و هنگامی که دستگاه، فشار خود را بر سازمان‌های جبهه ملی ایران افزون کرد و گروه کثیری را دستگیر نمود بنا به تصویب کمیته دانشجویان دانشکده حقوق و تصویب کمیته دانشجویان دوباره مشغول کار شدم و در کمیته دانشگاه شرکت کردم. در طی چهار ماه اخیر در سخت‌ترین شرایط و در دوران خطر و فشار شدید پلیس آنچه را که در راه پیشبرد هدف‌های جبهه ملی ایران در قوه داشتیم انجام می‌دادم و وظایف محوله را به

نحو احسن اجرا می‌کردم و به اتفاق سایر اعضاء [سعی] می‌کردم که شعله‌های نهضت در تنها دژ آن یعنی دانشگاه فروزان بماند. بدیهی است آنچه را که انجام دادم به عنوان حتمی‌ترین وظیفه خود می‌دانم و از این بابت نه منتی بر کسی می‌گذارم و نه انتظار تشویق و مدالی دارم.

امروز پس از گذشتن دوران خطر و دوران دشواری که بسیاری در خانه‌های خود خزیده بودند در آستانه کار بزرگ انتخابات مجلس دوباره پس از چندین ماه فعالیت مداوم در کمیته دانشجویان دانشگاه مسأله عضویت یا عدم عضویت مرا در جبهه ملی ایران و بالتبیین در کمیته دانشگاه پیش کشیده‌اند، از طرف دیگر باند تفرقه‌افکن شناخته شده‌ای نیز با بزرگ کردن این مسئله می‌خواهد کمیته دانشگاه را به اصطلاح «بکوبد» همان کمیته‌ای را که در اوضاع و احوال دشوار ماه‌های اخیر تحرکی کم‌نظیر از خود نشان داد و با فداکاری مشعل جبهه را فروزان نگه‌داشت کمیته‌ای که تنها و منفرد بار سنگین جبهه را بدون ذره‌ای انحراف از مسیر تصویب شده رهبری بر دوش کشید و با وجود اینکه تحت تلقینات باند خرابکار شناخته شده که کمیته استان تهران را تحت تسلط داشت حتی از چاپ اعلامیه‌های کمیته دانشگاه خودداری کردند و در جریان اعتصاب غذای دلیران دانشگاه حتی از دادن یک ورقه اعلامیه که خبر این اعتصاب را به مردم بدهد جلوگیری کردند ولی با همه این احوال افراد کمیته دانشگاه با فداکاری کار جبهه را به پیش بردند. با توجه به مراتب بالا از آنجایی که بیم آن دارم که با بودن من در کمیته جنجال و هیاهویی برخیزد و ما را از داخل مواجه با بحران سازد به خاطر حفظ وحدت در جبهه ملی ایران و به خاطر این که بهانه سوء

قصد نسبت به موجودیت کمیته دانشگاه از دست تفرقه‌افکنان خارج شود به اطلاع می‌رسانم که موقتاً از عضویت کمیته دانشگاه و مسئولیت دانشکده حقوق کناره می‌گیرم تا پس از آزادی همه رهبران گرامی به آن مسئله رسیدگی شود و برای همیشه به آن خاتمه داده شود.

ایمان دارم که اکثریت قریب به اتفاق شورای مرکزی توصیه‌ای را که پیشوای زندانی ملت دکتر مصدق در پیام خود به اولین کنگره جبهه ملی ایران کرده است فراموش نکرده‌اند و نمی‌کنند که سفارش کرده است درهای جبهه را بر روی همه آنهایی که می‌خواهند بر علیه استبداد و استعمار مبارزه کنند بگشاید. امیدوارم در عمل ثابت کنیم که واقعاً ادامه دهنده راه مصدق هستیم و شایسته آنیم که ما را مصدقی بنامند. آرزو می‌کنم که رهبران ارجمند ما هر چه زودتر آزاد شوند تا تکلیف عناصر تفرقه‌افکن و ضد مصدقی را که متأسفانه در صفوف جبهه ملی ایران لانه کرده‌اند روشن سازند. در این موقع به خاطر علاقه‌ای که به سرنوشت و وحدت جبهه ملی دارم از مسئولیت‌های خود موقتاً کناره می‌گیرم ولی همیشه خود را سرباز فداکار برای نهضت ملی ایران می‌دانم و همیشه آماده‌ام که در روزهای خطر و فشار به خاطر مبارزه در راه پیروزی آرمان‌های بزرگ ملی به فرمان جبهه ملی ایران جانباری کنم.

با آرزوی وحدت تزلزل‌ناپذیر و پیروزی

حسن ضیاء ظریفی^۱

با چنین روحیه‌ای حسن صمیمانه اعتقاد داشت که در شرایط

اجتماعی آن زمان باید به جبهه ملی پیوست و آرمان‌های ملی را از آن طریق به اجرا درآورد.

در جریان انتخابات نماینده دانشکده حقوق و مخالفت‌های آقای دکتر بختیار با انتخاب حسن به بهانه واهی که ممکن است ساواک از این موضوع سوءاستفاده کند، آقای دکتر خسرو سعیدی که در آن زمان دانشجوی حقوق و رقیب انتخاباتی حسن بود، اینک پس از چهل سال، جریان آن انتخابات را نوشته است که در اینجا به اطلاع خوانندگان می‌رسد.

«یکی از جوانان پرشور و انقلابی دانشکده حقوق در سال‌های ۴۰-۱۳۳۹ شادروان حسن ضیاء ظریفی دانشجوی سال دوم دانشکده بود، او که از سنین نوجوانی فعالیت‌های ملیون در زمان حکومت دکتر مصدق و نظرات حزب توده را به یادداشت، همواره با همان تند و تیزی و علی‌رغم جثه ظریفش به اقدامات علنی و شدید پرسروصدایی علاقه نشان می‌داد که جزو برنامه‌های روز ما نبود و دکتر بختیار مسئول دانشگاه در هیأت اجرائی جبهه ملی، با آگاهی از اینکه ساواک با ارائه مدارک می‌خواهد جلو فعالیت‌ها را گرفته و به همه لطمه بزند، اصرار می‌ورزید، او و دوستانش داوطلب مسئولیت‌های درجه اول مانند عضویت کمیته یا نمایندگی دانشکده نشوند تا برای انجام نقشه‌های ساواک بهانه‌ای فراهم نگردد و طبعاً شور انقلابی آن جوانان مانع از پذیرش توصیه مسئول دانشگاه بود. من با این جوان دوست داشتم، اهل مطالعه و پرتحرک در هر فرصت در دو قطب مخالف بحث‌های مفصل داشتیم. اتفاقاً اوایل سال ۴۰ (که آن سال من از دوره لیسانس فارغ التحصیل می‌شدم) قرار بود نماینده‌ای از دانشکده حقوق

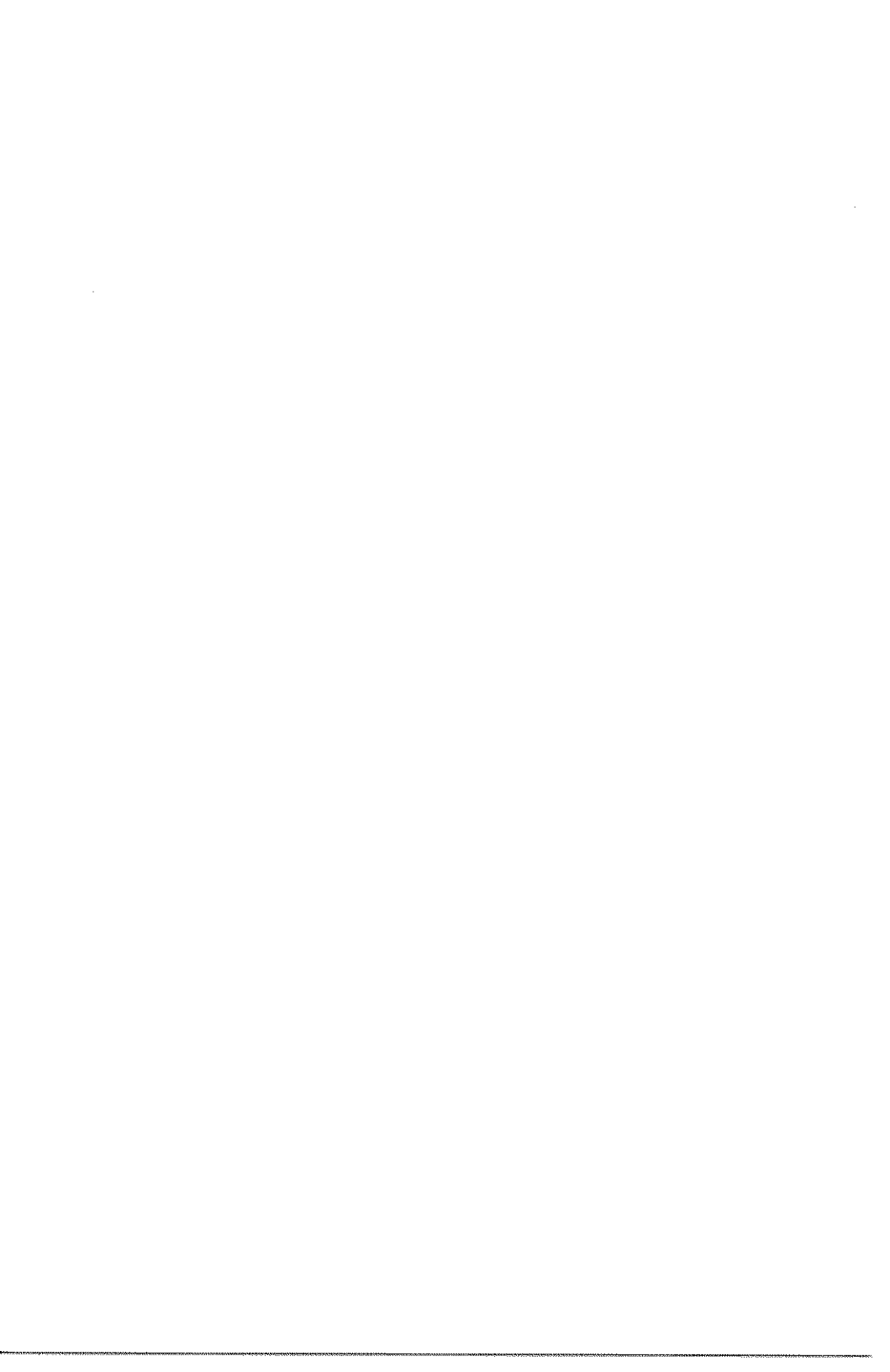
تعیین گردد. دوستان جبهه ملی با وجود امتناع من، مرا کاندیدا کرده بودند اما در چند جلسه‌ای که دانشجویان برای بحث و بررسی و اطلاع از نظرات، در اتاق‌های دانشکده تشکیل دادند، معلوم شد، شادروان حسن نیز به شدت تمایل به انتخاب دارد و رقیب من است لذا بالطبع ارائه برنامه‌های چشم‌گیر و جوان‌پسند می‌توانست مورد انتظار باشد؛ در یکی از جلسات مرحوم ظریفی با انتقاد از روش مسالمت‌آمیز و ممانعت رهبران جبهه ملی که معتقد بود از آنها چراغی روشن نخواهد شد و رژیم به این قبیل مبارزات اعتنایی نخواهد کرد، گفت: باید قاطع، بی‌محابا و رودررو با رژیم جنگید و مبارزه جدی را به تمام توده‌های مردم گسترش داد، ما باید به تمام نقاط کشور برویم، حتی به روستاها و باید در میان دهقانان اسلحه پخش کنیم و آنان را برای انقلاب آماده نماییم؛ والا... من که به هیچ وجه انتظار چنان بیانات بی‌مقدمه‌ای در موقعیت حساس آن روز، بالاخص از پشت صندلی‌های دانشکده را نداشتم و مطمئن بودم با توجه به تمرکز برنامه فعالیت‌ها در حول انجام انتخاباتی تا حدودی آزاد چنین اعتقادی در رهبران و اکثریت دانشجویان وجود ندارد - شاید بدون اجازه رئیس جلسه - به وسط صحبت‌های او پریدم که: دوست عزیز، ما هرگز چنین قرار و وظیفه‌ای نداشتم و نداریم و این حرف‌های احساساتی و محرک ما را از اهدافمان به کلی دور می‌کند چرا حرف‌هایی می‌زنیم که فقط یک ادعا و آرزو می‌تواند تلقی گردد؟...

آن شادروان برای اثبات درستی اعتقاد خود، ضمن اظهار اینکه جز از این طریق کاری نمی‌توان کرد گفت: دکتر مصدق هم در فلان مورد «متاسفانه مورد مذکور را فراموش کرده‌ام!» با مردم این چنین

سخن گفت،... من گفتم اولاً من از چگونگی مورد و موضوع سخن مصدق اطلاعی ندارم ثانیاً ما که مصدق نیستیم بعلاوه شاید مصدق در مقام سیاست مدار می خواست در مورد خاصی عده‌ای مظلوم واقع شده از مردم را تشویق به کاری بکند یا هیأت حاکمه را به نحوی بترساند! او هم حرف مرا که گویا عبارات «مردم عوام» یا «عده‌های عوام پسندانه» را به کار برده بودم مستمسک قرار داد که، پس شما می فرمایید مصدق یک عوام فریب بود! بلی؟...

به هر حال، این جلسه تبلیغاتی متشنج تمام شد و در جلسه بعدی تعدادی از دوستان من در اثر غفلت یا سهل انگاری به جلسه نیامدند و در نتیجه آن مرحوم به نظرم با یک رأی اضافی برنده شد،... به فاصله کوتاهی من که بار دیگر در بازداشتگاه شهربانی که سران جبهه ملی آنجا بودند بازداشت شدم و در آذرماه ۱۳۴۰ از طرف دکتر کریم سنجابی به مأموریت مهمی به تبریز رفتم (شرح موضوع را باید جداگانه نوشت) لذا از سرنوشت نمایندگی این دوست پرتحرک و شجاع بی خبر ماندم. متأسفانه او چهارده سال بعد (فروردین ۱۳۵۴) به دنبال فعالیت‌های بسیار با همفکرانی که مشغول تدارک مبارزات مسلحانه بودند و پس از تحمل زندان‌ها و مصائب آن وسیله ساواک ازین رفت. در آن جلسه انتخاباتی، با وجود آشنایی که به افکار شادروان حسن ضیاء ظریفی داشتم، معهلاً تصور می کردم او به مناسبت حال و هوای جلسه احساساتی شده و بدون تعمق کافی صحبت از مبارزه مسلحانه آن هم وسیله دهقانان کرده است ولی او واقعاً به این روش عقیده پیدا کرده بود. یادش بخیر باد.

نوروز ۱۳۷۹ - تهران. خسرو سعیدی»



فصل دوم

آغاز مبارزات دانشجویی

ورود حسن به دانشگاه مصادف با آغاز دوره تازه مبارزات ملی به رهبری جبهه ملی ایران بود. در جریان انتخابات دوره بیستم در بهمن ماه ۱۳۳۹ دانشگاه تهران فعالیت تازه‌ای را آغاز کرد و دانشجویان به تظاهرات وسیعی دست زدند و زدوخوردها با پلیس هر روز ادامه داشت. صدها تن از دانشجویان مبارز منجمله حسن بازداشت شدند ولی به علت مبارزات وسیع دانشجویان پس از مدت کوتاهی آزاد شدند. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ که معلمان تهران در مقابل مجلس تظاهرات عظیمی برپا کرده و دانشجویان نیز به حمایت از آنها برخاسته بودند، که منجر به کشته شدن مرحوم ابوالحسن خانعلی گردید. در روز تشییع جنازه مرحوم خانعلی ده‌ها هزار نفر شرکت کردند، جبهه ملی اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت معلم‌کش» صادر کرد، دانشجویان در این تظاهرات صدررئیم با پلیس درگیر شدند و عده‌ای از آنها از جمله حسن به علت ضربه قنداق تفنگ از ناحیه سر مجروح و با حالت نزار او را به بیمارستان بازرگانان که من رئیس آزمایشگاه آنجا بودم آوردند. دوستان پزشکیم او را معاینه و بستری کردند. پلیس که در تعقیب زخمی شدگان حادثه همه بیمارستان‌ها را ملزم به گزارش کرده بود نتوانست حسن را در آنجا دستگیر کند زیرا نیمه شب من او را از بیمارستان خارج و در محل امنی مخفی کردم. باید اقرار کنم که در این فرار خانم نصرت نواب (قوانلو) کارمند آزمایشگاه بیمارستان بازرگانان که تا آن شب نمی‌دانستم که خواهر سرهنگ عباس نواب رئیس

ساواک تهران است کمک فراوانی به من نمود و او در جلو فولکس واگن کوچک من نشست و حسن را در صندلی عقب اتومبیل خوابانیدیم و به منزل یکی از آشنایان بردیم.

در اول بهمن ماه ۱۳۴۰ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس دست به اعتصاب زدند. پلیس به دانشگاه هجوم برد و عده زیادی از فعالین از جمله حسن را دستگیر و به زندان انداخت.

در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به زعامت آیت الله خمینی حسن و یارانش صمیمانه در صحنه مبارزه حاضر بودند، زیرا آن قیام را یک جنبش «ضد دیکتاتوری و ضد استعماری» ملت ایران می دانستند. کشتار وحشیانه قیام کنندگان به وسیله عوامل شاه و پس از آن سرکوبی قیام، انباشته شدن زندان ها از جوانان مبارز نشانی از چرخش مبارزه ملی از حالت مسالمت آمیز به «جنبش قهرآمیز» بود.

حسن در نیمه شب پنجشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ به وسیله شهربانی بازداشت گردید. گزارش بازداشت او در تاریخ ۱۸/۳/۴۲ از بخش فرهنگی به ریاست ساواک تهران ارسال شد:

«ساعت ۲۴/۰۰ روز پنجشنبه ۱۶/۳/۴۲ حسن ضیاء ظریفی دانشجوی دانشکده حقوق و عضو جبهه ملی که در تظاهرات روز ۱۶/۳/۴۲ فعالیت داشته دستگیر و به زندان شهربانی کل تحویل گردید.

تعداد شصت و سه برگ اوراق مکشوفه در منزل نامبرده و رسید زندان وی به پیوست تقدیم می گردد.»^۱

در تاریخ ۴/۴/۴۲ پدرم ضمن شکوائیه ای به معاونت فرمانداری

نظامی تهران به بازداشت حسن اعتراض می‌کند و در تاریخ ۶/۶/۴۲ دانشجویان زندانی طی نامه‌ای به بازپرسی شعبه ۷ دادرسی ارتش شکایت کرده و نسبت به بازداشت بدون دلیل خود اعتراض می‌کنند:

«سازمان اطلاعات و امنیت کشور، رونوشت شعبه ۷ بازپرسی دادرسی ارتش.

ما دانشجویان امضاکننده نامه قریب سه ماه است که بدون دلیل زندانی هستیم. بازداشت ما در خردادماه مانع از ادامه امتحانات و گذراندن بخش‌های کارآموزی شده است و اکنون نیز که امتحانات شهر یورماه آغاز گردیده هیچ‌گونه رسیدگی و توجهی به پرونده به عمل نیامده است. از آنجایی که بعد از امتحانات آزادی ما هیچ‌گونه ارزشی ندارد مصرأ خواستاریم که هرچه زودتر به پرونده‌های ما رسیدگی قطعی به عمل آورده، و تکلیف ما را روشن سازید. در صورتی که رسیدگی به پرونده‌های اینجانبان در مدت کوتاهی امکان پذیر نباشد پیشنهاد می‌کنیم که امکانی به وجود آورید که به طور مشروط بتوانیم در امتحانات شرکت کنیم و سپس به زندان برگردیم.

از بازداشتگاه موقت شهربانی

۱. حسن ضیاء ظریفی دانشجوی سال چهارم حقوق
۲. محمد بسته‌نگار دانشجوی سال سوم حقوق
۳. جمشید حقگو دانشجوی سال چهارم حقوق
۴. علیرضا سرکاراتی دانشجوی سال چهارم پزشکی
۵. رضا یزدی دانشجوی سال چهارم دندان پزشکی

۶. سید احمد قاضی حسینی دانشجوی سال چهارم حقوق^۱ در مدت تحصیل در دانشگاه حسن با دوستان و همزمان تازه‌ای که طرز تفکر مشابهی داشتند آشنا شد؛ از آن جمله بیژن جزنی بود که فعالیت آن‌ها از دانشگاه آغاز و تا آخرین لحظات زندگی ادامه داشت. «این گروه که غالباً اعضای قدیمی سازمان «جوانان حزب توده ایران» بودند هر جا که فرصتی دست می‌داد، همراه مردم در جنبش خودبه‌خودی شرکت می‌کردند، پایگاه قدرت آن‌ها عمدتاً در میان روشنفکران و دانشگاه بود، آن‌ها در فعالیت‌های سیاسی سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ در کنار ملی‌گرایان و مخالفان مذهبی با تمام وجود شرکت کردند.»^۲

حسن در شهریور ۱۳۴۲ دانشکده حقوق را در رشته سیاسی به پایان رساند و بلافاصله به خدمت نظام فراخوانده شد و مدت دو سال به جای آنکه افسر شود با درجه سربازی در قسمت سررشته‌داری خدمت می‌کرد. حسن در جریان خدمت سربازی دقیقه‌ای از وظایف سیاسی و اجتماعی خود غافل نبود و به شدت از طرف پلیس امنیتی تحت کنترل بود. غالباً پنجشنبه و جمعه‌ها به کوه‌پیمایی می‌رفت و پاسی از شب گذشته به منزل مراجعت می‌کرد. مبارزه حسن فقط در جهت کلی و سیاسی نبود بلکه در محیط کار نیز با دزدان بیت‌المال به مبارزه برخاست. یک روز درخواست کرد که با استفاده از رابطه من و مرحوم دکتر مسعود مهرانفر (که خواهرزاده تیمسار فرسیو بود) ترتیب ملاقاتی با او را بدهم و این کار انجام شد و با سپهبد فرسیو که در آن زمان رئیس دادرسی ارتش

۱. همان، ص ۲۴۲.

۲. شورشیان آرمانخواه، ص ۹۴-۹۳.

بود ملاقات کرد و او را از جریانات حیف و میل اموال عمومی در ارتش آگاه ساخت. ولی نتیجه این ملاقات به پرخاش و بیرون کردن حسن از اتاق او انجامید و روابط مرا با دکتر مهرانفر تیره ساخت، زیرا حسن با شجاعت و صراحتی بی نظیر تا آنجا که اطلاع داشت دزدی‌های سران ارتش را بازگو کرده بود و این برای فرسیو خوش آیند نبود.

حسن پس از پایان خدمت نظام در سازمان صنعتی بهشهر وابسته به سازمان روغن نباتی شاه‌پسند با حقوق ماهیانه ۱۶۰۰۰ ریال به کار مشغول شد ولی در تمام لحظات تحت تعقیب ساواک بود. گزارش شماره ۲۰/۲۳۶۸۶ الف مورخ ۲۴/۹/۲۱ ساواک نشان می‌دهد که هنگام کار در شرکت بهشهر پلیس مراقب او و دوستانی که با او ارتباط داشتند بوده است. حسن عاشقانه برای رهایی ملتش از اسارت امپریالیسم در تشکیلات سیاسی که از بنیان گزاران آن بود خدمت می‌کرد و به علت همین اشتغالات با وجود آنکه عاشق دختری بود که صمیمانه او را دوست داشت هیچ‌گاه راضی به تشکیل زندگی خانوادگی نشد.

در هنگام کار در سازمان صنعتی بهشهر از طرف کانون وکلای دادگستری برای کارآموزی به آقای دکتر جواد شهیدی معرفی گردید. (معرفی‌نامه شماره ۱۱۱۳ مورخ ۴/۴/۴۶ کانون وکلای دادگستری).



شماره ۱۱۳

تاریخ ۲۹/۱۰/۶۶

کانون وکلاء دادگستری

پروانه کارآموزی وکالت

شماره پروانه ۲۹۱۰۶۶

بموجب ماده هفت لایحه قانونی استقلال کانون وکلاء دادگستری و آیین نامه آن

به آقای حسن ضابطی طریقی فرزند حسین دارای شناسنامه شماره
صادر از لاهیجان اجازة کارآموزی وکالت داده میشود.

اعتبار این پروانه از سال تا سال میباشد
وکیل سرپرست
محل اشتغال بکارآموزی

محل اشتغال بوکالت پس از انجام کارآموزی

کارآموزان در وکالتهایی که قبول مینمایند باید با مشورت وکیل سرپرست و بنام
وکیل سرپرست با اختیار توکیل بوده و از طرف مشارالیه در امر وکالت دخالت نمایند و کلیه
امور مربوط بوکالت را از تنظیم دادخواست و ارایع و حکم بتصویب و رؤیت سرپرست برسانند،
در دادرسیهای اختصاری و جنحه خلاصه موضوع و اقدامی را که میخواهند نمایند به تصویب
وکیل سرپرست رساننده و از قبول وکالت دفاع از متهمین جنائی بکنند.

رئیس کانون وکلاء دادگستری

.....

فصل سوم

رویکرد به مبارزه قهرآمیز

سال‌های ۳۹ تا ۴۲ را می‌توان زمان اتحاد اکثر گروه‌های سیاسی و ملی و ضداستبدادی قلمداد کرد ولی ارتجاع و امپریالیسم و شاه تحمل هیچ لیبرالیسمی را نداشتند و به همین جهت همهٔ کوشش‌های مسالمت‌آمیز به شکست منجر گردید. این شکست‌ها سبب شد که عناصر آگاه و روشن‌بین که از هرگونه اقدام مسالمت‌آمیز برای آزادی و عدالت اجتماعی ناامید شده بودند به «مشی قهرآمیز» روی آورند. در هر گوشهٔ کشور گروهی با ایدئولوژی‌های مختلف تشکیل می‌شد و همه مصمم بر این عقیده بودند که جز از طریق مبارزات مسلحانه نمی‌توان با رژیم مبارزه کرد. این گرایش رو به رشد موجب شد تا هسته‌ها و محفل‌های پراکنده در جهت وحدت و همکاری با یکدیگر گام بردارند.

در اوایل سال ۱۳۴۵ حسن از طریق منوچهر کلانتری با بیژن جزنی و محفل او مرتبط شد. بیژن جزنی در این مورد می‌نویسد:

«... من و کلانتری در خانهٔ ظریفی که در خیابان آمل بود سه نفری یکدیگر را می‌دیدیم. ظریفی شخصی بود از نظر فکری مارکسیست، (مثل بقیهٔ ما) ...^۱. در نتیجهٔ این دیدارها و گفتگوها، عباس سورکی و ضرار زاهدیان از طریق حسن به آنان می‌پیوندند و فعالیت آنان منظم‌تر می‌شود: «قرار شد دو جلسه داشته باشیم یکی من [جزنی] ، ظریفی و سورکی و

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق، ص ۱۲۶.

کلانتری و دیگری کلانتری، زاهدی و فرد دیگری که به اسم مستعار کفایی به افراد معرفی شد و این کفایی آقای شهرزاد بود. مسئولیت سه نفر اول بیشتر کارهای سیاسی از قبیل دیدن افراد و ایجاد به اصطلاح شبکه سیاسی بود» و سه نفر دوم به تدارک امکانات مالی برای خرید اسلحه و شناسایی در مناطقی که گروه فکر می‌کرد «زمینه طبیعی و اجتماعی بیشتری برای عملیات پارتیزانی دارند»^۱، می‌پرداخت. در طی بحث‌های طولانی که غالباً در اتاق حسن که در طبقه پنجم ساختمانی که به تازگی در خیابان جمشید آباد شمالی اجاره کرده بود، تشکیل می‌شد بیژن و حسن ساعت‌ها با هم مباحثه و مذاکره داشتند و این مباحثات و مذاکرات طولانی به تشکیل گروه پیشتاز «جزنی - ظریفی» انجامید. از سال ۴۵ تا ۴۶ این گروه از نظر فرم تشکیلاتی دارای شبکه‌های مجزا از هم بود که هر شبکه در سطح معینی کار کرده و وظایف مخصوص به خود داشت. یک شبکه برای اداره و سازماندهی فعالیت‌های نیمه قانونی و جریان‌های سیاسی و اقتصادی و عمومی تشکیل شد و افراد نسبتاً زیادی را متشکل کرد.

مازیار بهروز در کتاب شورشیان آرمانخواه تحلیل نسبتاً کاملی درباره شکل‌گیری گروه‌هایی که به سیاست قهرآمیز روی آوردند چنین می‌نویسد:

«... شکست سال ۱۳۴۲ و تحکیم قدرت شاه یک نقطه عطف بود. این هسته‌ها، تحت تأثیر شدید پیروزی جنبش‌های رهایی‌بخش در کویا و الجزایر و تشدید جنگ ویتنام و در مواجهه با سرکوب و انقیاد در داخل کشور، به مبارزه مسلحانه و خشونت روشمند به عنوان

تنها راه مقابله با رژیم شاهنشاهی روی آوردند. تعداد این هسته‌ها زیاد بود، اما همه آنها دهه ۱۳۴۰ را پشت سر نگذاشتند. در زیر به تاریخچه و رشد برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم، آن‌هایی که اعضایشان در سازماندهی جنبش چریکی دهه ۱۳۵۰ نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند.

دو هسته از مهم‌ترین هسته‌های مارکسیستی این دوره گروه جزئی - ظریفی و گروه احمدزاده - پویان بودند. اهمیت این دو گروه از دو جهت است؛ نخست این که هر دو گروه پیشگام تدوین و برداشتن نخستین گام‌های عملی مبارزه چریکی در ایران بودند، دوم آنکه از هر دو گروه تعداد کافی باقی ماندند تا در دهه ۱۳۵۰ به حملات چریکی علیه رژیم شاهنشاهی دست بزنند. در واقع چریک‌های فدایی از ادغام این دو گروه در (فروردین) سال ۱۳۵۰ به وجود آمد. گروه جزئی - ظریفی نام خود را از دو تن از اعضای رهبری خود بیژن جزئی (۵۴-۱۳۱۶) و حسن ضیاء ظریفی (۵۴-۱۳۱۸) وام گرفته بود و تاریخ آن به اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ برمی‌گشت. اعضای این گروه عمدتاً پیش از کودتا در سازمان جوانان حزب توده فعال بودند و در سراسر دهه ۱۳۳۰ به صورت هسته‌های مخفی فعال مانده بود. گروه بین سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ فعال بود اما شکست ۱۳۴۲، قتل عام ۱۵ خرداد و تحکیم حکومت شاه تأثیر ژرفی بر آن گذاشت که نتیجه آن تغییر اساسی در تاکتیک‌ها بود. گروه تحت تأثیر تجربه‌های کوبا و الجزایر به این نتیجه رسید که تنها راه مقابله با رژیم مبارزه مسلحانه است. تا اواخر سال ۱۳۴۵، جزئی و ظریفی به اتفاق جزوه‌ای را تهیه و توزیع کرده بودند که رسماً نظر گروه را درباره جامعه ایران و راه مبارزه اعلام

می‌کرد.»^۱

حسن و یارانش از هر حادثه‌ای به نفع پیش‌برد مقاصد خود استفاده می‌کردند، یکی از مهم‌ترین این رویدادها که غالب اعضای مخفی گروه به فعالیت تقریباً علنی دست زدند در مراسم چهلمین روز درگذشت شادروان غلامرضا تختی بود که بخصوص «گروه فلسطین» فعالیت نمایانی از خود نشان داده بود. گزارش ساواک در تاریخ ۲۰/۱۲/۴۶ به شماره ۲۰/۴۱۱۲۱ هـ ۲ در این باره بسیار جالب است:

«موضوع: اظهارات حسین کتاب نویس

در مورد چهلمین روز درگذشت تختی

حسین کتابنویس اظهار داشت روز چهلم تختی تظاهرات باشکوهی به وسیله دستجات مختلف و طبقات مردم تشکیل گردید که من هم در آن حضور داشتم در این تظاهرات دسته‌ای از چپی‌های جبهه ملی که حسن ضیاء ظریفی، دکتر رضا یزدی، بیژن جزینی و عده‌ای دیگر در آن شرکت داشتند شعارهایی از قبیل درود به خسرو روزبه، ارانی، سرهنگ مبشری، زنده باد ویت‌کنگ، مرگ بر جانسون و برخی دیگر از شعارهایی که مخصوص توده‌ای‌ها است داده شد. نامبرده اضافه کرد شایع است حسن ضیاء ظریفی در دانشگاه با هفت‌تیر به یکی از مأمورین انتظامی حمله کرده است. این عده اکنون در بازداشتگاه قزل قلعه (در متن قزل قله) دست به اعتصاب غذا زده‌اند. حسین کتاب نویس اظهار نظر کرد که به عقیده او همان طور که دستگاه در پانزدهم خرداد به اصطلاح پوست

۱. نرگروه جزینی - ظریفی، انتشارات ۱۹ بهمن - ۱۳۵۴. مازیار بهروز، شورشیان آرمانخواه، صفحات ۹۴ و ۹۵.

خرنزه زیر پای خمینی گذاشت به احتمال زیاد این عمل در مورد گروه دستگیر شده نیز انجام گردیده است. ضمناً نامبرده گفت داریوش فروهر اکثراً به مغازه او می‌رود و با او طرح دوستی ریخته است و شخصی به نام بهنام که او هم از عناصر حزب ملت ایران است به مغازه وی رفت و آمد دارد.

نظریه منبع: حسین کتاب نویس با وجود اینکه برخی از عقاید این گروه را قبول ندارد ولی شجاعت آن‌ها را تحسین می‌کند. ملاحظات: یاد شده علی اصغر بهنام عضو حزب ملت ایران می‌باشد ضمناً منزل جدید داریوش فروهر نزدیک مغازه حسین کتابنویس می‌باشد. رونوشت برابر اصل است. اصل در ۱۴۷۰۱۶۰۱ من کم و بیش در جریان فعالیت‌های حسن بودم، سال ۱۳۴۱ تا خرداد ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل در انگلستان بودیم و وقتی بازگشتیم درست مصادف با حوادث ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و کشتار وحشیانه شاه بود. حسن که دانشجوی حقوق بود بیشتر با ما زندگی می‌کرد. اتاقی در طبقه سوم ساختمان اجاره‌ای ما در خیابان امیرآباد داشت. بسیاری از شب‌ها تا نیمه شب دوستان او بخصوص جزئی به آن خانه می‌آمدند و بی سروصدا مذاکره می‌کردند. واقعیت این است که من هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم که این جوانان به فکر مبارزه قهرآمیز و اقدام مسلحانه هستند ولی به خاطر نارضایتی عمومی از حوادثی که در کشور ما می‌گذشت تشدید مبارزات سیاسی مورد تأیید همه ما بود. در مهمانی‌های دوستانه که حسن هم حضور داشت مباحثات پرشوری درمی‌گرفت. طبعاً ما روشنفکران دهه

۱. چپ در ایران به روایت ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، ص ۱۸۷.
باید توجه کرده‌کنیم حسن در تاریخ ۲۵/۱۱/۴۶ به وسیله ساواک دستگیر و هیچ‌گاه از زندان آزاد نشد.

بیست و سی که اکنون مسئولیت خانه و زن و فرزندان و کار و تحقیق را به عهده داشتیم نمی توانستیم با روحیه عصیانگر حسن و یارانش در آن حد موافق باشیم که جز دست به اسلحه بردن کار دیگری نمی توان کرد. غالباً با دوستانم به مشاجره می پرداخت و ما را «ترسو» و «خرده بورژوا» خطاب می کرد. وقتی در یکی از مهمانی های دوستانه پس از مشاجره سخت با یکی از دوستانم گفت که به زودی صدای انفجار را خواهید شنید من آن را شوخی فرض کردم و فکر اینکه با آن جنه کوچکش بخواهد در عملیات چریکی شرکت کند برایم غیر قابل تصور بود.

حسن بعد از استخدام در شرکت بهشهر زندگی مستقلی برای خود فراهم کرد و اتاقی در خیابان آمل اجاره کرد و بیشتر فعالیت های خود را در آنجا متمرکز کرده بود.

بحث درباره چگونگی شکل گیری سازمانی که بعدها «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» نامیده شد، از حوصله این کتاب خارج است. آنچه که من باید بگویم ارتباط حسن با این جریان است که منجر به «لو رفتن» آنها، محاکمه و محکومیت و بالاخره کشتار آنها به وسیله رژیم شاه در فروردین ۱۳۵۴ شده است.

خاطره مبارزانی مانند مسعود احمدزاده و امیر پرویزپویان، بیژن جزنی، ضیاء ظریفی، سورکی، علی اکبر صفایی فراهانی و ده ها مبارز دیگری که در راه استقلال و آزادی ملت ما جان باختند باید در خاطره ها زنده بماند و نسل جوان ما از دلاوری های آنان که از همه قشرهای جامعه بودند آگاه گردد.

آنچه که مسلم است حسن نیت این جوانان آزاده در انجام آرمان های مقدس خود برای رهایی ملت ایران از ظلم و فساد و دیکتاتوری قابل انکار نیست، مُنتها برای انجام این رسالت عظیم خود امکانات مادی،

نیروی انسانی، لجستیکی و بالاتر از همه تجربه و سیاست استتار لازم را نداشتند.

نشریه ۱۹ بهمن تئوریک در «تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی و ظریفی» می‌نویسد: «... در اواخر سال ۴۴ رفیق حسن ضیاء ظریفی وارد کادر مرکزی شد... رفیق ظریفی در سال ۴۴ به دنبال آشنایی‌هایی که با رفیق عباس سورکی داشت با او روابطی برقرار کرده بود، رفیق سورکی قبلاً با رفیق جزنی تماس‌هایی در سطح فعالیت‌های علنی و نیمه علنی داشت ولی این روابط هیچ‌گاه به تبادل نظر درباره مبارزه جدی و مخفی نکشیده بود. در این تماس‌ها رفیق ظریفی درمی‌یابد که رفیق سورکی عضو یک گروه مخفی است، رفیق سورکی گروه خود را معتقد به مشی قهرآمیز معرفی می‌کند و امکانات و نیروی مهمی برای آن برمی‌شمرد... صحبت از صد و بیست نفر عضو آماده و مقادیر هنگفتی مواد منفجره و سلاح بود، ولی در مقابل این امکانات در گروه رفیق سورکی کمبودهای اساسی به چشم می‌خورد. این گروه در صدد بود پس از جمع‌آوری تعداد زیادی عضو و بدون اینکه این اعضا قبلاً آماده شوند ناگهان به جنگل و کوه بزنند و مرحله آمادگی و عملیات را توأم با بگذرانند. افراد می‌بایست در عرض یک روز از یک کارمند، کاسب، دانشجو و کارگر تبدیل به چریک شوند. مسئله دیگر تعصب گروه روی تمایلات جنسی بود(!). همه این‌ها نشانه سطحی بودن گروه به شمار می‌رفت. در مذاکره‌هایی که شش نفر از دو طرف در آن شرکت کردند شخصی از سوی گروه رفیق سورکی شرکت کرده بود که حضور او در جلسه با تعجب روبرو شد. او فردی فرتوت و فاقد هرگونه خصلت مبارزاتی بود. این نشانه آخری می‌بایست به تردیدهای گروه خاتمه داده آن را در مذاکره به عقب بکشاند. ولی متأسفانه اشتباه ادامه یافت و با کنار

گذاشتن آن فرد مذاکره تا پیوستن گروه رفیق سورکی به گروه پیش رفت. در تحلیل نهایی این اشتباه نشانه کمبودهای مهمی در گروه و هسته مرکزی آن است. تمایل برای کوتاه کردن رنج تدارکات، گروه را به دام انداخت، پس از اولین تماس‌ها و سوندازها معلوم شد که گروه رفیق سورکی اساساً یک گروه نیست. ۱۴ نفر افراد آماده تبدیل به محفل‌ها / هسته‌ها / عناصر پراکنده‌ای شدند که مبارزه را به هیچ وجه جدی نمی‌گرفتند. سلاح‌ها و مواد منفجره نیز امکانات «بالقوه» از کار درآمد. نتیجه نهایی این ادغام این شد که از گروه رفیق سورکی جز او و یک رفیق دیگر کسی به قسمت سوم گروه راه نیافت و علاوه بر آن‌ها ناصر آقاییان با نام مستعار آبخور همراه عده‌ای در قسمت دوم جان گرفت. در اینجا لازم است یادآور شویم که صداقت رفیق سورکی در گذشته و مقاومتی که از خود در زندان نشان داده بود وسیله‌ای شد برای پوشاندن چهره واقعی افراد گروهش.

رفیق سورکی در سال ۳۹ به اتهام برپا کردن گروهی به نام «رزم‌آوران حزب توده» بازداشت شده بود، پس از آزادی عده‌ای از همشهریان شاهرودی خود را جمع کرده محفلی به وجود آورده بود.^۱ بیژن جزنی، حسن، سورکی و بقیه این گروه افراد شناخته شده‌ای بودند که در طی چندین سال بارها به زندان افتاده بودند. ساواک شبانه‌روز آن‌ها را تعقیب می‌کرد. عناصر نفوذی را در تشکیلات آن‌ها گماشته بود که جزئیات رفتار، اعمال و ارتباطات آن‌ها را گزارش می‌کرد. اسناد منتشر شده به وسیله «مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات» و دست‌نوشته‌های حسن در مورد نحوه لورفتن او، همه و همه نشانگر این

۱. نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، گروه جزنی - ظریفی.

واقعیت است که در تمام موارد پلیس امنیتی از آنچه که آن‌ها انجام می‌دادند و یا قصد انجام آن را داشتند آگاه بود. من نمونه‌های فراوانی از این برخورد را در مورد ارتباط حسن با برادرانم با دوستانم و با خودم که از دید ساواک مخفی نبود به یاد دارم که به چند نمونه آن اشاره خواهم کرد. یکی از این عناصر نفوذی «ناصر آقایان» بود که ابتدا با اعضاء گروه رزم‌آوران وابسته به حزب توده همکاری داشته و به طور پنهانی توسط ساواک دستگیر و به استخدام ساواک درآمده و اخبار درون‌گروهی آن‌ها را گزارش می‌کرده است. پس از کشته شدن گروه ۹ نفری در سال ۱۳۵۴ اسم او به عنوان همکار ساواک توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران افشا گردید. ناصر آقایان در سال ۱۳۷۳ طبق رأی دادگاه انقلاب اسلامی «محکوم به استرداد کلیه حقوق و مزایای دریافتی از ساواک شده است»^۱

سند شماره ۳۱۱/۳ حاکی است که ناصر آقایان در سال ۱۳۵۲ با معرفی «عطارپور» رئیس اداره یکم عملیات و بررسی ساواک برای استخدام در اتاق اصناف معرفی گردیده است.

نشریه ۱۹ بهمن تئوریک در این باره می‌نویسد: «ناصر آقایان از اهالی شاهرود، عنصری متظاهر، دروغگو و شارلاتان بود که سابقه عضویت در حزب توده را داشت. او از سال‌های پیش با رفیق سورکی دوستی داشت»^۲ با وجود گزارش‌هایی که از بی‌بندوباری این شخص به گروه داده می‌شد مع‌الوصف او همچنان در متن فعالیت‌های گروه خود را جا زده بود

۱. چپ در ایران به روایت ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق، صفحه ۴۰؛ و پرونده ناصر آقایان در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. ر.ک. به نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، ص ۲۳.

تا جایی که به یورش پلیس در سال ۱۳۴۶ به تشکیلات آن‌ها منجر شد.

نشریه تنوریک ۱۹ بهمن در این باره می‌نویسد:

«عباس سورکی دو قبضه سلاح کمربندی گروه را به ناصر آقایان سپرده بود تا موقتاً برایش نگه‌دارد، این عمل نقض اصول کار در گروه بود. سورکی بر اثر تعقیب‌های احتمالی این دو سلاح را از خانه خود خارج کرده بود، دو هفته قبل از عملیات بانک (احتمالاً مصادره بانک تعاونی و توزیع کشتارگاه تهران) به این دو سلاح احتیاج پیدا شد. سورکی برای بازپس گرفتن آن‌ها به آقایان مراجعه کرد ولی آقایان او را سر دوانید تا فرصت ردگم کردن را از او و از گروه سلب کند. سورکی بیشتر اصرار کرد و این اصرار پلیس را به هراس انداخت بخصوص که این شتابزدگی سورکی در روزهای قبل از سفر امیر کویت به ایران انجام می‌گرفت. در نوزدهم دی‌ماه ناصر آقایان سلاح‌ها را به سورکی تسلیم کرد و سورکی که فرصت عملیات ضدتعقیب را نداشت از آنجا یگراست به سر قرار جزئی رفت. پلیس که سورکی را دقیقاً زیر نظر داشت در این تماس به حقیقت غیرمنتظره‌ای برخورد. جزئی که از نظر پلیس عنصر مشکوکی شناخته می‌شد، با سورکی تماس داشته و اسلحه رد و بدل می‌کردند. پلیس معطلی را جایز ندانست و هر دو تن را در اتومبیل سورکی بازداشت کرد.

تقریباً بلافاصله اعضای تیم‌ها از بازداشت رفقا سورکی و جزئی مطلع شدند و فردای آن روز هسته مرکزی و بقیه گروه از ماجرا باخبر گشتند. گروه به حال آماده‌باش درآمد. عده زیادی کار و زندگی خود را ترک کردند. رفقا «ب» و «ر» سرنخ‌هایی برای پلیس به شمار می‌رفتند. «آقایان» به رفیق «ر» مراجعه کرد تا از او مطالبی

بیرون بکشد و چندان دست خالی هم برنگشت ولی این رفیق به دستور ظریفی مخفی شد و تا اول بهمن که سرخود و برای دریافت حقوق به محل کارش رجوع کرد، پلیس به او دسترسی نداشت (او) در این روز بازداشت شد...»^۱

حسن در طی مدتی که بیژن جزنی و عباس سورکی بازداشت شده بودند مخفی زندگی می‌کرد، در یکی از شب‌های اوایل بهمن حسن به منزل ما زنگ زد و گفت که می‌خواهد مرا ببیند (بی شک تلفن منزل ما تحت کنترل ساواک بود) من و همسرم، خانم دکتر توران زیرک‌زاده که چند ماهه آستن بود با فولکس واگن خود به محل ملاقات در خیابان وزراء رفتیم. حسن را که کاپشنی بر تن داشت عقب ماشین سوار کردیم و تقریباً در حدود دو ساعت در خیابان‌ها راه رفتیم و راجع به مسائل مختلف صحبت کردیم. حسن متوحش بود و از اینکه دوستان او بازداشت شدند خطر را احساس می‌کرد. من به او گفتم که سعی خواهیم کرد محل امنی برای او پیدا کنم تا آب‌ها از آسیاب بیفتد و او را به خارج از کشور برای ادامه تحصیل بفرستم. او را در حوالی میدان ژاله در کوچه‌ای پیاده کردیم و تقریباً ساعت ۱۰ شب به خانه برگشتیم.

حسن جریان لو رفتن خود را به وسیله عباس شهریاری معروف به اسلامی (که تا زمان لو رفتن اسم واقعی او را نمی‌دانست) به طور کامل نوشته است که عیناً در اینجا نقل می‌شود:

«آنچه که به دستگیری و لو رفتن گروه انجامید در حوصله این مقال نیست ولی شروع کار پلیس ناشی از فروخته شدن یکی از افراد بود که برخی اطلاعات و سرنخ‌ها را در اختیار پلیس گذاشت و منجر به

این شد که در روزی که یکی از رفقای کمیته اصلی می‌خواست دو تا اسلحه را که پیش او بود از او بگیرد - چون مورد احتیاج فوری بود - محل ملاقات را به پلیس گزارش می‌کند و پلیس با تعقیب این رفیق که چند دقیقه بعد از گرفتن اسلحه با رفیق دیگری از کمیته قرار داشت هر دو را دستگیر می‌سازد. رفیق دومی بدون ارتباط با این قضایا مورد تعقیب پلیس در گذشته بود و به همین جهت یکی از خانه‌هایی را که رفت و آمد می‌کرد پلیس کشف کرده بود. این همه چیزی بود که پلیس می‌دانست. مدت یک ماه این دو رفیق را شکنجه می‌کنند ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند تا پلیس دوباره به سراغ کسی که اطلاعات را به او می‌داد یعنی «ناصر آقایان» می‌رود. این ناصر در حدود ۷-۸ ماه پیش از این وقایع با یکی دیگر از اعضا ارتباط داشت ولی اسم واقعی او را نمی‌دانست، ولی محتمل است که در همان هنگام که ناصر زیر نظر بود، پلیس هویت این شخص را هم کشف کرده باشد و ناصر با گفتن اسم مستعار او کمک بزرگی به پلیس کرد. عضوی که با ناصر ارتباط داشت یعنی آقای دکتر که اطلاعات زیادی هم از گروه داشت پس از چندی در اثر اختلاف نظر از سازمان کناره گرفت. پس از آنکه ناصر اسم مستعار دکتر را گفت، پلیس دکتر را دستگیر ساخت و با بیان اسم مستعار او و اینکه این اسم را رفقای تو (اسم آن دو نفر اول را برد) این را گفته‌اند و با مقدار کمی شکنجه و تهدید همه آن چیزی را که در مورد افراد و برخی از برنامه‌ها و اسامی مستعار می‌دانست افشا کرد. روزی که دکتر اسامی مستعار و واقعی را که می‌دانست (از جمله اسم مرا) گفت، ۱۸ بهمن ماه ۴۶ بود. این جریان کلی دستگیری گروه بود. اما آنچه که مربوط به دستگیری من می‌شود. من از فردای روزی که دو

رفیق اولی را گرفتند وضع مخفی به خود گرفتیم. به اداره و خانه نمی رفتیم و در خانه یکی از دوستان موقتاً مخفی شدم. یعنی از روز ۲۱ دی ماه من زندگی مخفی را شروع کردم. پس از دستگیری دو رفیق اولی که عضو کمیته اصلی بودند، من تصمیم گرفتم برنامه را با قبول ریسک بیشتری انجام دهم زیرا به نظر من متلاشی شدن در میدان نبرد خیلی خیلی بهتر از متلاشی شدن در سلاخ خانه سازمان امنیت بود، مُنتها تصمیم داشتم که تا نوروز ۴۷ صبر کنم که با استفاده از هوای مناسب و رو به گرما و جبران فوری یک سری کمبودهای مهم اقدام را شروع کنم. در تاریخ جمعه ۳۰ دی یکی از رفقای تشکیلات تهران حزب توده که من آن را آقای دکتر الف می نامم و کاملاً به او از نظر شخصی و سیاسی اعتماد داشتم و دارم پیغام فرستاد که می خواهد مرا ببیند و همان روز مرا دید. پس از صحبت هایی در زمینه کار آینده ما و تقاضای من که اگر می توانید کمکی در زمینه کار تبلیغاتی در شهرها بکنید، با من قرار گذاشت که در صورت لزوم با یکی از رفقای بالای تشکیلات تماس بگیرم، قرار گذاشت و واسطه کار را من خانم ب می نامم. روز ۳ بهمن من با خانم ب تماس گرفتم و خواستم چون احساس می کنم وضع خراب شده) جایی برای من تهیه کند و در ضمن خواستم که به آن رفیق بالای تشکیلات هم اطلاع دهد که می خواهم او را ببینم. من از همان روز ۳ بهمن در منزل خانم ب مسکن گزیدم. در روز ۱۱ بهمن اولین ملاقات بین من و رفیق بالای تشکیلات تهران که با اسم مستعار مهندس به من معرفی شد تماس گرفتم. نظراتم را برایش تشریح کردم و او هم در مجموع گفت که با نظریاتم موافق است و حاضر است از نظر برخی وسایل و کار تبلیغاتی به ما کمک کند و

حتی پیشنهاد کرد که کمیته مشترکی با هم تشکیل دهیم که بعداً این پیشنهاد را پس گرفت. ما چندین بار همدیگر را دیدیم و من از او خواستم که شما کمکی که به ما بکنید این است که صدای ما را از بیک ایران پخش کنید و اعلامیه‌هایی را برای ما در شهرها پخش کنید. یعنی من به جای ایجاد کارهای تخریب‌ناپذیری در شهرها به کار تبلیغاتی اکتفا کردم و او قول داد که این کار را انجام دهد. این آخرین مذاکرات در روز سه‌شنبه ۲۴ بهمن بود و او پیشنهاد کرد که فردا بیاید و متن اعلامیه را بگیرد و برود تا موقعی که ما دستور پخشش را از بیک ایران و در شهرها بدهیم. من به او اطلاع دادم که فردا قرار دارم و نمی‌توانم و پس فردا این قرار را بگذارد. فردا که چهارشنبه ۲۵ بهمن ماه بود محل قرارم در محاصره پلیس بود و آنجا دستگیر شدم. به دلیل اینکه رفیق ملاقات‌کننده با من از خانه‌ای می‌آمد که پنج رفیق دیگر ما در آن مخفی بودند و همه هم زندگی مخفی داشتند و پلیس برای دستگیریشان تلاش می‌کرد، رفیق ملاقات‌کننده با من نمی‌توانست تحت تعقیب باشد. پس من تحت تعقیب بودم و قطعاً از منزلی که در آن سکونت داشتم (و مهندس نیز به همان جا می‌آمد چون با خانم ب و آقای الف روابط نزدیک داشت) تحت تعقیب قرار گرفتم. پس از دستگیری متوجه حقایق زیر شدم:

۱. درست از روز ۱۱ بهمن من دقیقاً تحت تعقیب بودم. اکثر قرارهای من لو رفته بود در حالی که دلیلی نداشت که من از چنین روزی تحت تعقیب باشم مخصوصاً اینکه فقط در روزهای ۱۸ بهمن ماه که اسم من مطرح شد، بنابراین چنین تعقیبی از طرف پلیس باید مبنی بر اطلاعی باشد که پلیس از مخفی شدن من و

وابستگی من داشته است، ۲. پلیس در روز ۲۵ در همان ساعاتی که من از منزل خانم ب برای رفتن به سر قرارم خارج شدم تمام منازل را که در طی روزهای ۱۱ بهمن تا ۲۵ بهمن در طی تعقیب من فهمیده بود که ممکن است بروم اشغال کرده بود و منتظر ورود من به یکی از این خانه‌ها بود، ۳. پس از دستگیری من پلیس از خانه‌هایی که اشغال کرده بود یک یا دو نفر را توقیف کرد (غیر از منزل عطاء [برادرم عطاءاله ضیا ظریفی] که روابطش با من معلوم بود) ولی کوچک‌ترین سؤالی و اصراری در مورد محل اقامت من که همان خانه خانم ب باشد نکرد، اینجا دو فرض پیش می‌آید. یکی اینکه ممکن است فرض کنیم که در اثر بی‌احتیاطی من این قرارها و منازل لو رفته است خوب بدیهی است که خانه خانم ب هم باید لو برود و قطعاً لو رفته است پس چرا پلیس کسی را از آن خانه نمی‌گیرد و پرسشی از آن نمی‌کند. واقعیت این است که به نظر من اگر پلیس می‌خواست اصراری روی خانه خانم ب بکند این مستلزم روشن شدن دست عاملش یعنی آقای مهندس بود و اگر خیلی خوشبین باشیم و بخواهیم خودمان را گول بزنیم باید این فرض را بکنیم که پلیس می‌دانست که خانه خانم ب و آقای مهندس هیچ‌گونه ارتباطی با ما نداشته‌اند و گرنه معقول نیست در آن شرایطی که پلیس از هر آشنایی قدیمی از وضع ما سؤال می‌کرد و می‌خواست از آنها عضوی برای گروه ما بترشد از خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردم و شخصی که چندین بار در آن خانه با من تماس گرفت سؤالی نکند.

این اطلاع هم بنابراین باید قبلی باشد و بدین سان هم چیز امیدبخشی نیست و نشانه‌های روشن از نفوذ پلیس در تشکیلات تهران حزب توده است. این آقای مهندس از قرار اهل خوزستان،

چهره‌ای نسبتاً سیاه، موهای کم پشت که در جلو سرش طاس است و عینک نسبتاً قطور و دیدی مورب دارد و بعد فهمیدم که یکی از چهار نفری است که حزب از خارج برای اداره تشکیلات تهران به داخل فرستاد که سه نفر آنها یعنی خاوری، حکمت جو و مهندس نصیری در زندانند و به نحو مسخره‌ای هر کدام لورفتند، خاوری و حکمت جو در نزدیکی مرز در راه آستارا - پهلوی در حالی که می‌خواستند به آن ور مرز بروند تا در پلنوم حزب شرکت کنند، دستگیر شدند در حالی که کادر مخفی بودند، شناسنامه عوضی داشتند ولی پلیس در همان ماشین اسامی حقیقی آنها را به آنها می‌گوید و این نمی‌توانست باشد مگر اینکه افراد نزدیکی آنها را لو داده باشند، که از برنامه خروجشان اطلاع داشتند. هیچ تصادفی در این کار نیست مگر آنکه یک خائن یا یک احمق چنین چیزی را تلقین کند. مهندس نصیری را هم که اسم حقیقی او حکیمی است (پسر صمد حکیمی) به شکل وحشتناک‌تری دستگیر کردند که مفصل است ولی خلاصه‌اش این است که او را با چند نفر می‌گیرند بعد از چند روز او را آزاد می‌کنند، چند روز بعد که او می‌خواست به قصد خروج از کشور به اصفهان و از آنجا به جنوب برود به ایستگاه سواری‌های شهر ری می‌رود. در آنجا غیر از مهندس نصیری چهار نفر دیگر هم سوار می‌شوند، پس از مقداری که ماشین در جاده شاه عبدالعظیم راه می‌رود، یکی از چهار سرنشین به راننده دستور می‌دهد به شهر برگردد و به اداره سازمان امنیت برود، معلوم می‌شود که هر پنج نفر عضو سازمان امنیت بودند!

در قضیه کشف چاپخانه تشکیلات تهران در سال ۴۵ هم موارد زیادی که قابل تأمل است به چشم می‌خورد که در اینجا جای بحث

آن نیست. از این قضایا بگذرایم. پس از دستگیری من، و گذشت چند ماهی چون فشار برای دستگیری ۵ نفر از دوستان ما که اسمشان لو رفته بود زیاد شده بود آنها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف کمک خواستند و او دوباره آقای مهندس را به دوستان ما که طبعاً از جریاناتی که بر من گذشته بود اطلاع نداشتند معرفی کرد. کار ندارم به جزئیات کار، نتیجه این شد که درست در سر مرز که فقط یک رودخانه بین ایران و عراق فاصله بود و آنها منتظر بلم بودند تا به آن طرف بروند پلیس با تجهیزات کامل آنها را که سه نفر بودند محاصره و دستگیر می‌سازد. در طی تمام مدتی که جریان رفتن این رفقا تدارک می‌شد جریان تدارک را آقای مهندس هدایت می‌کرد و رفقای ما هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشتند. بدیهی است که باز هم تصادفی در این کار نبود. آقای مهندس با کاردانی سه نفر دیگر از بهترین دوستان ما را به کام پلیس داد و این بار هیچ فرضی قادر به تبرئه این شخص نیست و حالا این شخص لابد زندگی مخفی می‌کند! و تشکیلات حزب توده را در تهران اداره می‌کند! تا موقعی برسد که رژیم به قربانی احتیاج دارد. به هر حال از ما که گذشته است انشاءالله دیگران چنین قضایایی را با عناوین تصادف و از قضا و خوش بینی خراشه حمل نکنند والسلام و نامه تمام.»^۱

۱. این دست نوشته را حسن در زندان نوشته و به برادرم ضیاءاله داده است که مدت‌ها نزد او بود.

اسناد منتشر شده نشان می‌دهد که پس از بازداشت جزنی، سورکی و زاهدیان، با معرفی ناصر آقایان دکتر حشمت‌اله شهرزاد با نام مستعار کفایی بازداشت می‌شود که در زیر شکنجه اعترافاتی می‌کند و اسم حسن برای اولین بار مطرح می‌شود و قسمت اعظم از تشکیلات آن‌ها لو می‌رود.

نشریه تئوریک ۱۹ بهمن در این خصوص می‌نویسد: «رفیق حسن ظریفی پس از بازداشت جزنی و سورکی با اعضای تیم‌ها ارتباط نداشت و کوشش‌های او پس از سه هفته به نتیجه نرسیده و توسط احمد جلیل افشار با دیگران رابطه برقرار کرده بود. معذک ظریفی هنوز جدا از دیگران مخفی شده بود. او پس از تعویض چند خانه خصوصی در خانه ایرج واحدی‌پور از اعضای فعال تشکیلات تهران پناه گرفته بود و در آنجا با عباس شهریاری یا اسلامی معروف (این بار با نام مستعار جوادی) مذاکراتی کرده بود. روز ۲۵ بهمن ظریفی از خانه واحدی‌پور سر قرار افشار رفت و در آنجا مورد یورش پلیس قرار گرفت، افشار مسلح بود ولی فرصت استفاده از اسلحه را پیدا نکرد. این تماس زیر نظر «کوپل» انجام گرفت و فوراً خانه امن تخلیه شد. افشار پس از ۱۸ ساعت خانه را لو داد.»^۱

حسن از ۲۱ دی ماه ۱۳۴۶ یعنی درست روز بعد از دستگیری جزنی و سورکی که در حین رد و بدل کردن اسلحه کمری بازداشت شده بودند، مخفی شد. در این موقع حسن در آپارتمانی در خیابان پالیزی زندگی مجردی داشت ولی بیشتر در خانه برادر عم عطااله زندگی می‌کرد. در دوران زندگی مخفی نه به محل کارش می‌رفت و نه به منزلش. چندین بار دوستانش در شرکت بهشهر که از غیبت ناگهانی او نگران شده بودند به

منزل ما آمدند و از حال او جویا شدند. حسن گاه‌گاه از طریق تلفن عمومی با من در تماس بود غافل از آنکه کل تشکیلات و سازمان آن‌ها از اول به وسیله پلیس شناخته شده بود و یکی از عناصر ساواک به نام «ناصر آقایان» که در شبکه آن‌ها نفوذ کرده بود، سرخ را به دست پلیس داده بود. بعد از ظهر یکی از روزهای بهمن ۱۳۴۶ فردی از ساواک به منزل ما تلفن می‌کند. گوینده از من درخواست کرد که در منزل بمانم زیرا کار لازمی با من دارند. بعد از چند دقیقه شخصی که خود را دکتر جوان معرفی می‌کرد (نام اصلی او پرویز بهمن فرزند است) به منزل ما آمد و گفت که آیا شما از فعالیت‌های برادرتان اطلاع دارید، طبعاً جواب منفی دادم. سپس دکتر جوان راجع به شبکه‌ای که کشف کرده بودند و گویا حسن در آن فعالیت داشت به اختصار توضیح داد و مرا برای «ادای توضیحات» به سازمان امنیت تهران در خیابان تخت جمشید برد. سرهنگ عباس نواب رئیس سازمان امنیت تهران از من درباره زندگی خصوصی حسن بازجویی کرد و چون چیزی از این گفت و گو دستگیرش نشد مرا آزاد کرد، ولی از این زمان و مسلماً از مدت‌ها قبل زندگی و خانه ما و کلیه رفت و آمدها به این منزل و تلفن ما تحت مراقبت دقیق مأمورین ساواک بود. دلیل این امر آن است که بعدها که حسن دستگیر و محاکمه و محکوم شد در یکی از ملاقات‌ها در زندان کمیته، دکتر جوان به همسر، خانم دکتر توران زیرک‌زاده، گفته بود که یک شب نزدیک بود شما را هدف گلوله قرار دهیم زیرا دکتر با فولکس واگن خود، شما و حسن را از خیابان وزرا به خیابان ژاله می‌برد و چون شما در جلو نشسته بودید ما احتیاط کردیم و شلیک نکردیم. این نشان می‌دهد که تلفن و کلیه خانه‌هایی که حسن در آنجا زندگی می‌کرد و یا رفت و آمد داشت تحت کنترل شدید بوده است.

فصل چهارم

زندانیان، شکنجه، بازجویی

همان طور که اشاره شد حسن در ۲۵ بهمن ماه ۱۳۴۶ در محل قرار ملاقات مخفی دستگیر شد. این محل ملاقات را هیچ کس جز عباس شهریاری نمی دانست و مسلماً او عامل دستگیری حسن بود. حسن در طی ۴۸ ساعت تحت شدیدترین شکنجه ها قرار می گیرد و شدت این شکنجه ها به نحوی بود که به ناچار از تاریخ ۲۸ بهمن حسن را در بیمارستان شماره ۱ ارتش بستری می کنند. (صفحه ۱۰۲۰ پرونده حسن)

شماره ۵۸۳

اداره ان تران تله

ایستگاه شعبه و بازپرسی ارتش تهران

در باره: غیر نظامی حسن

زندانیان یارستان. بلا سبب ضعف و عصبانیت با نظریه
پرتک زندان در تاریخ ۲۸، ۲۹، ۳۰ بهمن ۱۳۴۶

شماره ۱ ارتش اعزام درین جهت به بیمارستان

رأب آتشی

شماره سند	۸
تاریخ	۲۸

۱۳۰۸/۳۶/۲۰۵

از زندان قزل قلعه

به

۵۸۳
۴۶/۱۲/۱

ریاست شعبه ۶ بازپرسی دادستانی ارتش
درباره: غیرنظامی حسن فرزند عیسی شهرت ضیاء ظریفی
زندانی یاد شده بالا به علت ضعف اعصاب با نظریه پزشک زندان
در تاریخ ۴۶/۱۱/۲۸ به بیمارستان شماره ۱ ارتش اعزام در بخش
اعصاب بستری گردید مراتب استحضاراً به عرض می‌رسد.
از طرف رئیس زندان قزل قلعه سرهنگ.....

اداره دادرسی ارتش

قرار تامین مورخه ۴۶/۱۱/۲۸

بر حسب تقاضای شماره ۳۱۱/۸۴۱۴۴ - ۴۶/۱۱/۲۸ سازمان
اطلاعات و امنیت کشور مستنداً به ماده ۲۴ قانون آئین دادرسی
کیفری درباره غیرنظامی حسن فرزند عیسی شهرت ضیاء ظریفی به
اتهام اقدام علیه امنیت داخلی کشور (به علت اهمیت) قرار
بازداشت موقت صادر می‌گردد و به متهم ابلاغ می‌شود که این قرار
ظرف ۲۴ ساعت قابل اعتراض است.

بازپرس شعبه ۶ دادستانی ارتش - سرهنگ جواهرکلامی

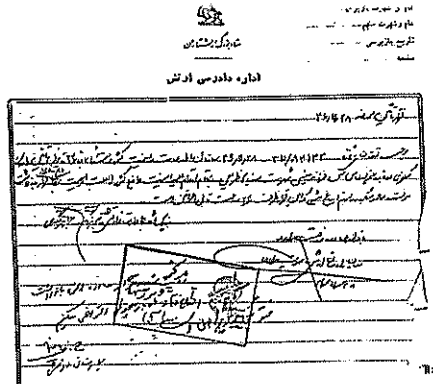
با قرار صادره موافقت دارد

معاون دادستان ارتش - سرتیپ ...

۴۶/۱۱/۲۸

رؤیت شد و به قرار صادره و نحوه بازداشت و رفتار و بازجوئی
اعتراض می‌کنم.

ح. ظریفی، بیمارستان ارتش



حسن که وکیل بود از همان دقیقه اول بازداشت، مبارزه را از نظر قضایی و حقوقی با دستگاه جهنمی ساواک شروع می‌کند و به بازداشت خود که در بیمارستان شماره ۱ ارتش به او ابلاغ شده بود اعتراض می‌کند. در زیر قرار بازداشت عیناً نوشته شده «رؤیت شد. به قرار صادره و نحوه بازداشت و رفتار در بازجویی اعتراض می‌کنم. صفحه ۹۵۴ پرونده). جثه کوچک و اندام نحیف او که غالباً به علت ناراحتی کیسه صفرا بیمار بود در روح بزرگ او خللی به وجود نمی‌آورد و کوشش پلیس برای گرفتن کوچک‌ترین اطلاعاتی از او بی‌نتیجه می‌ماند. پلیس امنیتی و دژخیمان ساواک از هر راهی که ممکن بود اقدام می‌کنند. گاهی مرا بازجویی می‌کنند و زمانی از پدر پیر ما می‌خواهند که او را نصیحت کند. انواع شکنجه‌های روانی و جسمی را در حق او مرعی می‌دارند. دستبند چپانی و نشان دادن روی اجاق برقی مخصوص شکنجه و نظایر آن از جمله این شکنجه‌ها بود. حسن در طی نامه‌ای که در تاریخ ۲۲/۲/۴۷ یعنی تقریباً چهار ماه بعد از بازداشت به فرسیو دادستان وقت ارتش نوشته جنایاتی را که ساواک در حق انسان‌های آزاده مرتکب شده است، را فاش می‌کند. در

این نامه ادب حسن به نحو بارزی مشخص است که حتی با دشمنانش چگونه مؤدبانه نامه‌نگاری می‌کند.

«به وسیله جناب آقای جوان به تیمسار فرسیو، دادستان محترم ارتش با ابراز بهترین احترامات، توجه شما را به مراتب ذیل جلب می‌کنم: با وجود اینکه در زیر ورقه قرار بازداشت خود به جریان غیرقانونی بازجویی اعتراض کردم ولی متأسفانه بازپرسی محترم به این اعتراض توجه نکردند.

اخیراً نیز در شب چهارشنبه ۴۷/۲/۱۸ در یک جریان بازجویی که به وسیله شخصی که نمی‌شناسم هدایت می‌شد ۲/۵ ساعت مرا روی یک صندلی که به وسیله اجاق برقی که در زیرش گذاشته شده بود داغ کرده بودند نشانند و شکنجه و آزار دادند. به اطلاع شما می‌رسانم که این وضع در مورد سایر دوستان من نیز اجرا شد. من از روز چهارشنبه برای اعتراض به این جریان و برای تقاضای تغییر شرایط زندانم که پایان مراحل بازجویی توجیه‌کننده آن است دست به اعتصاب غذا زده‌ام.

با توجه به اینکه طبق ماده ۱۲۵ آیین دادرسی کیفری، اکراه، اغفال، القاء و اجبار متهم ممنوع است و با توجه به مدلول ماده ۱۳۱ که شکنجه متهم را جرم از درجه جنایت (با سه سال تا شش سال حبس مجرد) محسوب داشته است لذا بدین وسیله بر علیه جریان غیرقانونی فوق اعلام جرم می‌کنم و از شما به عنوان یکی از عالی‌ترین مقامات قضایی کشور به نام قانون و عدالت تقاضا می‌کنم که به این خودسری‌ها پایان دهید و به اعلام جرم رسیدگی کنید. از توجه شما قبلاً صمیمانه تشکر می‌کنم.

با احترام. حسن ضیاء ظریفی - زندان قزل قلعه

۴۷/۲/۲۲

بوسیدم جناب آقا حسن

تیسرا فرسیدم درستان ترم ازین

با دربار تهرینی اقرارت . تهره شوره بر آفتاب زین جیب سلیم ؛
 با وجود اینکه در تهر در تهر قرار به نگرانی ایضا خود میر با آن غیره نگرانی باز می آید از آنجا
 که در آنجا تا سفارته باز برگه تمام با این اقرار می فرموده میگردند -
 اقرار آن نیز در شب چهارشنبه ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ اکتبر جریان باز می آید که بوسیدم شکر از
 تهر ششم هدایت بشه ۲۵ ساعت مرا در تهر می آید که بوسیدم احوال آن که
 در تهر می گذارسته شده و مورد دافع کردن بودند فلان تهر و در شنگه در کنار داران
 با طلع شتر می آید که در آن دفعه ابر در در سایر درستان می آید نیز او ادرش
 من از روز چهارشنبه بر در اقرار می آید و در آن در در معای تهر در در آنجا زندان می گردان
 در آن روز باز می آید تهر می گذارسته است با طلع تهر در آن روز
 با تهر می آید تهر طبع ۲۵ اکتبر دادگاه کنفری در کرد و اقرار و اقرار و اقرار
 تمام مندرج است و با تهر می آید ۱۳۱ که شنگه تمام را حرم از در جیب سلیم
 در سه سال تا ۳ سال حرم می آید در تهر است لذا به بند سلیم بر علیه خود
 غیره نگرانی حقوق مردم در تهر می آید زندان که در تهر نگرانی شایسته تهر که تهر
 تمام نگرانی در تمام عدالت ما می آید که با این خود سر به با این اقرار و اقرار و اقرار
 کنست . از تهر می آید تهر می آید تهر می آید

حسن فدا از طرف - زندان تهر - بیت دارم از در تهر
 تهر تهر

این اعلام جرم علاوه بر آنکه از طریق زندان داده شد، به وسیله من نیز مستقیماً به تیمسار فرسیو دادستان ارتش تسلیم گردید و دادستان قول داد که به آن رسیدگی کند. در اثر اعتصاب غذا حسن به شدت بیمار گردید و در اثر اقدامات من دو بار پزشکان خانوادگی ما، آقایان دکتر مسعود مهرانفر و دکتر کاظم فاطمی، حسن را در زندان معاینه و تحت مداوا قرار دادند. (جریان شکنجه حسن همان موقع به تمام مراکز حقوق بشر و دانشجویی در امریکا و اروپا گزارش شد) مقامات زندان به خصوص از معاینه سوختگی بدن حسن به وسیله پزشکان مزبور جلوگیری کردند.

حسن در سه دوره تحت بازجویی قرار گرفت: بازجویی اول از ۲۶ بهمن ۴۶ که به وسیلهٔ مأمورین ساواک همراه با شکنجه انجام گردید و چندین روز ادامه داشت، بازپرسی دوم در تاریخ ۴۷/۷/۱ که در حقیقت نخستین بازجویی رسمی به وسیله بازپرس سرهنگ جواهر کلامی انجام شد که عیناً به خط حسن در پرونده او موجود است. و بازپرسی سوم از ۴۷/۸/۱۰.

حسن در طی بازجویی‌های متعدد که غالباً توأم با شکنجه بود از عقاید سیاسی خود صمیمانه و با شجاعت دفاع می‌کرد. نمونه‌هایی از این بازجویی‌ها در صفحات مختلف پرونده او موجود است و خود حسن در دفترچه‌ای نکات برجسته آن را یادداشت کرده است که به چند نمونه آن اشاره می‌کنم:

نکته قابل ذکر در اینجا آن است که حسن را متناوباً به زندان‌های مختلف می‌بردند. نامه مورخ ۴۷/۵/۳۱ او که از زندان موقت شهربانی بر علیه بدرفتاری افسر زندان ستوان دوم رضوی، اعلام جرم کرده است حاکی از انتقال او از زندان اوین به زندان موقت است.

«بازپرس محترم شعبه ششم دادرسی ارتش، جناب سرهنگ جواهر کلامی

با ابراز احترام، توجه فوری شما را به مطالب ذیل و مفاد این اعلام جرم جلب می‌کنم:

در تاریخ ۴۷/۵/۳۱ اینجانب به وسیله افسر نگهبان داخلی زندان ستوان دوم رضوی شدیداً مورد ضرب و جرح و هتاک قرار گرفتم که آثار ضرب و جرح نیز در همان موقع به معاون زندان جناب سروان احیائی نشان داده شد.

با توجه به اینکه این رفتار ناپسند برخلاف قانون و برخلاف شأن

انسانی و برخلاف وظایف یک زندانبان است نسبت به این جریان اعلام جرم می‌کنم و از امروز برای خواستهای ذیل اعلام اعتصاب غذا می‌کنم:

۱. نسبت به رفتار افسر نامبرده رسیدگی به عمل آید و بر طبق قوانین و مقررات مجازات شود.

۲. ترتیبی داده شود تا از تکرار چنین رفتاری شدیداً جلوگیری شود و شرایط عادی و مناسب برای ما در زندان به وجود آید.

با توجه به بیماری اینجانب که مستحضر هستید، هرگونه خطری که متوجه سلامتی اینجانب شود مسئول [آن] مقاماتی خواهند بود که موجب چنین وضعی شده‌اند.

از توجه شما صمیمانه قبلاً سپاسگزاری می‌کنم، ح. ظریفی»

تاریخ ۱۳۰۷ هجری قمری از زندان محنت شهر بانی
نام و شهرت فرستنده: حسن فیاضی قزوینی نام پد

شماره عکس
قرار
سازنده

فهرست
برای
مجلس
مجلس
مجلس

جناب سر فاضل عبدالحکیم

در تاریخ ۱۳۱۲ هجری قمری و جناب سر فاضل عبدالحکیم در انجمن زندان تهران درم و فوری
مجلس آذربایجان و درج و هتالی قرار گرفتیم که کماثر حزب و جرح نیز در اطلاع
معاون زندان جناب سردان ایحانی نشان داده شد

با توجه به اینکه این رفتار نامناسب بر حدیث تاثر و در هر جهت شایسته و در هر جهت
رعایت یک زندانبان نسبت باین جریان عدم جرم کنیم و انرا در هر جهت در هر جهت در هر جهت

۱- نسبت بر رفتار افسران و سران کمیسیون اهل آید و در هر جهت اقدامات لازم است
۲- در تیر و در هر جهت و تا در هر جهت در هر جهت در هر جهت در هر جهت
و در هر جهت در هر جهت در هر جهت در هر جهت در هر جهت در هر جهت

معاون زندان
نام و نام خانوادگی
تاریخ

این مروضه باذاتی نامبرده بالا که با قرار شماره ۱۱۱ صادره از
بازار زندان تحول کرده جهت استحضار و هر گونه اقدام مقتضی به ارسال میگردد

شماره	۱۱۱
از	مجلس

دولت دایره زندان

شماره

در برگ‌های ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ حسن در بازجویی خود چنین می‌نویسد: «آخرین برگ‌های تحقیقات ساواک بدون تاریخ است و بدون امضا و گواهی اینجانب، این بازجویی در شب ۱۸ اردیبهشت ۴۷ انجام گرفت که بازجویی توأم با شکنجه بود. من در همان جلسه به عنوان اعتراض به جریان شکنجه اعلام اعتصاب غذا نمودم. این اعتصاب غذا تا روز ۲۲ اردیبهشت ادامه داشت. اصرار من این بود که بازپرس مربوطه یا دادستان ارتش را ملاقات کنم. در همان موقع جریان از طریق خانواده‌ام به اطلاع دادستان کل ارتش رسید. بالاخره مأموران ساواک برای شکستن اعتصاب غذا موافقت کردند که اعلام جرم مرا که خطاب به دادستان ارتش بوده به او برسانند. مجدداً از طریق خانواده‌ام به تیمسار ارتش ارسال چنین اعلام جرمی را اطلاع دادم ولی امروز در این پرونده‌ها می‌بینم که این اعلام جرم را از عداد مدارک پرونده خارج کردند.»

در صفحه ۹۵۱ پرونده حسن در جواب بازجو چنین می‌گوید: «فعالیت من در زمینه مسایل سیاسی و اجتماعی به طور کلی موافق با تئوری‌های سوسیالیستی بود، با توجه به اوضاع و احوال خاص ایران و از نظر فکری هم خود را تابع هیچ کدام از قدرت‌های چین و شوروی نمی‌دانستم.»

و در صفحه ۹۵۲ حسن می‌گوید:

«مشوق من در این امر وضعی بود که در جامعه حاکم است، یعنی نبودن آزادی و فقر شدید مردم و عقب ماندگی و جهل.»
حسن در پیوستن خود به جبهه ملی صادق بود و صمیمانه در آن شرایط زمانی فکر می‌کرد که جز از این راه امکان فعالیت دیگری مثمر ثمر نخواهد بود. در صفحه ۹۶۰ بازجویی حسن می‌گوید:

«تشخیص می‌دادم که هدف‌های جبهه ملی منطبق با ایده‌های من که در جهت ترقی و آزادی مردم قرار داشت می‌باشد.»
 و در صفحه ۹۷۷ در جواب سؤال بازپرس می‌گوید:
 «پس از آنکه فعالیت‌های علنی جبهه کوییده شد و امکانات فعالیت‌های علنی وجود نداشت ما در صحبت‌هایی که با هم داشتیم به ضرورت ادامه مبارزه‌ای که جبهه ملی آغاز کرده بود اعتقاد پیدا کردیم.»
 و در همان صفحه می‌گوید:

«هدف مشخص ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی بود که به اعتقاد من شدیداً در جامعه ما لگدکوب شده است و انگیزه همه فعالیت‌های ما نیز همین بود. در مورد طرق مبارزه برای این هدف‌ها ما موفق به تعیین خط مشی مشخص نشده بودیم و اختلاف نظر در این زمینه زیاد بود ولی مسئله مبارزه مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز اغلب طرح می‌شد و بدون نتیجه پایان می‌یافت.»
 ص ۹۷۸:

«س بازپرس: ممکن است نظرات هر یک از اعضای کمیته را در زمینه مبارزه قهرآمیز تشریح و چنانچه شخصاً نظریات خاصی در این مورد داشته‌اید ذکر نمایید؟
 ج: اعضای کمیته هیچ‌گونه جبهه‌گیری معینی در این زمینه نداشتند یعنی کسی در سازمان نبود که شخصاً نظرش حرکت از طریق قهرآمیز باشد. مسئله حرکت قهرآمیز یا مسالمت‌آمیز در حقیقت به عنوان یک مسئله اجتماعی و از نقطه نظر علمی مطرح بود. تا این قضیه از نقطه نظر علمی یعنی تطابق این راه‌حل با اوضاع و احوال اجتماعی به طور قطعی حل نمی‌شد امکان تصمیم میسر نبود.

شخصاً در عين حال با توجه به اين كه دستگاه حاكمه امكان هر نوع فعاليت آزاد و قانونى را سلب کرده بود و ادامه مبارزه به شكل قانونى را بسيار بعيد مى‌ديدم ولى با توجه به عدم آمادگى سياسى و عدم تحركى كه در بين مردم بود، امكان مبارزه قهرآمى را نيز بسيار مشكل مى‌دانستم.

اين نوع پراكندگى فكرى تقريباً در همه اعضاى كميته بود، حتى وقتى كه آقاى كلانترى در ايران بود صراحتاً اين مسئله را طرح كرد كه اصلاحات اخير هرگونه امكان فعاليتى را از نظر عينى در بين مردم سلب کرده است بنا بر اين نبايد در پى ادامه مبارزه بود.»

ص ١٠٠٠:

«هدف كميته و اعضاى آن مبارزه براى تامين آزادى و دموكراسى بود، چون پس از سال ٤٣ هرگونه فعاليت‌هاى علنى در هم كوييده شده بود لذا، لاجرم ما به فعاليت مخفى كشيده شديم، در مورد خط مشى و روش براى رسيدن به هدف‌هاى كميته، كميته در اختلاف نظر شديد بود و خط مشى معينى براى رسيدن به هدف‌هاى خود نتوانست تعيين كند ولى روى اصل مبارزه و مبارزه مخفى وحدت وجود داشت.»

ص ١٠٥٤ و ١٠٥٦ بازپرسى ١٧/٧/٤٧:

«آرمان آزادى و دموكراسى و رعايت حقوق ملت ايران مصرحه در قانون اساسى برايم محترم بوده و هست و وقتى هم كه در جبهه ملى كه سازمانى قانونى و علنى است فعاليت مى‌كردم با توجه به اين مسائل بود.»

با توجه به بازپرسى‌هاى مستدل، دستگاه ساواك مصمم بود كه اين جوانان را محاكمه و مجازات كند و به همين جهت دادستان ارتش

کیفرخواستی برای آنها تنظیم کرد.

دلایل مهم کیفرخواست بنا به روایت پرونده حسن به شرح زیر است:

- ۱- اعترافات صریح متهمین در ساواک.
- ۲- اعترافات متهمین در بازرسی نظامی مبنی بر شناسایی یکدیگر و اعتراف آنها در مورد تجدید و احیاء جبهه ملی.
- ۳- سوابق متهمین که عده‌ای از آنان از اعضای مؤثر حزب منحل توده [بوده] و بعداً با سرپوش جبهه ملی به فعالیت خود ادامه می‌دادند.
- ۴- کشف دو قبضه اسلحه به هنگام دستگیری جزئی و سورکی.
- ۵- اعتراف احمد افشار دایر به مسلح بودن هنگام دستگیری.
- ۶- سنگ‌های ۱۰۰ گرمی و ۳۰۰ گرمی که ضمیمه پرونده است.
- ۷- سنگ ۳۰۰ گرمی که بالای آن فتری وصل شده.
- ۸- کشف یک قبضه اسلحه کمربا هفده تیر فشنگ، یک قبضه چاقوی ضامن دار دسته سفید از احمد افشار.
- ۹- یک قبضه اسلحه مربوط به متهم ردیف ۶.
- ۱۰- یک قبضه اسلحه مربوط به متهم ردیف ۵.
- ۱۱- اوراق و کتب مکشوفه از متهمین برابر برگ‌های ۱۱ الی ۱۱۶ پرونده.
- ۱۲- اظهارات کیومرث ایزدی متهم ردیف ۱۲ دایر به شناسایی منوچهر کلانتری و اختفاء دو قبضه اسلحه در کوه‌های شاه‌آباد و تحویل به متهم ردیف ۱.
- ۱۳- اعترافات صریح متهمین ردیف ۳-۱ که اظهار داشته‌اند گذرنامه جعلی تهیه و قصد خروج از ایران داشته‌اند.
- ۱۴- اظهارات متهم ردیف ۲ که بیان داشته تعدادی گذرنامه اقوام خود را بدون اطلاع آنان در اختیار متهمان ۱ و ۲ گذاشته.

- ۱۵- مسلح بودن بیژن جزنی و سورکی هنگام دستگیری.
- ۱۶- کشف دفترچه یادداشت مبنی بر تعیین مسیر شرقی و غربی و دیگر کلماتی از قبیل دارو- دستمال- دهن که با اعترافات سایرین و متهم مبنی بر بررسی اعمالی که پس از سرقت بانک تعاونی و توزیع کشتارگاه می‌بایست انجام شود.
- ۱۷- دستگیری متهمین ردیف‌های (ناخوانا) به وسیله مامورین ژاندارمری خرمشهر در منزل یک قاچاقچی در حالی که گذرنامه جعلی در دست داشته‌اند.
- ۱۸- میله فلزی که سر آن گوی توپر می‌باشد.
- ۱۹- کشف یک کیف مشکی حاوی اسلحه گاز پیستوله با مقداری چاشنی مربوط به ردیف ۶.
- ۲۰- چهار عدد دستکش بوکس و یک کارد گاوکشی.
- کیفرخواست بازپرس برای چهارده نفر زیر صادر شد :
- | | |
|-----------------------|---------|
| ۱- مشعوف کلاتری نظری | ۲۸ ساله |
| ۲- محمد مجید کیان زاد | ۲۷ ساله |
| ۳- محمد چوپان زاد | ۳۲ ساله |
| ۴- حشمت‌اله شهرزاد | ۳۷ ساله |
| ۵- بیژن جزنی | ۳۲ ساله |
| ۶- عباس سورکی | ۳۰ ساله |
| ۷- حسن ضیاء ظریفی | ۲۷ ساله |
| ۸- ضرار زاهدیان | ۴۰ ساله |
| ۹- عزیز سرمدی | ۲۷ ساله |
| ۱۰- احمد جلیل افشار | ۲۸ ساله |
| ۱۱- کیومرث ایزدی | ۳۰ ساله |

۲۲ ساله	۱۲- فرخ نگهدار
۲۵ ساله	۱۳- مجید احسن
۲۶ ساله	۱۴- عباس رشیدی

جلسات دادگاه در ۱۲ دیماه ۱۳۴۷ یعنی تقریباً یک سال بعد از دستگیری آن‌ها آغاز شد. دادستان در کیفرخواست خود برای اکثر آن‌ها از جمله حسن درخواست مجازات اعدام کرده بود.

موج اعتراض در تمام جهان آغاز شد و در این میان کنفدراسیون دانشجویان اروپا و آمریکا - سازمان‌های حقوق بشر - سازمان عفو بین‌الملل Amnesty International و همه آزادیخواهان و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به پا خاستند، دامنه اعتراضات علیه حکومت دیکتاتوری شاه چنان افزایش یافت که رژیم به ناچار با شرکت خانم Betty Assheton به عنوان ناظر قضایی از طرف سازمان عفو بین‌الملل (A.I) در دادگاه موافقت کرد.

دادستانی دادگاه را سرهنگ توانگران به عهده داشت. ادعای نامه دادستان کلاً بر اساس اقراربری بود که ساواک از دکتر حشمت‌اله شهرزاد به دست آورده بود.

ناظر قضایی خانم بتی استهون در گزارش خود عیناً وضع دادگاه را چنین تشریح می‌کند:

«موارد اتهام: تشکیل یک گروه با الهام از ایدئولوژی کمونیستی که بر ضد امنیت دولت با انجام عملیات تخریبی زیر توطئه کرده‌اند: خرید اسلحه، تقلب در پاسپورت، تمرین تاکتیک‌های جنگ‌های پارتیزانی، تهیه یک حمله به بانک برای به دست آوردن پول، تشکیل جلسات برای ایجاد اغتشاشات سیاسی مابین دانشجویان

دانشگاه‌ها.

جریان محاکمه: دعوا به نحوی که به وسیله دادستان نظامی ارائه شد، به نظر یک حقوقدان که با متدهای غربی تربیت شده به طور وضوح ناقص بود. دعوا بیشتر متکی بود به یک خطای فردی با مشارکت و یک خطای دسته‌جمعی که قسمت اعظم آن بر مبنای شهادت یک فرد و اعترافات زیر شکنجه قرار داشت علاوه بر این با وجود ناظران خارجی به نظر نمی‌آمد که دادستان (سرهنک توانگران) از پرونده ۱۶۰۰ صفحه‌ای آن به خوبی آگاه باشد.

دلایل: اتهام عملیات تخریبی که سرهنک توانگران در هنگام بیان اتهام که ۶ ساعت طول کشید و با یک اسلوب بی سروته در روز هفتم محاکمه بر ضد تمامی گروه ارائه نمود در جملات زیر خلاصه می‌شود:

دکتر شهرزاد تأکید کرده است که گروه قصد داشتند به منظور به کار بردن زور اسلحه انبار کنند.

با استناد به اعتراف دکتر شهرزاد (داروساز) که دادستان آن را پایه تمام نقاط مهم پرونده خود حتی جعل اسامی قرار می‌داد مدعی شد که جزئی می‌خواسته است در مسیر شاه مواد منفجره قرار دهد و تمرین برای جنگ‌های پارتیزانی و نقشه حمله به بانک‌ها را او اداره و طرح ریزی کرده است.

آنچه که قیافه این محاکمه را وحشتناک‌تر و کافکایی‌تر می‌سازد این است که یگانه عملی که به عنوان «اقدام ضدامنیت داخلی» ذکر شده عبارت از این است که بعضی از متهمان تمام افراد گروه را می‌شناختند و تمام افراد گروه اقلماً یکی از همدستان خود را می‌شناخته‌اند.

همچنان که چند نفر از متهمان در آخرین دفاع خود متذکر شدند برای پیدا کردن یک انگیزه و یا یک برنامه مشترک گروه کوششی نشده است. اتهام مائوئیست بودن - کاستریست بودن و گاهی هم یگانه وضع خاص متهمان انتصاب به جبهه ملی بوده است.

... بنابراین بهتر است این محاکمه را یک توقیف پیشگیرانه چند مرد که کم و بیش همدیگر را می‌شناختند و یگانه وجه اشتراکشان تنقید گذشته و یا حال طرز عمل رژیم بوده و تمایلی قدیمی یا جدید به فعالیت سیاسی در سطح مباحثه داشته‌اند، باید دانست. علاوه بر این ارتباطات بین افراد و عوامل زیر باید افزوده شود: کشف دو سلاح با کارکرد خوب و کتاب‌هایی که این روزها در کتابخانه هر روشنفکری در تمام دنیا یافت می‌شود.

کرایه یک محل تفریحات به وسیله یکی از افراد گروه برای تمرین بوکس وجود و کرایه کردن این محل بعدها ثابت شده است. ترتیب گردش‌های دسته جمعی و کوهنوردی از جمله دو نفر از آن‌ها که به علت مهارتشان در کوهنوردی از برادر شاه مدال گرفته‌اند.

بالاخره بعد از توقیف یازده نفر از اعضای گروه سه نفر فرار کردند و بعد در یکی از شهرهای سرحدی در منزل اشخاصی که اسناد قلابی برای رفتن به خارج به آن‌ها می‌فروختند دستگیر شدند. شکنجه‌ها: به طور وضوح شهرزاد از اغتشاشات سمعی در هنگام محاکمه رنج می‌برد، بنا بر شایعات این عوارض نتیجه شکنجه‌هایی بود که به وسیله تخلیه الکتریکی بر سرش وارد شده بود. او اولین متهم از شش متهمی بود که اعلام کردند اعترافات در نتیجه شکنجه از آنها گرفته شده و بنابراین بدون ارزش می‌باشد. روزهای پنجم و

هشتم محاکمه دادستان آن‌ها را متهم کرد که اظهاراتشان ساخته و پرداخته خودشان است و گفت آن‌ها ادعا می‌کنند شکنجه شده بیاید ثابت کند.

هیچ کدام نوع فشاری را که بر آن‌ها داده شده در مقابل دادگاه بیان نکردند. بنا بر اطلاعاتی که قبلاً به دست آمده است متدهای موحشی به کار رفته است.

در مقعد جزئی بطری شکسته داخل کردند.

ظرفی دوازده روز در مریضخانه بوده چون او را به روی یک صندلی با میله‌های آهنی بسته و زیر آن آتش افروختند، علاوه بر این دستبندهایی که بدان وزنه سنگینی آویزان شده بارها به کار رفته است.

به نظر می‌آید که شکنجه‌ها ۱۰ تا ۱۲ ماه قبل از محاکمه انجام گرفته و این مدت باعث شده که نتوان ادعای آن‌ها را ثابت و یا تکذیب نمود. در یکی از جلسات محاکمه دادستان یک تصدیق طبی ارائه نمود که به وسیله دو نفر از اطبای زندان تهیه شده بود و از سلامت زندانیان حکایت می‌کرد. گویا برای خاتمه دادن به شایعات شکنجه که در خارج از زندان شیوع داشت تنظیم شده بود، تمام متهمین و عده‌ای از اعضای خانواده‌شان که در آخر سالن نشسته بودند به عنوان اعتراض به این گواهی‌نامه از جای خود بلند شدند. در آخرین لحظات که برای دفاع از خود به آن‌ها اجازه صحبت داده شد تقریباً تمام متهمین تاکید کردند که به وسیله طبیب معاینه نشده بودند و فقط از آن‌ها سؤال شده بود که آیا از علائم گریپ ناراحت

هستند یا نه؟»^۱

در طی جریان محاکمه، دانشجویان مبارز دانشگاه‌های خارج از کشور و کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان و گروه‌های آزادیخواه سراسر جهان اعتراضیه‌هایی به دولت ایران فرستادند تا جایی که دادستان ناگزیر شد تقاضای اعدام را برای متهمان پس بگیرد و درخواست حداکثر مجازات را منطبق با ماده ۳۱۷ بنماید.

در دادگاه بدوی آقای کاوالیری حقوقدان ایتالیایی حضور داشت. کاوالیری در گزارش خود به تاریخ دسامبر ۱۹۶۸ در مورد حسن می‌نویسد: «... برخلاف ماده ۵ اعلامیه حقوق بشر کلیه متهمان طبق اظهاراتشان در دادگاه در جریان بازپرسی تحت شکنجه شدید قرار گرفته بودند. به طوری که متهم ردیف هفتم، ظریفی صریحاً اشاره کرد که در اثر شکنجه‌های شدید او را به مدت دوازده روز در بیمارستان بستری کرده بودند.»^۲

آقای ویلیام ویلسن نماینده مجلس انگلستان که در دادگاه بدوی چهارده نفر از متهمان شرکت کرده بود در یک مصاحبه مطبوعاتی در هشتم ژانویه ۱۹۶۹ درباره دادگاه بدوی چهارده نفر متهم چنین اظهار عقیده کرده است:

«... با وجود اینکه متهمان مدت زیادی بود که در زندان به سر می‌بردند، بعضی از آنها حتی دوازده ماه، معهلاً در روزنامه‌های

۱ و ۲. نقل از کتاب *Petrole et Violence Terreur blanche et résistance en Iran* sous la direction de Paul Vieille et Abol-Hassan Banisadr editions anthropos صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۴.

این متن در همان زمان به وسیله مرحوم مهندس احمد زیرک‌زاده ترجمه شده است.
Affaire Djazani-Zarifi Jwlbt 1968 - Février 1969

ایران نه در مورد جریان دستگیری ایشان و نه به طور کلی درباره زندانبانی بودن آنها خبری منتشر نشده بود... من با چند نفر از زندانبانان صحبت کردم و به صحت مطالبی که آنها درباره روش بازجویی و بازپرسی ساواک به من گفتند، اعتقاد دارم.

... بسیاری از دستگیرشدگان از رفتار غیرانسانی که با آنها شده بود شکایت می‌کردند و یکی از آنها در جریان محاکمه گفت: به علت رفتار خشن پلیس، او مجبور بوده مدت دوازده روز در بیمارستان به سر برد (ظریفی).^۱

بنابراین اظهارات برای من تعجب‌آور نبود وقتی که شنیدم دادستان اعلام کرده که دستگیرشدگان همه اقرار کرده‌اند....

در دادگاه تجدید نظر نیز آقای گاریدو حقوقدان فرانسوی حضور داشت. (۱۹ فوریه ۱۹۶۹) حسن به علت تسلط به زبان فرانسه بسیاری از مطالب را در هنگام تنفس به او گفته بود که خود بعدها در دسر بزرگی برای او درست کرد.

حسن به عنوان یک وکیل جوان در دادگاه بدوی به صلاحیت دادگاه اعتراض کرد. او در حقیقت وکیل مدافع تمام گروه بود و از زبان آنها سخن می‌گفت. دفاعیه او در رد صلاحیت و نقض پرونده در دادگاه بدوی از نظر قضایی بسیار خواندنی است.

فصل پنجم

محاكمه در دادگاه‌های نظامی

دفاعیه در رد صلاحیت دادگاه

۱. دادگاه بدوی

«آقای رئیس - دادرسان محترم: تحقیقاتی که تا امروز به عمل آمده و تاروپود پرونده حاضر را تشکیل می‌دهد از نظر من نه تنها ناقص بلکه باطل است، زیرا پرونده‌ای که در این دادگاه مورد دادرسی قرار خواهد گرفت جریان و سیر قانونی خود را از نظر مراجع قانونی و صلاحیتدار تحقیق نگذرانده است. چنانکه دادرسان محترم توجه دارند طبق قوانین دادرسی ایران و رویه‌های قضایی موجود از مقررات راجع به تحقیقات آنچه که مربوط به صلاحیت و تشکیلات مراجع تحقیق است عدم رعایت آن‌ها به طور عموم موجب بطلان تحقیقات می‌باشد زیرا قواعد راجع به تشکیلات و صلاحیت مراجع جزائی به طور کلی از قواعد مربوط به نظم عمومی است و قضات و اصحاب دعوی مکلف به رعایت آن‌ها هستند و هیچ مرجعی نمی‌تواند برخلاف قانون آنچه را که در صلاحیت مرجع جزایی دیگری است و باید در تشکیلات دیگری انجام پذیرد به خود اختصاص دهد، در عین حال قواعد و مقررات دیگر تحقیقات که ارتباطی به صلاحیت و تشکیلات ندارد یعنی تشریفات راجع به طرز تحقیقات اگرچه عدم رعایت آن‌ها به طور کلی موجب بطلان تحقیقات نمی‌باشد، ولی در صورتی که عدم

رعایت مقررات به اندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم مؤثر باشد و آن را از اعتبار قانونی بیاندازد آن وقت این تحقیقات هم که قواعد شکلی در موردش رعایت نشده است باطل خواهد بود. پرونده‌ای که در این دادگاه مورد دادرسی قرار خواهد گرفت و کیفرخواست مربوط به آن تمام و کمال با اتکاء و براساس به اصطلاح «تحقیقاتی» است که در ساواک به شکل غیرقانونی ساخته و پرداخته و انجام پذیرفته است. بنا به دلایلی که ارائه می‌دهم این پرونده هم از نظر عدم رعایت اصول و موازین قانونی پیرامون شکل و تشریفات و مقررات راجع به طرز تحقیق فاقد اعتبار قانونی است و از دادگاه می‌طلبم که از شروع دادرسی در ماهیت این پرونده خودداری کند و «تحقیقات» ساواک را باطل اعلام نموده و آن را از عداد دلایل خارج سازد.

در مورد صلاحیت مراجع جزایی تحقیق باید به عرض دادرسان محترم برسانم که در قوانین دادرسی ایران خواه در دادرسی ارتش و خواه در دادگستری، امر بازجویی و تحقیق کاملاً مربوط به بازپرس‌ها می‌شود و ضابطین پس از دستور بازداشت متهم به وسیله بازپرس وظیفه و حقی از نظر انجام بازجویی و تحقیق ندارند مگر اینکه دستور قانونی از طرف بازپرس یا دادستان داشته باشند. متهم بازداشت شده در اختیار بازپرسی قرار دارد و بازپرسی است که باید وضع او را روشن سازد. مواد قانونی زیر دلایل محکم قانونی برای اثبات این امر است:

ماده ۲۳ آئین دادرسی ارتش: «دادستان‌ها و معاونین آنان در دیوان‌های حرب عادی همان وظایف صاحب منصبان دادرس را که در قانون دادرسی کیفری تعیین شده است با رعایت مقررات این

قانون عهده‌دار می‌باشند. بازپرس‌ها و معاونین آنان مامور بازجویی می‌باشند،» این قسمت را تکرار می‌کنم، «بازپرس‌ها و معاونین آنان مامور بازجویی می‌باشند». بنابراین طبق مدلول صریح قانون امر به بازجویی فقط و فقط مربوط به بازپرس‌ها و معاونین آنان می‌باشد. ماده ۱۲۶ دادرسی ارتش: «در مورد بزه‌های مشهوده هر ضابط نظامی یا ضابط دادگستری (در صورت عدم حضور ضابطین نظامی) می‌تواند نظامیان یا اشخاص تابع دادگاه‌های نظامی را که متهم به جنحه و جنایت باشند امر به بازداشت بدهد، پس از بازداشت فوراً آن‌ها را به مقامات نظامی مربوطه اعزام و صورت‌مجلس بازداشت را با ذکر نام و شغل و قسمت و علائم بازداشته‌ها تهیه می‌نماید». چنانکه می‌بینیم وقتی که در مورد بزه‌های مشهوده، قانون ضابطین نظامی را این چنین با صراحت مکلف می‌کند که پس از بازداشت فوراً، توجه بفرماید فوراً آن‌ها را به مقامات نظامی مربوطه اعزام دارند، یعنی در حقیقت وظایف آن‌ها را قانوناً تمام شده می‌داند، در سایر موارد تکلیف ضابطین روشن است.

ماده ۱۲۷ دادرسی ارتش: «در مورد ماده قبل ضابطین نظامی یا ضابطین دادگستری مکلفند تا وقتی که دادستان یا بازپرس نظامی مداخله نکرده است کلیه اقدامات لازمه را برای جلوگیری از احماء آثار بزه و فرار متهم و هر تحقیقی را که برای کشف بزه لازم بدانند به عمل آورند.» با توجه به عبارت «تا وقتی که» و استناد به مفهوم مخالف ماده معلوم می‌شود وقتی که دادستان یا بازپرس نظامی در پرونده‌ای مداخله کند پرونده از دست ضابطین نظامی کلاً خارج می‌شود.

ماده ۱۸ آئین دادرسی کیفری: «تحقیقات مقدماتی جرایمی که محاکمه آن‌ها راجع به محاکمه جنحه و جنایات است به عهده مستنطق است.»

ماده ۲۶ آئین دادرسی کیفری: «کمیسر نظمیه بعد از ورود مستنطق یا مدعی‌العموم تحقیقاتی را که کرده به مشارالیه داده و دیگر مداخله نمی‌کند مگر اینکه تعلیمات یا ماموریتی از طرف مستنطق یا مدعی‌العموم به کمیسرهای نظمیه رجوع شود.» این دو ماده با وضوح تمام تکلیف قانونی بازپرس و ضابطین را تعیین کرده است. ماده ۱۶۴ دادرسی ارتش: «چنانچه متهمی به امر بازپرس جلب یا بازداشت شده باشد بازپرس مکلف است در ظرف ۲۴ ساعت از زمان حاضر شدن متهم بازجویی‌های اولیه را از او نموده و قرار تأمین بر حسب مورد (قرار التزام یا کفیل یا وجه‌الضمان و یا در صورت [لزوم] بازداشت) درباره او صادر نماید.» در تایید همین مسئله قسمت اول ماده ۱۲۳ آئین دادرسی کیفری اشعار می‌دارد: «مستنطق مکلف است که در ظرف ۲۴ ساعت از زمان حاضر شدن یا حاضر کردن متهم استنطاق اولیه را به عمل آورده...»

با توجه به مفهوم ماده ۱۶۴ دادرسی ارتش و ماده ۱۸ آئین دادرسی کیفری بازداشت متهم فقط پس از بازجویی مستقیم بازپرس از متهم قانونی است و بازپرس نمی‌تواند به صرف اتکاء به بازجویی ضابطین نظامی متهمی را ندیده و حرف‌های او را شنیده و از او تحقیق به عمل نیاورده، آن هم در یک اتهام جنایی، حکم قرار توقیف متهمی را صادر کند. بازپرس است که پس از انجام تکلیف قانونی خود در بازجویی از متهم مقتضیات را تشخیص می‌دهد و امر به بازداشت یا قرار دیگری می‌دهد. آنچه که تاکنون با اتکاء به

نص صریح قوانین موجود بیان کردم وظایف قانونی بازپرس را روشن نموده و در کادر این قوانین وظایف ضابطین نظامی نیز روشن شده است. حال ببینیم که این موازین قانونی در پرونده موجود چگونه اعمال شده است: اولاً - در این پرونده مدلول مواد ۲۳ دادرسی ارتش و ۱۸ آئین دادرسی کیفری که تحقیقات مقدماتی جرائم راجع به جنحه و جنایات را بر عهده بازپرس می‌گذارد و بازپرس و معاونین آنها را مامور بازجویی می‌داند به هیچ وجه رعایت نشده است و این تحقیقات مقدماتی به طور غیرقانونی به وسیله مامورین ساواک که وظایف آنها صرفاً وظایف اداری و در حدود وظایف ضابطین است، انجام گرفت. ماده ۳ قانون سازمان امنیت نیز صراحتاً مامورین سازمان امنیت را در زمره ضابطین نظامی و اختیارات و وظایف آنها را همین حدود تعیین کرده است. اگر بخواهیم مقایسه‌ای به عمل آوریم تا مناسبات قانونی سازمان امنیت به عنوان یک دستگاه ضابط نظامی و دستگاه قضایی ارتش روشن شود باید بگویم که این مناسبات از نظر قانونی عیناً همان مناسباتی است که بین دادگستری از یک طرف و شهرداری و ژاندارمری به عنوان ضابطین عدلیه از طرف دیگر وجود دارد. بنا بر این وظیفه یک مامور ساواک بیش از آنچه که یک ژاندارم یا پاسبان دارد، نیست. از نظر مبانی حقوقی نیز دلیل تحدید اختیارات ضابطین نظامی و ضابطین دادگستری روشن است. قانونگذار با تحدید اختیارات ضابطین تمایل خود را به جلوگیری از اختلاط وظایف قوه مجریه و دستگاه‌های قضایی کشور نشان می‌دهد، زیرا چنان که می‌دانیم تشکیلات سازمان امنیت وابسته به نخست‌وزیری است و تشکیلات ژاندارمری و شهرداری نیز مستقیماً وابسته

به قوه مجریه می‌باشد.

بنابراین ساواک در این پرونده از صلاحیت قانونی خود تجاوز کرده و دستگاه قضایی ارتش در حدود صلاحیت قانونی معین، وظایف قانونی خود را انجام نداده است و چون مسئله صلاحیت مراجع تحقیق از قواعد نظم عمومی است و در این پرونده حدود این صلاحیت به نحو آشکار نقض شده است و آنچه که در این پرونده به نام «تحقیقات و بازجویی‌های» ساواک اساس کیفرخواست را تشکیل می‌دهد و موجب کشاندن اینجانب به پشت میز اتهام شده است از حدود صلاحیت ساواک خارج بود و این «تحقیقات» باید باطل اعلام شود و از عداد دلایل خارج گردد. ثانیاً، در این پرونده مدلول مواد ۱۶۴، ۱۶۶ و ۱۶۷ دادرسی ارتش و مواد ۱۲۳ و ۱۲۴ آئین دادرسی کیفری به هیچ وجه رعایت نشده است. با وجود اینکه طبق این مواد بازپرس مکلف بود که شخصاً در ظرف ۲۴ ساعت پس از بازداشت بازجویی‌های اولیه را به عمل آورد.

موافق ماده ۱۵۷ آئین دادرسی ارتش: «با کمال بی‌غرضی تحقیقات را نموده، در کشف ادله و مدارک و اوضاع و احوالی که بر نفع یا ضرر متهم است فرقی نگذارد» و نیز موافق ماده ۵۸ آئین دادرسی کیفری، تحقیقات مقدماتی را به قدر امکان سریع و حتی در روزهای تعطیل انجام دهد و پس از آن قرار تأمین بر حسب مورد صادر نماید، اما بازپرس محترم برخلاف نص صریح این قوانین نه تنها در ۲۴ ساعت اولیه از من بازجویی نکرد. بلکه فقط پس از حدود ۹ ماه به زیارت ایشان موفق گردیدم. آقای بازپرس محترم برخلاف نص صریح قوانین نه تنها پس از بازجویی و کشف ادله مثبت، و مدارک مثبت و منفی قرار بازداشت صادر نکرد بلکه به

اتکاء به برگه‌های تحقیق مامورین ساواک که در شرایط غیرقانونی انجام می‌شد قرار توقیف صادر کرد و بدین ترتیب از انجام وظایف قانونی خود شانه خالی کرد.

دادگاه محترم و دادگاه حل اختلاف نیز که به اعتراض اینجانب رسیدگی می‌کرد هیچ کدام به این نقض صریح قوانین توجه نکردند. ظاهراً مقامات دادرسی ارتش هم به غیرقانونی بودن ادامه تحقیق از طرف ضابط نظامی بدون دخالت مقامات دادرسی توجه داشتند و به همین جهت برای موجه جلوه دادن این کار غیرقانونی در قرار بازداشت با ذکر «مستنداً به ماده ۲۴ آیین دادرسی کیفری» خواستند توجیهی برای نقض صلاحیت قانونی مراجع تحقیق از طرف ساواک بتراشند ولی این استناد نه تنها مسئولیت عدم رعایت قانون را کم نمی‌کند بلکه آن را تشدید می‌نماید. ماده ۲۴ استنادی به مدعی العموم اختیار می‌دهد ادامه تحقیقات را از کمیسری بخواهد و در صورتی که توقیف متهمی را بیش از ۲۴ ساعت لازم بیند از بازپرسی تقاضای توقیف او را می‌کند، علاوه بر اینکه اینجانب طبق برگه ۹۵۶ پرونده یعنی صورتمجلس، در روز ۴۶/۱۱/۲۵ بازداشت شدم ولی قرار بازداشت صادر شده از طرف بازپرس در روز ۴۶/۱۱/۲۸ (طبق برگ شماره ۹۵۴ پرونده) صادر شده که این خود تجاوز از حد تعیین شده به وسیله قانون یعنی ۲۴ ساعت است. اما اجرای ماده ۲۴ استنادی در عمل و در مورد پرونده مطروحه از این دادگاه درست برعکس درآمد یعنی بجای اینکه مدعی العموم ادامه تحقیقات را طلب کند، ضابط نظامی یعنی ساواک می‌طلبد که ادامه به اصطلاح «تحقیقات» به او واگذار شود. نامه مورخ ۴۶/۱۱/۲۸ سازمان اطلاعات و امنیت کشور به

دادرسی ارتش که با شماره ۱۰۱۳ در پرونده ثبت است این مطلب را نشان می‌دهد. نامه اشعار می‌دارد: «در باره غیر نظامی حسن ضیاء ظریفی. بدین وسیله تعداد ۷ برگ اوراق بازجویی از نامبرده بالا که به اتهام اقدام علیه امنیت داخلی کشور بازداشت گردیده است به پیوست ایفاد می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمائید ضمن صدور قرار تامین مقتضی اوراق ارسالی را جهت ادامه تحقیقات به این سازمان اعاده فرمایند.» علاوه بر این که طبق محتویات پرونده موجود، اوراق «بازجویی» قبل از روز ۲۸ بهمن یعنی تاریخ ارسال نامه فوق بیش از ۷ برگ بود و ضابط نظامی برخلاف قانون همه اوراق تحقیق شده را به دادرسی ارسال نکرد و به همین جهت هم چنان که بعد نشان می‌دهم قرار بازداشتم براساس این ۷ برگ صادر شد در حالی که در همان موقع اوراق تحقیق دیگری وجود داشت که از نظر بازپرس نگذرانند و علاوه بر اینکه عنوان گذاشتن برای اتهام و عمل بازداشت که صراحتاً در نامه ساواک قید شده است از اختیارات ضابط نظامی نیست و این عمل خلاف قانون و مقررات است، به هر حال از نظر قانون ضابط نظامی حقی برای این که تکلیفی برای دادرسی و بازپرس تعیین کند ندارد اگرچه این تعیین تکلیف با عبارت «خواهشمند است» ذکر شده باشد، ضابط نظامی حق ندارد اوراق ارسالی را جهت ادامه تحقیقات بخواهد این بازپرس یا دادستان است که بر حسب مقتضیات می‌تواند چنین تقاضایی بکند. تقاضای ضابط نظامی برای اعاده پرونده تکلیف قانونی برای بازپرس تعیین نمی‌کند در حالی که در قرار بازداشتی که بازپرس نظامی بر حسب تقاضای ساواک صادر کرد صراحتاً این مطلب ذکر شد که بر حسب تقاضای ساواک

قرار بازداشت صادر می‌گردد و باز هم بر حسب همان تقاضا قرار بازداشت را به ماده ۲۴ آیین دادرسی مستند می‌سازد.

برای روشن شدن مطلب عین قرار را که در پرونده با شماره ۹۵۴ ثبت است به استحضار می‌رسانم: «بر حسب تقاضای شماره ۳۱۱/۸۴۱۴۴ مورخ ۲۸/۱۱/۴۶ سازمان اطلاعات و امنیت کشور مستنداً به ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری درباره غیرنظامی حسن فرزند عیسی شهرت ضیاء ظریفی به اتهام اقدام علیه امنیت داخلی کشور به علت اهمیت بزه و بیم تبانی و فرار قرار بازداشت موقت صادر می‌گردد و به متهم ابلاغ می‌شود که این قرار ظرف ۲۴ ساعت قابل اعتراض است.» دقت کنید می‌گوید: بر حسب تقاضای سازمان درباره غیرنظامی فلان «قرار» صادر می‌گردد. این آشکارا نقض صلاحیت مرجع قانونی تحقیق می‌باشد.

در ذیل ماده ۲۴ استنادی قرار فوق، در کتابچه قوانین، ماده ۲۵ آیین دادرسی کیفری چنین اشعار می‌دارد: «ماده ۲۵ - اقدامات کمیسرهای نظمی در مورد دو ماده قبل موافق قواعد و ترتیباتی است که برای تحقیق مقدماتی مقرر است (رجوع به فصل پنجم این باب)». فصل پنجم باب مزبور یعنی باب «در تفتیش جرم و تحقیقات مقدماتی» شامل ۷ مبحث است، در تمام این مباحث که در حدود صد ماده قانونی می‌شود، در یکجا، در یک مورد قانون اشاره نکرده است که مسئله ادامه تحقیق از طرف ضابطین و وظایف بازپرس و دادستان را در قبال متهم ساقط می‌سازد. کجای این قانون مقرر می‌دارد که بازپرس حق دارد متهمی را ۹ ماه در اختیار ضابط نظامی بگذارد بدون آنکه بفهمد چه بر سر او می‌آید؟ توجه آقای رئیس و آقایان دادرسان را به این نکته جلب می‌کنم که طبق ماده

۱۲۴ آیین دادرسی کیفری هرگاه متهمی بر حسب احضار یا جلب پیش از ۲۴ ساعت در توقیف بماند بدون اینکه مستنطق از او استنطاق نماید اینگونه توقیفات در ردیف توقیفات غیرقانونی است. حال بازپرس و دادستان محترم در مقابل این جرم آشکار که ۹ ماه در توقیف بودیم بدون اینکه مستنطق استنطاقی به عمل آورده باشد چه جوابی خواهند داد؟ هیئت عمومی دیوان کشور در حکم شماره ۵۷۳ مورخ ۱۷/۴/۲۵ که در مقام وحدت رویه صادر کرد اشعار می‌دارد:

«در امور جنایی طبق ماده ۳۰۶ آیین دادرسی کیفری بایستی قبل از محاکم تحقیقات مقدماتی به وسیله بازپرس از متهم به عمل آمده باشد و صدور حکم بدون انجام آن تحقیقات برخلاف اصول محسوب خواهد شد.» بنابراین با توجه به این که ضابط نظامی در این پرونده از صلاحیت خود تجاوز کرد و بازپرس در حدود صلاحیت قانونی معینه و ظایف خود را انجام نداد و چون مسئله صلاحیت مراجع تحقیق از قواعد نظم عمومی است و در پرونده موجود این قواعد به شدت نقض شده است، آنچه که در این پرونده به نام «تحقیقات و بازجویی‌های ساواک» اساس کیفرخواست را تشکیل می‌دهد فاقد اعتبار قانونی است و از دادگاه می‌طلبم که از ورود در دادرسی در این پرونده خودداری کند و پرونده را برای تعیین تکلیف قانونی به بازپرسی عودت دهد.

و اما از نظر اصول قانونی مربوط به شکل و تشریفات و مقررات راجع به طرز تحقیق نیز تحقیقات ساواک فاقد اعتبار قانونی است. قسمت اخیر ماده ۱۲۵ آیین دادرسی کیفری اشعار می‌دارد:

«سئوالات تلقینی یا اکراه یا اجبار متهم ممنوع است» ماده ۱۳۱

قانون مجازات عمومی نیز اذیت و آزار بدنی متهم را برای اخذ اقرار ممنوع ساخته و آن را جرم از درجه جنایت شناخته است. بینیم این مواد قانونی چگونه اجراء شد.

از همان لحظه بازداشت رفتار غیرقانونی برخلاف مدلول مواد فوق از طرف به اصطلاح «مامورین تحقیق» شروع شد و به اصطلاح «اقراریری» که امروز اساس کیفرخواست را تشکیل می‌دهد با اتکاء با این روش غیرقانونی اخذ شده است و این رفتار به آنچنان مراحل رسید که طبق دلایل موجود در پرونده مجبور شدند مرا برای معالجه به بیمارستان اعزام دارند. اینجانب در زیر ورقه بازداشت خود که در بیمارستان شماره یک ارتش به رؤیت رساندند و با شماره ۹۵۴ در این پرونده ثبت است عیناً نوشتم: «رؤیت شد و به قرار صادره و نحوه بازداشت و رفتار در بازجویی اعتراض می‌کنم - بیمارستان ارتش» آیا آقای بازپرس و آقای دادستان ملزم نبودند که طبق ماده ۷۲ دادرسی کیفری بینند که این رفتار در بازجویی که موجبات اعتراض را برانگیخت چه بوده است؟ این شانه خالی کردن از انجام وظایف قانونی است. اینجانب در تاریخ ۴۷/۷/۱۰ در اولین جلسه‌ای که پس از ۸ ماه در محضر بازپرس شعبه ۶ حاضر شدم جریان مشروح این جریانات و شکل غیرقانونی تحقیقات و طریقه اخذ اقرار را مفصلاً توضیح دادم که در ص ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ پرونده ثبت است. در این صفحات من با تایید اعلام جرمی که در تاریخ ۴۷/۲/۲۲ خطاب به دادستان ارتش در مورد این رفتار غیرقانونی ارسال داشتم و مورد بی‌توجهی قرار گرفت از بازپرس تقاضای رسیدگی نمودم ولی متأسفانه این تقاضا باز هم مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت در حالی که طبق تبصره ماده ۱۶۳ آیین

دادرسی کیفری «هرگاه متهم در آخرین دفاع دلیل موثری برکشف حقیقت ابراز بنماید بازپرس مکلف به رسیدگی است.» و به نظر من آنچه را که در اولین جلسه بازجویی در محضر بازپرس شعبه ۶ مطرح کردم و در ص ۱۰۵۱ پرونده ثبت است دلیل موثری برای کشف حقیقت بود که بازپرس مکلف به رسیدگی بود و از نظر قانونی و رویه‌های قضایی ایران وقتی در زمینه تحقیقات ضابطین شکایتی می‌شود هرگونه اقدام قضایی بعدی در پرونده منوط به رسیدگی به آن مسائل است. از طرف دیگر طبق قانون برگ‌های تحقیقات باید به امضاء مامورین تحقیق رسیده باشد ولی برگ‌های تحقیقات مرا که از طرف ساواک ارسال شده بردارید ببینید، تمام برگ‌های آن بدون امضاء و بعضی بدون تاریخ، تمام برگ‌ها بدون اسامی مامورین تحقیق کننده که هر روز می‌آمدند و می‌رفتند و به اصطلاح بازجویی می‌کردند، می‌باشند. حال با توجه به نقض آشکار مقررات و قوانین در مورد تشریفات راجع به طرز تحقیقات از طرف ضابطین به نحوی که عدم رعایت مقررات را در حکم محکم موثر می‌دانم و با توجه به آنچه که در زیر قرار بازداشتم نوشتم و آنچه که در جلسه بازجویی ۴۷/۷/۱۰ در محضر بازپرس در مورد همین تحقیقات شرح دادم، این تحقیقات را از نظر قضایی و قانونی فاقد اعتبار و ارزش می‌دانم و از دادگاه تقاضا می‌کنم پرونده را برای تعیین قانونی این تحقیقات به بازپرسی احاله دهند.

اما از نظر صلاحیت: دادگاه حاضر با توجه به اتهامات مطروحه در کیفرخواست فاقد صلاحیت قانونی در این زمینه است، زیرا اتهامات مطروحه سیاسی است و اتهام سیاسی نیز طبق قانون اساسی ایران باید در محاکم دادگستری با حضور هیئت منصفه

مورد رسیدگی قرار گیرد نه در محاکم نظامی، آن هم بدون حضور هیئت منصفه. از نظر فرهنگ قضایی و عرف حقوقی نه تنها در ایران بلکه در تمام جهان وقتی کسی به خاطر داشتن «مرام و رویه‌ای» که مربوط به طرز اداره مملکت و مسائل مملکتی می‌شود و مورد اتهام قرار می‌گیرد، این اتهام و این متهم سیاسی است. حتی هم مامورین سازمان امنیت و هم آقای بازپرس تعلقیشان از پرونده موجود سیاسی است. به عنوان نمونه در ص ۹۶۰ تحقیقات به عنوان سؤال می‌خوانم که: «لازمست مشروح فعالیت‌های خود را از بدو شروع فعالیت‌های سیاسی تاکنون الی آخر...» یا در ص ۱۶ قرار مجرمیت بازپرس می‌خوانیم: «هدف و انگیزه از اجتماع این عده ایجاد یک گروه و تشکیل دسته و جمعیتی سیاسی بود.» چگونه می‌شود که سرتاسر پرونده از فعالیت‌های سیاسی بحث می‌کند و برای این فعالیت‌ها مطابق کیفرخواست «مرام و رویه» وضع می‌شود ولی اتهام بازهم سیاسی نیست؟ با توجه به آنچه گفته شد امیدوارم دادرسان محترم با رد تحقیقات غیرقانونی ساواک و با صدور رأی عدم صلاحیت احترام خود را به قانون اساسی و حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران نشان دهند. در مورد مرور زمان نیز ایرادی ندارم.»

پس از آنکه دادگاه به صلاحیت خود رای داد هریک از متهمین و وکلای مدافع آن‌ها صحبت‌هایی کردند. آخرین دفاع حسن در دادگاه بدوی با هیجان خاصی ادا شد. من و همسر در ردیف آخر سالن نشسته بودیم. آخرین جمله خود را چنین بیان کرد:

«آقای رئیس، دادرسان محترم، اکنون شما در آستانه قضاوت و صدور حکم قرار دارید. اکنون شما در آستانه داوری و داد هستید. بدیهی است

که انتظار من از شما صدور عادلانه‌ترین رأی ممکن یعنی حکم برائت است ولی هشدار به آرایه‌ای که می‌دهید نه فقط باید در مقابل وجدان خود جوابگوی باشید بلکه مسئولیت بزرگی در مقابل ملت ایران به عهده دارید، ملت ایران قاضی سخت‌گیری است. هرگز شما را نخواهد بخشید اگر با سال‌های زندگی فرزندانش بازی کنید. ولی به هر حال اکنون این شما آقایان و این سال‌های زندگی‌مان».

اشک از چشمان اکثر حاضرین حتی چند تن از افسران دادگاه جاری بود. سکوت همه دادگاه را فراگرفته بود. او با متانت سر جایش نشست و مورد تشویق یاران خود قرار گرفت.

«آخرین دفاع در دادگاه بدوی»

آقای رئیس دادرسان محترم، با وجود آن که در اولین جلسات دادگاه هنگام بحث از صلاحیت و نقض پرونده با انکاء به دلایل و شواهد بسیار قوی ذهن دادرسان را نسبت به محتوی سیاسی اتهام و نحوه تنظیم پرونده روشن کردم و شرایط و اوضاع غیرقانونی را که همه محتوای پرونده در آن پی‌ریزی و ساخته و پرداخته شده دقیقاً توضیح دادم و بدیهی است انتظار این بود که دلایل ارائه شده مورد توجه دادگاه قرار گیرد ولی متأسفانه دادگاه با تایید صلاحیت خود و تایید تحقیقات ساواک وارد در دادرسی ماهیتی شد و نمی‌توانم تأسف خود را از این بی‌توجهی آشکار به اصول و قوانین پنهان کنم و نیز نمی‌توانم مخفی کنم که به آنچه که در مرحله صلاحیت گذشت امیدواری نسبت به اینکه در این مرحله تغییر وضع مثبتی در پذیرش اولیه از طرف دادگاه بوجود آید واقع بینانه نخواهد بود.

و اکنون در مقام آخرین دفاع در برابر اتهام مطروحه در کیفرخواست قرار گرفتم. در مقام آخرین دفاع در برابر کیفرخواستی قرار گرفتم

که نه تنها محتوای اساسی آن سراسر خالی از واقعیت است بلکه از نظر فرم قضایی آن نیز در نوع خود بی نظیر می باشد.

در مقام آخرین دفاع در برابر کیفرخواستی قرار گرفتم که نتیجه و حاصل بی عدالتی هاست که برای تنظیم کنندگان آن نیز مایه شرمساری شده است. آری در مقام آخرین دفاع در برابر کیفرخواستی قرار گرفته ام که نه فقط محکومیت شخصی متهمان را از دادگاه می طلبد بلکه در حقیقت برای تفکر و وجدان پاک و آزاد طلب محکومیت می کند این تصادفی بیش نیست که شاه بیت کیفرخواست در یک اتهام جنایی و اس اساس آن و بزرگ ترین و در حقیقت تنها دلیل کیفرخواست به اصطلاح اقرار و اعترافاتی است که در ساواک از متهمین گرفته اند. به فرم دیگر لازم نمی بینم که همه آن شرایطی را که این به اصطلاح اقرار در آن موقعیت گرفته شده است مو به مو شرح دهم.

من نمی خواهم آنچه را که بر من و ما گذشت دوباره اینجا در محضر دادگاه زنده کنم، ای کاش من خود را ملزم به رعایت پاره ای از ملاحظات غیرشخصی نمی دیدم و این کار را می کردم زیرا این کار از یک نظر لازم بود، از این نظر لازم بود که تشریح دقیق آن موقعیت می توانست به شما آقایان دادرسان نه بخاطر تاثیر در حکمی که رسماً صادر می شود و صرف نظر از رای که می دهید، حداقل کمک کند که هیچ گونه ابهامی در درک موقعیت دشواری که برای ما ساخته بودند نداشته باشید.

گمان می کنم که شما با درک این موقعیت، مسئولیت بزرگ تری در مقابل وجدان و عدالت که عذر عدم آگاهی نمی تواند آن را لوذ سازد.

آری تصادفی نیست که اساس کیفرخواست و برگردان اظهارات آقای دادستان روی به اصطلاح اقرار اخذ شده در ساواک استوار است. اما ببینیم که از نظر حقوقی و قانونی ارزش این اقرار تا چه حد است و تا چه اندازه می‌تواند به عنوان دلیل مورد استناد قرار گیرد؟

از نظر تاریخ حقوق دورانی وجود دارد که به آن دوران تفتیش می‌گویند. در این دوران وقتی کسی در مظان اتهام انجام جنایتی قرار می‌گرفت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دلیل برای اثبات اتهام و به اصطلاح کشف حقیقت «اقرار و اعتراف» خود متهم بود با توجه به این مسئله وقتی چنین فردی به دست داروغه‌های «حافظ» قانون می‌افتاد، البته آن‌ها وظیفه خود می‌دانستند که کشف حقیقت کنند و به همین جهت متهم بدبخت آنچنان برای راست گفتن مورد شکنجه قرار می‌گرفت که ترجیح می‌داد دروغ بگوید و جنایتی را که واقعاً به او مربوط نبود به گردن بگیرد و به اصطلاح یکبار مردن را بر صد بار مرده و زنده شدن ترجیح دهد.

این شیوه دوران تفتیش بود.

اما در دوران فعلی نظر حقوقدانان و قانونگذاران بیشتر متوجه ایجاد اعتماد و یقین برای قاضی است به همین جهت اقرار را به طور کلی تثبیت مجرمیت و تقصیر نمی‌دانند و فقط در صورتی که اقرار در شرایط قانونی اخذ شده باشد آن را به عنوان اماره‌ای در جهت ایجاد یقین برای قاضی معتبر می‌شناسند. اخذ اقرار به هر طریق و اهمیت درجه اول دادن به آن از نظر اثبات اتهام امروز دیگر به کلی مردود و باطل است حتی اگر قضات تحقیق با تکنیک بازجویی قانونی اقرار متهم را کسب کرده باشند. در امور غیرجزایی، قانون

اقراری را که متهم رأساً نموده با اقراری که در نتیجه استنتاج بدست آمده باشد از حیث ارزشی در یک ردیف قرار می‌دهد اما در امور جزایی مسئله کاملاً متفاوت است. در امور جزایی اگرچه اقرار رأساً از جانب متهم و قبل از هرگونه استنتاج هم به عمل آمده باشد به خودی خود علیه اقرار کننده دلیل نمی‌باشد و برای مؤثر بودن در دعوی باید به طوری مقرون به قرائن و امارات قوی دیگر باشد که برای قاضی ایجاد یقین و اعتماد کند.

دیوان عالی کشور نیز ضمن احکام متعدد قبول کرده است که به طور کلی در امور جزایی دلیل بودن و اعتبار اقرار از حیث کاشف بودن آن از واقع و نفس الامر است. اعتراف متهم به ارتکاب جرم در مقام اثبات کافی نیست چنانکه هیئت عمومی دیوان کشور در حکم شماره ۱۰۴۷۶ مورخ ۱۲/۱۰/۱۳۱۶ از مجموعه حقوقی شماره ۷۴ که در مقام وحدت رویه صادر کرده است عیناً می‌گوید: «اصولاً در امور جزایی تنها اقرار متهم بدون اینکه در باب صحت و اعتبار آن تحقیقاتی به عمل آمده و قرائتی در تایید آن موجود باشد موضوعیت نداشته و ممکن است طریق علم و استنباط محکم در تشخیص تقصیر متهم واقع شود، نه آنکه بطور کلی و قطع نظر از طریقت آن بر ضرر متهم دلیل و حجت قانونی بشمار رود، بلکه در مقام حکم به ارتکاب فقط دلایل و شواهد اقناع کننده مناط اعتبار خواهد بود.» اینها اصولی است که ارزش اقراری را که از طریق تکنیک بازجویی و در شرایط قانونی در امور جنایی به دست می‌آید نشان می‌دهد چنانکه دیدیم این اصول و قواعد اقرار را به عنوان دلیل بر علیه متهم فاقد ارزش می‌داند نگفته پیداست اگر اقراری در زیر فشار و شرایط غیرقانونی اخذ شده باشد و اقرار کننده قاصر در

بیان آن‌ها نباشد، آن ارزش طریقت را نیز فاقد است و کلاً بی اعتبار می باشد.

اما بینیم در پرونده حاضر این اصول چگونه اعمال شده و می شود. آقای بازپرس در قرار مجرمیت خود که تماماً به صرف اتکاء به باصطلاح اعترافاتی که در ساواک شده بود صادر کرده در ص ۱۰۵۶ پرونده اظهار نظر می کند که: «هر چند متهمین در این بازپرسی منکر بعضی از موارد اعتراف قبلی خود در ساواک شده اند ولی انکار بعد از اقرار مسموع نیست» بدین ترتیب آقای بازپرس به جای رسیدگی به شکایاتی که موجب انکار باصطلاح اعترافات در ساواک شده است برخلاف تمام اصول قانونی و حقوقی برای این اقراریر جنبه قطعی و یقینی دلیل قایل می شود و این به گمانم برای نشان دادن این که در سیستم قضایی ارتش برای اصول مذکور تا چه اندازه ارزش قائلند و تا چه اندازه به آنها اعتقاد وجود دارد کافی باشد.

روشی که بازپرسی در قرار مجرمیت اتخاذ کرد عیناً در کیفرخواست نیز دنبال شد. آنچه که کیفرخواست به عنوان اولین دلیل «اعترافات صریح متهمین در ساواک» می نامد، نشان دهنده بی اعتنائی و بی اعتمادی مطلق به این اصل است که اقرار نمی تواند بر ضد متهم به عنوان دلیل مثبت اتهام در امر جنایی شناخته شود. بدین ترتیب و با این قرینه می بینیم که مملکت به دوران تفتیشی مراجعت کرده است. عده ای را می گیرند، به زور از آنها کسب اقرار می کنند، بعد براساس همان اقراریر قرار مجرمیت صادر می کنند و کیفرخواست می نویسند و لابد محکوم می کنند. به همین جهت است که می گویم تصادفی نیست که شاه بیت دلیل کیفرخواست و

برگردان آن «اقراریه متهمین در ساواک» است. زیرا چنین روشی از مشخصات دوران تفتیشی است و باز به همین جهت است که آقای ضیاء فرسیو، دادستان ارتش پس از یک سال که از بازداشت ما می‌گذرد با ورقه‌ای به اسم «صورت جلسه معاینه پزشکی» برای باصلاح اقراریه در ساواک می‌خواهد کسب اعتبار کند. اگر آقای دادستان ارتش واقعاً علاقمند به حفظ موازین قانونی بودند همان موقع که از ایشان تقاضای رسیدگی به نحوه تحقیقات شد جلسه معاینه تشکیل می‌دادند نه پس از یک سال، آن هم نه به وسیله پزشکی قانونی بلکه به وسیله پزشک زندان. علت بی‌تابی آقای دادستان ارتش در مقابل بی‌اعتبار شدن اوراق تحقیقات ساواک روشن است، زیرا اگر تنظیم‌کنندگان کیفرخواست می‌خواستند که بر طبق اصول مسلم حقوقی و قانونی برای تعقیب‌ها به دلایل دیگری غیر از اقراریه توسل جویند دیگر دلیلی برای محاکمه‌ها وجود نمی‌داشت و اکنون در مقابل شما آقایان دادرسان فقط دو راه وجود دارد یا همچون دوران تفتیشی و بدون توجه به اصول قانونی دستور دیوان عالی کشور با تکیه بر به اصطلاح اقراریه ما را محکوم کنید یا همچون قضاتی شجاع که شایسته این نام بزرگ هستید با تکیه بر اصول، حکم براءت صادر کنید. مسئولیت انتخاب بسیار سنگین است و چیزی نمی‌تواند سنگینی این مسئولیت را ضعیف سازد ولی ببینیم محتوی اساسی کیفرخواست چیست و موضوع اتهام مطروحه در آن چگونه ممکن است با اتکاء به دلایل ارائه شده مدلل گردد؟

موضوع اتهام مطروحه در کیفرخواست برابر است با ماده مقدمین. ماده یک مقدمین در آن مورد که مربوط به موضوع اتهام می‌شود

اشعار می‌دارد: «هرکس که در ایران به هر اسم و یا عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد یا اراده نماید که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام و رویه آن اشتراکی باشد...». می‌دانیم که طبق قانون اساسی و قوانین دیگر تشکیل دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی به طور کلی ممنوع نیست و جرم شناخته نمی‌شود.

عنوان جرم روی دسته یا جمعیتی فقط وقتی اثبات می‌شود که آن جمعیت مرام و رویه‌ای برخلاف قانون داشته باشد. یعنی باصطلاح قانونی اگر افرادی مورد تعقیب قرار گیرند بخاطر تشکیل جمعیت نیست بلکه به تبع مرام و رویه ضدقانونی آن افراد است.

آقای رئیس، من اینجا با احساس مسئولیت، در مقابل دادگاه اعلام کردم که آقای دادستان در تمام این پرونده اگر توانستند جمله‌ای ارائه کنند که دال بر مخالفت من با سلطنت مشروطه و قانون اساسی باشد من تمام ادعای کیفرخواست را می‌پذیرم و از تقاضای تجدیدنظر خودداری می‌کنم ولی شما شاهد بودید که دادستان در بیانات خود با وجود قرائت مکرر و عبث اوراق بی‌ارزش بازجویی‌های ساواک در حقیقت از عرضه یک جمله در اثبات اتهام در ماندند و اکنون شما آقایان در مقابل کیفرخواستی قرار گرفته‌اید که دادستان آن از ۱۶۰۰ برگ پرونده به اتکا کیفرخواست خود نتوانست حتی یک جمله برای اثبات موضوع اتهام عرضه کند. بنابراین لازمست بفهمیم چه اصراری وجود دارد که می‌خواهند حتماً و حتماً با انتساب ماده یک مقدمین ما را محکوم کنند. مسئله روشن است در حقیقت با سوء استفاده از مفهوم نامحدود این ماده قانونی که در حدود چهل سال پیش وضع شده است و پیرامون مرام

و رویه صحبت می‌دارد مقامات انتظامی تمایل و جهت عمل خود را کوبیدن هر فردی که جسارت ورزد با نظر انتقادی به وضعی که در جامعه ایرانی وجود دارد، اندیشه کند، نشان می‌دهند.

هر کسی اندیشه کند و جرأت کند اندیشه‌اش را به شخص دیگری بیان دارد، جرم تشکیل دسته و جمعیت داده است و دارای مرام و رویه می‌شود و آن وقت ماده یک مقدمین برای تنبیه‌اش به کار می‌افتد.

آقایان، راست است، من در این دادگاه به خاطر مرام و رویه‌ام به محاکمه کشیده می‌شوم ولی بهتر است بدانید کدام مرام و کدام رویه؟ و بهتر است بدانید چه مرام و رویه‌ای را به محاکمه کشیده‌اید؟ شاید گناه من این باشد که جسارت می‌ورزیدم که به قول آقای دادستان با صراحت همه جا نظر انتقادی خود را نسبت به وضعی که در کشورم می‌گذرد ابراز می‌کردم. من در حدود یک سال قبل از دستگیری اخیر که از طرف سازمان امنیت برای تعیین تکلیف وضع سربازیم (که دو سال از پایان آن گذشته بود) احضار شدم، در یک مصاحبه کتبی که با من انجام شد صراحتاً نوشتم که مهمترین مسأله در کشور، مسأله آزادی و دموکراسی است. پیشرفت و ترقی واقعی مملکت، تکامل واقعی جامعه ایرانی در گرو حل مسئله آزادی و دموکراسی است. در گرو حل این مسأله است که در اخذ تصمیمات، مردم، نه در حرف بلکه واقعاً در عمل به حساب می‌آیند.

در دوران دستگیری اخیر چه در سازمان امنیت و چه در بازپرسی شعبه ۶ نیز بارها گفته‌ام که مسأله بزرگ برای من، آنچه که همه اندیشه‌ام را به خود جلب می‌کند و آنچه که کوششم را به سوی

خویش می‌خواند مسئله آزادی و دموکراسی و رعایت اصول قانون اساسی است، زیرا لازمه سعادت و ترقی ملت ایران را در احترام و رعایت عمیق این اصول می‌بینم. چنان که در شعبه ۶ که در برگ شماره ۱۰۹۶ پرونده حاضر ثبت است تصریح کردم که: «آرمان آزادی، دموکراسی و رعایت حقوق ملت ایران مطروحه در قانون اساسی برایم محترم بوده و هست...». این‌ها مطالبی نیست که من تازه امروز در محضر این دادگاه بخواهم بگویم. این اندیشه‌های مرا بارها گفتم و اگر امروز در دادگاه تکرار می‌کنم برای آنست که شما آقایان با صراحت کامل بدون کوچک‌ترین ابهامی بدانید که مرام و رویه‌ام چیست؟ اگر مجازاتی به کسی تعلق می‌گیرد که آرمانش آزادی و دموکراسی و رعایت حقوق ملت ایران مطروحه در قانون اساسی است من با همه وجودم آن را پذیرا هستم.

آقایان! اینها مرام و رویه من است ولی بیندیشید که کجای این حرف‌ها جنبه ضدقانونی دارد و مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران محسوب می‌شود. آیا وقتی می‌گویم آرمانم آزادی و دموکراسی است وقتی می‌گویم مبارزه برای تامین آزادی و دموکراسی و رعایت حقوق ملت ایران مطروحه در قانون اساسی هدف من بوده کجای این جملات به معنی ضدیت با سلطنت مشروطه ایران است. برایم بسیار جالب بود که اگر آقای دادستان توضیح می‌دادند که چرا وقتی کسی می‌گوید طرفدار مبارزه، مبارزه برای آزادی و دموکراسی هستم این به معنی ضدیت با سلطنت مشروطه ایران تلقی می‌شود؟ ولی اگر آقای دادستان این کار را انجام نداده‌اند من برای روشن شدن ذهن دادرسان لازم می‌بینم که این موضوع را روشن کنم.

قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوقی به آحاد ملت ایران داده است که من به نام یک فرد ایرانی حق دارم از این حقوق بهره مند باشم و هر فرد ایرانی حق دارد که در مقابل تجاوز به این حقوق به دفاع برخیزد. چنین دفاعی به معنی ضدیت با سلطنت مشروطه تلقی نمی‌شود بلکه درست در جهت انجام وظایفی است که قانون اساسی برای ملت ایران در دفاع از مشروطیت تعیین کرده است. عده‌ای عالم‌اً و عامداً مفاهیم «رویه و مرام آزادی و دموکراسی داشتن» را با «مرام و رویه ضد سلطنت و اشتراکی داشتن» مخلوط می‌کنند تا بدین وسیله محملی قانونی برای سرکوب مخالفین بتراشند. آنها می‌خواهند با سوءاستفاده از حساسیت موجود در مفهوم این ماده مستمسکی قانونی برای عدم رعایت قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر بیابند و کیفرخواست موجود می‌خواهد به این روش کمک کند نه به اجرای عدالت ادعایی آقای دادستان.

آقای دادستان در دلیل یازدهم کیفرخواست خود ذکر از کتب و اوراق مکشوفه می‌کند. در این باصطلاح اوراق و کتب مکشوفه که از طرف ساواک «مضره» تشخیص داده شد و لیست آن از طرف دادستان به عنوان مدرک جرم در این دادگاه قرائت گردید، یک ورقه، یک نوشته، یک کتاب که بتواند مستقیم یا غیرمستقیم مثبت اتهام مطروحه در کیفرخواست باشد وجود ندارد.

یک بار دیگر ببینیم که این کتب و اوراق مکشوفه چه بوده است؟ «اعلامیه‌های جبهه ملی ایران - خاطرات خانه مردگان اثر داستایوسکی - در راه سیاست و بهایی‌گری اثر مرحوم کسروی - ادبیات از نظر گورکی - مالوا اثر ماکسیم گورکی - دن آرام اثر

شولوخوف - ژان کریستف اثر رومن رولان - کتاب سیاه درباره قاجاریه اثر حسین مکی - کتاب سیاه سازمان افسران حزب توده نشریه فرماندار نظامی - اخبار خبرگزاری تاس اتحاد شوروی» و غیره... این کتب و نشریات که نویسنده هر کدام یکی، منتشر کننده‌اش یکی دیگر و فروشنده‌اش خود دیگری است کجا ارتباطی به آن مسئله پیدا می‌کند که من دارای مرام و رویه ضدسلطنت مشروطه و دارای مرام و رویه اشتراکی هستم؟

آیا این تصادفی نیست که چنین کتبی که نام بردم به عنوان باصطلاح «کتب مضره» شناخته می‌شود و از طرف یک دستگاه قضایی نیز به عنوان مدرک جرم در یک دادگاه رسمی ارائه می‌شود و برای صاحبان آنها تقاضای مجازات می‌گردد. شما آقای دادستان با ارائه داستان‌های ماکسیم گورکی و رمان‌های بزرگی مثل دن آرام و ژان کریستف که برنده جایزه نوبل شده‌اند بهتر از هر حرف و سخنی نشان می‌دهید که روشنفکران کشورمان در چه محیط و آتمسفری زندگی می‌کنند.

در این دادگاه بارها صحبت از حفظ حیثیت ملی شده است، من عمیقاً به این اصل معتقدم ولی متأسفم باید بگویم که بین دارندگان این کتاب‌ها و ارائه‌کنندگان آن‌ها به عنوان مدرک جرم، کسانی که به حیثیت ملی و سنن فرهنگی پرافتخار ملت ما ابداً توجه نکردند این ارائه‌کنندگان این کتاب‌ها به عنوان مدرک جرم هستند نه دارندگان آن‌ها.

شما آقای دادستان از یک طرف با اشاره به مسئله روابط ایران و شوروی، در تایید این روابط داد سخن می‌دهید و از طرف دیگر صورتمجلس کشف یک شماره اخبار خبرگزاری تاس اتحاد

شوروی را به عنوان مدرک جرم و برای اثبات ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و داشتن مرام و رویه اشتراکی به دادگاه عرضه می‌کنید. اگر کوسه و ریش پهنی وجود داشته باشد همین جاست ولی بگذار تا وقت دگر.

من در اینجا نمی‌خواهم به دلایل بی‌اساس دیگری که برای اثبات اتهام مطروحه در کیفرخواست ارائه شده است و بالاخره هم معلوم نشد که مبداء و منشاء آن‌ها از کجاست و به من هم ارتباطی ندارد وارد بحث شوم. در جلسات گذشته دادگاه به اندازه کافی در این زمینه صحبت شده است ولی ناگزیر به این توضیح هستم که سازندگان پرونده حاضر آنچنان اصراری برای محکوم کردن ما داشته‌اند که آسمان و ریسمان را به عنوان دلیل داشتن مرام و رویه ضد سلطنت و اشتراکی به هم بافته‌اند و ارائه کردند. واقعاً استعداد قضایی شگفت‌آوری لازم است که بتوان دستکش بکس و گوی توپیر و سنگ ترازو و کارد آشپزخانه را به عنوان دلیل داشتن مرام و رویه‌ای در ادعانامه‌ای عرضه کرد و تنظیم‌کنندگان کیفرخواست به خاطر ایجاد زمینه مساعدی برای طرح اتهامات ساختگی با یک سری کلماتی که شایسته یک سند قضایی نیست در مقدمه کیفرخواست چنین می‌نویسند: «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران که از عده‌ای دانشجویان تشکیل شده و سال‌های ۴۰ و ۴۱ مرتباً موجب تشنج و آشوب بوده‌اند با مراقبت مستمر مامورین دولت مضمحل گردیده و اشخاصی که نقش مؤثری از نظر رهبری و کارگردانی جریان را به عهده داشتند شناخته شده و برای خنثی نمودن نیات پلید آن‌ها پیوسته زیر نظر قرار داشتند از آن جمله می‌توان متهمین ردیف‌های ۵-۴ و ۱-۷ را

نام برد».

از همان اولین جمله، کیفرخواست بدون هیچ گونه ابهامی روشن می‌کند که یک بار دیگر عده‌ای از روشنفکران کشور در مظان اتهام قرار گرفته‌اند و این اولین بار نیست که در میهن ما دانشجویان و روشنفکران تاوان عدالتخواهی و آزادگی خود را می‌دهند. تاوان این را می‌دهند که نمی‌خواهند به وضعی در کشور گردن نهند که در آن داشتن و خواندن کتاب‌های کسروی و داستان‌های ماکسیم گورکی و رمان‌هایی که به آنها جایزه نوبل تعلق گرفته است ممنوع باشد و مدرک جرم و دلیل داشتن مرام و رویه ضدسلطنت و اشتراکی محسوب می‌شود.

جنبش دانشجویی ایران چیزی نبود که فقط در سال‌های ۴۰ و ۴۱ بوجود آمده باشد تا شما (بتوانید) با محکومیت عده‌ای (از) رهبران و کارگردانان این جنبش آن را خاموش سازید. این جنبش سال‌هاست که در وطن ما ریشه دوانیده و علت وجودی آن نیز از شرایط عینی دشوار و ناگواری نشأت می‌گیرد که در جامعه ما وجود دارد.

جریانات یک سال اخیر دانشگاه که ما در زندان بودیم گواه صادق این مدعاست. اما ببینیم این به اصطلاح «نیات پلیدی» که آقای دادستان به من نیز نسبت داده چه بوده است. چه در دوره دانشجویی و چه پس از آن، چه اکنون و چه بعد از این، یک امر به عنوان نیت من و به عنوان نیت مقدسم و به عنوان راهنمای من در کارهای سیاسی و اجتماعی مطرح بوده و خواهد بود و آن آزادی و سعادت وطنم، سرفرازی و خوشبختی مردم زحمتکش و رنج دیده‌ای است که به نام ملت ایران خوانده می‌شود.

من به عنوان یک ایرانی و به عنوان یک روشنفکر ایرانی به خود حق می‌دهم و خود را موظف می‌دانم که با علاقمندی و دلسوزی و با احساس مسئولیت عمیق نسبت به سرنوشت ملت و نسبت به حیات سیاسی و اجتماعی میهنم رفتار کنم و در این رده تمام ملاحظات و منافع حقیر شخصی را کنار گذاشته‌ام زیرا می‌کوشم شایسته آن باشم که ملت مرا فرزند وفادار و خدمتگذار خود بدانند. همیشه اعتقاد داشتم و نیتم این بوده و هست که سعادت و تعالی ملت ایران فقط موقعی تامین می‌شود که اصول آزادی و دموکراسی بر زندگی اجتماعی و سیاسی ما حاکم باشند. همیشه اعتقاد این بوده و هست که باید در جامعه آزادی فردی و اجتماعی برای آحاد ملت ایران تامین گردد. زیرا فقط در یک جامعه آزاد است که مردم با سرافرازی مسئولیت خویش را درک کرده و نیروهای سازنده خود را در جهت ترقی و تکامل جامعه به حرکت درخواهند آورد. همیشه ایمان داشتم که اصول قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر کل لایتجزاییست که نه در گفتار بلکه در کردار و واقعاً باید اجرا گردد. من اکنون پس از جریاناتی که در طی یک سال اخیر بر من گذشت و شاهد بسیاری از بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها نسبت به خود و دیگران بوده‌ام بیش از هر زمان دیگری به ضرورت اجرای قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول مشروطیت ایمان و اعتقاد پیدا کرده‌ام.

این چنین است نیت واقعی و قلبییم. شما آقای دادستان مختارید که این‌ها را «پلید» بنامید ولی من مطمئنم که نمی‌توانید این نیت را با ماده یک مقدمین محکوم سازید. آیا وقتی می‌گویم جامعه بدون وجود آزادی و دموکراسی هرگز موفق به تامین رفاه اجتماعی و

توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات بین اکثریت مردم و تعدیل ثروت‌های خصوصی به نفع عدالت اجتماعی نخواهد شد.

این رویه و مرام ضد سلطنت مشروطه ایران است؟ آیا وقتی می‌گوییم تا زمانی که مردم از طریق دموکراتیک نتوانند بر سرنوشت و مقدرات خود حاکم شوند و تا از طریق تاسیسات دموکراتیک نتوانند طلب‌کننده مسئولیت سازمان‌های اداری و سیاسی مملکت باشند مسئله‌ای به اسم رفورم و موفقیت آن زیر علامت سؤال قرار گیرد این مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران است؟ و باید جوابش را با ماده یک مقدمین داد؟

آیا وقتی طالب آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده و وجدان و خلاصه خواستار تمام آن چیزهایی باشیم که از نظر اعلامیه جهانی حقوق بشر به نام آزادی‌های فردی و اجتماعی خوانده می‌شود دارای مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران هستیم؟

آیا اگر خواستار آن باشیم که باید استقلال کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران تامین گردد و تمام روابط نابرابر استعماری که در این زمینه‌ها وجود داشته باشد باید نابود گردد و فقط مصالح ملی ما راهنمای سیاست داخلی و خارجی باشد این مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران است؟

بسیار ساده است که بدون احساس مسئولیت به شریف‌ترین آمال و آرزوهایی که ممکنست برای ملتی داشت فحش و ناسزا نثار گردد. دارندگان این اهداف نجیبانه را به محاکمه کشید. ولی باید اعتراف کنم که من علاوه بر توجه به قضاوت این دادگاه، به داوری حق طلبانه ملت ایران نیز چشم دوخته‌ام.

خطاب من اکنون آقای دادستان به شما و به همه آنهایی است که از

دور و نزدیک در برپا ساختن این محاکمه مسئولیت دارند. اگر رأی دادگاه بر محکومیت من تعلق می‌گیرد. من سال‌هایی را که محکوم می‌شوم لاجرم در پشت دیوارها و میله‌های زندان‌هایتان خواهم گذرانم. این سال‌ها با همه رنج‌ها و محرومیت‌های خود به هر حال سپری خواهد شد ولی بدانید وجدان من اکنون بیش از هر موقع دیگری آسوده و آرام است. زیرا می‌بینم اکنون بیش از هر زمان دیگری اندیشه سربلندی و طنم و آزادی و خوشبختی کشور عزیزم عمیق‌ترین زوایای روح و قلبم را تسخیر کرده است.

اکنون بیش از هر زمان دیگری قلبم سرشار از محبت و عاطفه نیرومندی که به همه مردان و زنان هموطنم که در این سرزمین پهناور پراکنده‌اند پیوند می‌دهد. من اگرچه دیوارها و سال‌ها بین من و این مردم فاصله می‌اندازد متاسفم ولی سرفرازم که به خاطر عشق به این مردم زحمتکش و نجیب و به خاطر نگرانی عمیق برای سرنوشت و آینده آنهاست که این دوری به من تحمیل می‌شود.

آقای دادرسان محترم، اکنون شما در آستانه قضاوت و صدور حکم قرار دارید اکنون شما در آستانه داوری و داد هستید. بدیهی است که انتظار من از شما صدور عادلانه‌ترین رأی ممکن یعنی حکم برائت است ولی هشدار به آرایه‌ای که می‌دهید نه فقط باید در مقابل وجدان خود جوابگوی باشید بلکه مسئولیت بزرگی در مقابل ملت ایران به عهده دارید.

ملت ایران قاضی سخت‌گیری است. هرگز شما را نخواهد بخشید اگر با سال‌های زندگیش بازی کنید. ولی به هر حال اکنون این شما آقایان و این سال‌های زندگیش مان.»

۲. دادگاه تجدیدنظر

دادگاه بدوی جوانان را محکوم کرد و دادگاه تجدیدنظر شماره ۲ دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی به ریاست سرتیپ مجید نقدی و به کارمندی افسران زیر: ۱. سرهنگ ستاد منوچهر مسعود انصاری، ۲. سرهنگ پیاده محمدرضا متقیان، ۳. سرهنگ سررشته داری عیسی عیاشی، ۴. سرهنگ ۲ پیاده پرویز (سیروس) مظفری، ۵. سرهنگ ۲ قضایی حسن شاه‌بختی با حضور دادستان دادگاه، سرهنگ ستاد علی توانگران در تاریخ ۲۶/۱۱/۴۷ تشکیل شد. وکلای مدافع سرهنگ بازنشسته خلعت‌بری، سرهنگ بازنشسته بهادری و سرهنگ بازنشسته روشی تبریزی بودند.

با صدور رأی محکومیت این گروه دامنه اعتراضات جهانی علیه حکومت شاه افزونی گرفت و هر روز در امریکا و اروپا دانشجویان عضو کنفدراسیون و سازمان‌های حقوقی و اجتماعی، سازمان‌های عفو بین‌الملل، روزنامه‌های مهم جهانی مانند لوموند اعتراضیه‌هایی را انتشار داده و تظاهرات پرشوری علیه رژیم استبدادی شاه به راه انداختند. در طی دادگاه تجدیدنظر حقوقدان معروف فرانسوی آقای گاریدو در جلسات حضور داشت، پس از پایان محاکمات او در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۶۹ طی مصاحبه‌ای جریان دادگاه تجدیدنظر را فاش کرده که اهم مطالب او به قرار زیر است:

«سر تیپ فرسیو درباره معنی جنایت یا جرم سیاسی بحث نمود و همانند دادگاه نظامی بدوی و تجدیدنظر ادعا نمود که جرم سیاسی هیچ تعریفی ندارد و نمی‌توان گفت که جرم سیاسی چه می‌باشد. در تمام نقاط کشور زندانیانی هستند ولی زندانی سیاسی وجود ندارد، در هر حال دانشجوی زندانی وجود ندارد و غیره....»

درباره دادگاه

از هر نقطه نظر می‌توان تأیید کرد که دادگاه عملاً علنی نبوده است. روزنامه‌های ایرانی به هر زبانی که منتشر می‌شوند هیچ‌گاه هیچ‌گونه اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند.

درباره تضمین‌های دفاعی

می‌توان گفت که در ایران برای اشخاصی که اتهام تخلف سیاسی یا جرمی شبیه آن نسبت داده می‌شود و برای اشخاصی که به وسیله سازمان اطلاعات و امنیت کشور ساواک (سازمانی که عهده‌دار تعقیب این جرایم است) بازداشت می‌شوند ضمانت دفاع وجود ندارد.

... بازپرسی بدون حضور هر نوع [وکیل] مدافعی برای متهمین انجام گرفت.

ارائه دلایل اتهام

از طرف دادستان هیچ شاهدهی برای اثبات ادعای نام‌ها حاضر نشده بود (هم چنین از طرف دفاع). اتهامات مستج از اوراق بازجویی مختصری هستند که توسط مامورین ساواک که نامشان مخفی است، تنظیم شده است.

ایران و حقوق بشر

مشکل است درباره جریانی که مربوط به اختناق سیاسی در ایران و یا امری که مربوط به ساواک باشد بتوان اطلاعات کسب کرد. به عنوان وکیل باید بگویم هیچ‌یک از بستگان متهمین حاضر در دادگاه نه کوچک‌ترین حرکتی و نه کوچک‌ترین عمل یا اقدامی جهت صحبت با من نمودند. بلکه برعکس با وجود اینکه هنگام تنفس جلسه دادگاه و حتی پس از جلسه در راهروهای دورافتاده

ساختمان دادرسی ارتش سعی نمودم این امکان را به آن‌ها بدهم،
[آنان با من صحبت نکردند.]

این عمل رعبی است که بر آن‌ها حکمفرماست. آن‌ها می‌دانند که
اگر غیر از دنبال کردن جریان دادگاه با سکوت و آن هم فقط در
هنگام تشکیل جلسات تظاهر به کوچک‌ترین دخالتی در جریان آن
بکنند، مامورین ساواک با احضار، بازجویی و حتی بازداشت چه بر
سر آنان خواهند آورد. من خود نیز توانستم دامنه محیط ترور و
وحشتی را که حضور دائم و در هر محل مامورین و جاسوسان
ساواک در ایران بوجود آورده است حس کنم.

نتیجه‌گیری

دادگاه تجدیدنظر چهارده روشنفکر در ایران بنا به دستور مقاماتی
که مسئول قانون شکنی‌های مطلقاً به صورت سری و بدون
اطلاع مردم، ادامه دارد و نتیجه آن هرچه باشد در چنین اوضاع و
احوالی این محاکمه چیزی جز نمونه‌ای از استبداد و خودکامگی
نیست.

دفاع متهمین به علت فقدان حق آزادانه وکیل مدافع در واقع تامین
نشده است. چه افسران مدافع خود بیان می‌دارند که تابع نظامیانی
هستند که همان ابتدا پس از پرونده سازی، ادعای نامه را علیه متهمین
تنظیم نموده‌اند.

پاریس ۲۵ فوریه ۱۹۶۹

دادگاه در چنین جو خفقان‌آوری این مبارزان دلیر را محکوم کرد.
بر طبق نامه شماره ۱-۳۲۶-۶۶-۱۳/۴۰۱ مورخ ۱۳/۲۰/۱۳۴۸
دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی (دادستانی)، دادستان ارتش با رأی
شماره ۱۷۰ مورخ ۱۳/۷/۴۷ صادره از دادگاه تجدیدنظر شماره ۲ این

اداره مبنی بر محکومیت ردیف پنجم (بیژن جزینی) به مدت پانزده سال و ردیف‌های یکم (مشعوف کلاتری) چهارم (حشمت‌اله شهرزاد) ششم (عباس سورکی) هفتم (حسن ضیاء ظریفی) هشتم (ضرار زاهدیان) نهم (عزیز سرمدی) دهم (احمد جلیل افشار) هر یک به ده سال و ردیف‌های دوم (محمد مجید کیانزاد) ردیف سوم (محمد چوپان‌زاده) هر یک به هشت سال و ردیف یازدهم (فرخ نگهدار) به پنج سال و ردیف دوازدهم و سیزدهم (مجید احسن و قاسم رشیدی) هر یک به سه سال محکوم شدند و ردیف چهاردهم (کیومرث ایزدی) از اتهام انتسابی مبرا شده است. رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی سپهبد عمدی‌پور.

صحنه آخر دادگاه تماشایی بود، در میان‌گریه اعضای خانواده زندانیان، آن‌ها سرود می‌خواندند و با شهادت زایدالوصفی به پیروزی نهایی خود اطمینان داشتند.

من به شدت از طرف ساواک تحت فشار قرار گرفته بودم که با حسن صحبت کنم و او را به اتخاذ «رویه منطقی‌تری» تشویق نمایم. برخلاف تمایل قلبی‌ام و اطمینان از این که حرف‌های من تأثیری در او نخواهد داشت در روز قبل از پایان جلسات دادگاه در یک فرصت کوتاه تنفسی با او صحبت کردم. او چنان برآشفته شد و پرخاش کرد که من با گریه از سالن دادگاه بیرون رفتم. بعدها حسن نامه زیر را به من نوشت:

دکتر عزیز و گرامی من.

نمی‌دانم بین دو برادر، آن کس که نسبت به حیثیت و شرف خود حساسیت دارد و آن کس که وجود عاطفه نیرومند برادرانه موجب آن می‌شود که موقعیت اولی را به خوبی درک نکند و احساساتش را و تفکراتش را احیاناً خوب هضم نکند، کدام بیشتر حق دارند آزرده

شوند؟

برادرم: من نمی‌خواهم برایم وضعی ایجاد شود که آزادی من کوچک‌ترین لطمه‌ای به شرف سیاسی من وارد آورد. یحتمل که این زندان، آخرین زندانی باشد که تحمل خواهم کرد ولی نمی‌خواهم این آخرین زندان را به قیمت آنچه که انسانی و شریف و نجیبانه می‌دانم کوتاه سازم.

من این چند سطر را می‌نویسم تا هم عذری باشد بر آنچه که بین من و شما گذشت و هم خواهشی باشد برای اینکه به تو ندا بدهم که دکتر سعی کن مرا درک کنی، موقعیت و وضع مرا بفهمی. من احساسات تو را نسبت به خود می‌دانم و بدیهی است که این احساسات تو برای من موجب آنچنان سپاسگزاری قلبی است که هرگز لازم ندیدم در این باره اشاره‌ای بکنم.

با درایتی که در تو سراغ دارم امیدوارم با این مختصر آنچه را که می‌خواهم بگویم درک کنی.

تو را با همه وجودم دکتر می‌بوسم. راضی نشو فردا مورد لعن قرار گیرم.

ح - ظریفی

دکتر عزیزم در این مضمون .
 غیر از این بین دو بار در آن کتب که در حقیقت در شرف خرد حاصل است در باره آن کتب
 که مورد عطفه نیر و ندر برادرانند به جهت آن نیست که در وقت اهل علم می بودی در آن
 گفته را احساساتش را در فکر آتش را ایجا تا ضربت بر علم بکنند ، که ام بیشتر حق دارند
 اگر زود شوند ؟
 برادرم : من نیز ا هم برای همین ایجا شد که آن نادی من که یک مرتبه من علم ای
 شرف من در باره که در ، بجهت که این زندان ، که خفتن زندانی با من
 که تحمل خرد هم کرده ام نیز ا هم این که خفتن زندان را به حقیقت که آنکه که در آن
 و در حقیقت در اینجا بنحیثی که گویند که ما سازم .

من این خرد را در این مضمون تا هم خردی با من بر آنست که من در آن کتب
 و هم خردی با من بر آنست که بتواند به هم که در آن کتب را در آن کتب ،
 در نسبت و وضع را بنحیثی . من احساسات خرد نسبت به خود می دانم ،
 و بد این است که این احساسات تو بر من موجب آنچنان می باشد که در این مضمون
 است که هرگز لازم ندیدم در این باره است را در این مضمون
 با در آنست که در آن مضمون در آن مضمون با این مضمون است که در آن مضمون
 یکدیگر در آنست .
 خرد با هم در آن مضمون است که در آن مضمون - در آن مضمون است که در آن مضمون

فصل ششم

دوران محکومیت

۱. زندان قصر

حسن و یارانش را بعد از محکومیت به زندان قصر منتقل کردند. داستان نخستین روز ورود آنها به زندان را از قول آقای محمدعلی عمویی می آورم.

«بهار سال ۱۳۴۷ میهمانان جدید: جوانانی از نسل جدید

... بیش از ساعتی از شروع برنامه روزانه نگذشته است که کی منش به دفتر زندان خوانده می شود. دقایقی بعد دلیل فراخواندنش روشن می شود. زندانیان جدیدی تحویل قصر شده اند. رؤسای زندان های شماره سه و چهار در پذیرش زندانیان جدید تردید دارند. نمی دانند کدام یک می بایست آنها را تحویل بگیرند. کی منش پیشنهاد می کند: «زندان ما دارای حیاط بزرگی است. می توانید موقتاً آنها را به این جا بیاورید. هوا هم مساعد است و در هوای آزاد می شود چند روزی را گذرانند. مسلماً یکی دو روز دیگر تکلیف روشن خواهد شد شماره ۳ و یا شماره ۴. افسران زندان هم برای خلاصی خود از آن بلا تکلیفی با آن پیشنهاد موافقت می کنند. میهمانان جدید وارد می شوند. جوانانی شاداب و سرزنده، جز یکی دو نفرشان همگی قیراق و سرحال - جمعاً یازده نفرند [بیژن جزینی، حسن ضیاء ظریفی، مشعوف کلانتری، محمد چوپان زاده، عباس سورکی، عزیز سرمدی، احمد جلیلی افشار، ضرار

زاهدیان، دکتر شهزاده، فرخ نگهدار، مهندس رشیدی] با سه تن از آن جمع آشنایی دوری دارم: بیژن جزنی، دکتر شهزاده، ضرار زاهدیان. رشیدی نیز فرزند یکی از دوستان افسر آزاد شده است (سرهنگ عباس رشیدی) و نگهدار نیز از خانواده انصاری است که بسیاری از آنها از اعضای قدیمی حزب بودند. به استقبال می‌رویم. خوش آمد می‌گویم و به تحقیق از کیفیت کارشان بر می‌آیم.

مدتی پیش، پدر جزنی از ما خواسته بود که با ارسال پیامی به بیژن (پسرش) او را از تندروی برحذر دارم. به درخواستش پاسخ دادیم. بیژن و جوانان نسل او محصول دورانی از تاریخ سیاسی و مبارزاتی ایران و جهانند که می‌توانند از تجربیات غنی و پرارجی بهره بگیرند، آنها اگر واقعاً مرد میدان مبارزه باشند خود راهشان را می‌یابند. اما شما خود چه می‌کنید؟ در کناری نشستن و بر دیگران خرده گرفتن شیوه مردمان بی عمل است. لااقل کاری بکنید آنگاه بر دیگران خرده بگیرید.

مراسم معارفه به عمل می‌آید. بعضی از آنها (بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی) محبت خاصی ابراز می‌دارند و مشتاق آشنایی بیشتر با ما و دیدگاه‌های ما هستند. کسانی برعکس به برخوردی محترمانه اکتفا می‌کنند (ضرار زاهدیان و محمد چوپان‌زاده) و چندان اشتیاقی به نزدیکی نشان نمی‌دهند. در صحبت‌های مقدماتی که با جزنی و ظریفی می‌کنم از نظرات آنها درباره ضرورت مبارزه چریکی مطلع می‌شوم.... بحث ما تازه گل انداخته است که مدیر زندان، با طوماری در دست به حیاط می‌آید و اعلام می‌دارد: آقایانی که نامشان خوانده می‌شود و سایلشان را جمع کنند

و تا چند دقیقه دیگر آماده انتقال شوند. نام دوستان تازه آشنایمان را می‌خوانند و با تودיעی مختصر ولی گرم و صمیمی از ما جدا می‌شوند. چیزی نمی‌گذرد که مطلع می‌شویم به زندان شماره ۳ منتقل شده‌اند از پنجره تماس می‌گیریم و قرار می‌گذاریم برای ادامه تبادل نظر از امکان میهمانی رفتن به بند یکدیگر استفاده کنیم...»^۱

پس از انتقال حسن و یارانش به زندان قصر و انتقال آن‌ها به بند ۳ خانواده‌ها امکان این را یافتند که با آن‌ها ملاقات کنند. مقدار زیادی وسایل ورزشی و وسایل زندگی برای آن‌ها خریداری شد و اکثر ملاقات حضوری بود. سرگرد محرری رئیس زندان خود را مترقی!! نشان می‌داد و می‌گفت ما با این جوانان مثل بقیه زندانیان رفتار نمی‌کنیم و حال آنکه اسناد منتشر شده ساواک عکس آن را نشان می‌دهد و معلوم می‌کند حتی با دستوری که از طرف مقامات بالا برای رعایت حال این زندانیان به او داده می‌شد به بهانه این که تبعیضی بین زندانیان نباشد مخالفت می‌کرد. در ۴۷/۶/۲۷ به علت رفتار خارج از قاعده محرری یازده زندانی به اعتصاب غذا متوسل شدند.

در روز ورود به زندان، قصد داشتند که سر زندانیان را بتراشند و این امر با مخالفت حسن و یارانش مواجه شد. گزارش شماره ۳۱۱/ه/۲۰/۲۵۳۴ نشان می‌دهد که سروان احیائی معاون زندان دستور داده بود سر زندانیان را بتراشند ولی حسن مقاومت کرده می‌گوید

۱. محمد علی عمویی - دُرد زمانه. (خاطرات)، چاپ دوم، ۱۳۷۷، انتشارات آتران، صص ۲۵۶-۶۰.

«محال است بگذارم سرم را بتراشند. مگر اینکه دست و پایم را ببندند.» و معاون زندان دستور می‌دهد که سر آنها را با ماشین نم‌ره ۴ بزنند که با دیگران فرق داشته باشند.

در هفته اول فروردین ۱۳۴۸ ناگهان خبر رسید که در زندان قصر تیراندازی شده است. صفر قهرمانیان قدیمی‌ترین زندانی سیاسی در این باره می‌گوید:

«... یک روز صبح که با سروصداهای غیرمعمول از خواب بیدار شدیم، دیدیم که روی بام زندان پراز سرباز مسلح است و یک جوری با نفرت به ما نگاه می‌کردند. بله پلیس به بند ۳ که گروه جزئی در آنجا بود، حمله کرده بود. در چنین مواقعی هم که پلیس طبق روش رضاخانی همه جا را ویران می‌کرد، هرچه از نخود و روغن و برنج و آرد و میوه و نمک و شکر و لباس و کتاب و دم پای و حوله از این قبیل چیزها که در بند بود، همه را روی هم می‌ریخت و با لگد روی آن به پایکوبی می‌پرداخت. پس از یک ساعت انتظار، خبر آوردند که بله، گروه جزئی می‌خواستند از زندان شماره ۳ فرار کنند. یعنی چهار نفر از آنها مشعوف کلانتری، محمد چوپان‌زاده، عزیز سرمدی و عباس سورکی، شب در حیاط مخفی می‌شوند و توی بند نمی‌آیند. طنابی هم از تکه‌های ملافه و تور والیبال تهیه کرده بودند. از آن گوشه حیاط شماره ۳ که به شکل سه گوش است بالا می‌روند و روی دیوار می‌رسند. حالا نورافکن هم روی دیوار را روشن کرده [بود]. با زحمت و سینه‌خیز خود را تا لبه دیوار که نزدیک باغ زندان قصر است، می‌رسانند. طناب را از آن طرف آویزان می‌کنند. کلانتری با طناب پایین می‌آید و می‌رود توی درخت‌ها. یک نگهبان گشتی از دور پیدا می‌شود. چوپان‌زاده تازه به

زمین رسیده که نگهبان او را می‌بیند و سوت می‌کشد. سایر نگهبان‌ها و پلیس‌ها می‌رسند و همه را دستگیر می‌کنند. سرمدی و سورکی هم که روی پشت بام مانده بودند، آن‌ها را هم دستگیر می‌کنند. پلیس پس از این حادثه در تمام زندان‌ها از سیاسی گرفته تا عادی، رفتار وحشیانه‌ای پیش گرفت...^۱

بر طبق گزارش شماره ۲۰/۱۸۱۹۰ هـ مورخ ۴۸/۱/۱۹ این فرار ناموفق در ساعت ۲۴ روز ۴۸/۱/۵ انجام گردیده بود. و قرار بود که در صورتی که بچه‌ها موفق به فرار می‌شدند با اتومبیل مسعود کلانتری نظری که در خارج زندان بود فرار کنند.^۲

پس از این واقعه سخت‌گیری برای ملاقات بستگان زندانیان شروع شد. من شاید نخستین کسی بودم که در اواخر فروردین موفق به دیدار حسن شده بودم. بسیار ضعیف و رنگ پریده بود و از شدت عمل زندانبانان تعریف می‌کرد. حسن با مسئله فرار چهار تن از زندانیان به کلی مخالف بود و این کار را یک عمل یهوده می‌دانست. بعد از این واقعه دستگاه تصمیم گرفت که هریک از زندانیان را به شهری منتقل کند، با اقدام من او را به زندان رشت منتقل کردند.

اداره کل سوم ساواک در تاریخ ۴۸/۲/۳۰ طی شماره ۳۱۱/۲۹۰ به ریاست ساواک استان یکم رشت طی نامه‌ای یادآوری می‌کند که:

درباره حسن ضیاء ظریفی فرزند عیسی

«... سرانجام در تاریخ ۴۶/۱۱/۲۵ دستگیر و پرونده وی پس از

۱. خاطرات صفرخان، صفر قهرمانیان در گفتگو با علی اشرف درویشیان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، صص ۳۶-۳۵.

تحقیقات لازم به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارجاع که در نتیجه برابر رأی دادگاه به ده سال حبس مجرد محکوم می‌شود. علیهذا نظر به اینکه شخص مزبور اخیراً به زندان شهربانی رشت منتقل گردیده خواهشمند است دستور فرمایید ضمن تماس با مقامات شهربانی ترتیبی داده شود اعمال و رفتار مشارالیه در زندان تحت مراقبت قرار گرفته شده و به محض مشاهده عمل مشکوکی از وی مراتب را اعلام دارند. ضمناً از توزیع مکاتباتی که یاد شده با دوستان خود (بخصوص دوستانی که در زندان دارد) و یا نامه‌هایی که رفقای زندانی وی برایش ارسال می‌دارند جلوگیری و نامه‌های خانوادگی نامبرده را نیز پس از کنترل توزیع نمایند. از طرف مدیرکل اداره سوم - مقدم ۳۰/۲/۴۸»^۱

۲. زندان رشت

با اعزام حسن به زندان رشت بیش از همه پدر و مادرم خوشحال شدند زیرا می‌توانستند حداقل هفته‌ای یک بار او را ملاقات کنند. برادرم آقای ضیاءاله ضیاءظریفی ترتیب لازم را برای وضع غذا و بهداشت او داده بود و هفته‌ای چند بار با او ملاقات می‌کرد. خواهرانم و بستگان ما نیز از لاهیجان مرتباً به دیدار او می‌رفتند. ولی حسن از اینکه طبق دستور ساواک سخت‌گیری بیش از حد بر او اعمال می‌شد از وضع عمومی زندان بسیار ناراضی بود.

در چهارم تیرماه ۱۳۴۸ حسن نامه‌ای به دادستان ارتش و سایر

مقامات ارسال داشت و از وضع بد زندان شکایت کرد. شهربانی از ۲۰/۱۱/۴۹ حسن را از زندان شهربانی به زندان پادگان نیروی دریایی منتقل و در سلول انفرادی زندانی می‌نماید. در زندان رشت حسن را با ۱۲ نفر محکومین عادی در یک اتاق ۴×۴ متر زندانی کرده بودند. در نامه‌ای که حسن در ۹/۳/۴۸ به من نوشت به این امر اشاره کرد: «... در قسمت محکومین زندان رشت همراه با سایر زندانیان هستم، اگرچه از اینکه در میان مردم واقعی محیط خودم به سر می‌برم قدری احساس خوشحالی دارم ولی از اینکه به خاطر شلوغی و تراکم وحشتناک جمعیت عملاً امکان مطالعه و درس در ساعات زیادی از روز از من سلب شده، بسیار ناراحت هستم و شاید شما قبل از رفتن به اروپا بتوانید در تهران این مسئله را حل کنید؛ بد نیست که تماسی با برخی مقامات ساواک مثل تیمسار مقدم یا آقای جوان بگیرید و مسئله را با آنها مطرح کنید که بعداً جای گله‌گزاری باقی نماند». من پس از تلاش فراوان سعی کردم با توصیه تیمسار فیروزمند که از بستگان نزدیک دوست بسیار عزیزم آقای دکتر ابوالقاسم قاسمی (دندان پزشک) بودند از تیمسار مقدم وقت ملاقات بگیرم و او ضمن دادن قول مساعد برای تغییر وضع حسن توصیه‌هایی کرد که من آن را به حسن منتقل کنم و این نامه سبب نوشتن یک جواب بسیار تند از طرف او به من شد که در ضمیمه پیوست آن نامه‌ها را خواهم آورد.

هنگامی که حسن در زندان بود در طی مسافرت‌های من به اروپا تا آنجا که امکان داشت با مقامات سازمان عفو بین‌الملل و بعضی از دوستان دانشجوی در لندن و پاریس تماس می‌گرفتم - و آن‌ها نیز اقداماتی برای رهایی او از زندان به عمل می‌آوردند، از آن جمله نامه زیر را که از طرف سازمان عفو بین‌الملل به خانم فرح دیبا همسر شاه نوشته شده بود،

می آورم.

«سازمان بخشودگی بین‌المللی، بخش سوئد کارلستاد، ۴ نوامبر ۱۹۶۹ (۴۸/۸/۱۳) وزیر دادگستری، وزارت دادگستری تهران، عالیجناب: سازمان بخشودگی بین‌المللی بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر در تمام کشورها برای رهایی زندانیان سیاسی عمل می‌کند.

بنابراین امیدواریم توجه شما را بتوانیم در مورد پرونده آقای حسن ضیاء ظریفی جلب کنیم. او یک وکیل دادگستری است که قبلاً در وزارت دادگستری استخدام شده بود. وی در هفدهم فوریه ۱۹۶۸ (۴۶/۱۱/۲۸) دستگیر و در تاریخ پانزدهم ژانویه ۱۹۶۹ (۴۷/۱۰/۲۵) توسط یک دادگاه نظامی به ده سال زندان محکوم گردید و اکنون در زندان رشت به سر می‌برد. عالیجناب، ما توجه شما را به این نکته معطوف می‌کنیم که از کلیه قدرت خود برای رهایی این زندانی بدشانس استفاده نمایید. بسیار خوشحال خواهیم شد چنانچه این امکان را برای ما به وجود آورید تا با در اختیار قرار دادن آدرس وی در زندان ما با نامبرده تماس مستقیمی برقرار نمایم و با کسب اجازه شما بتوانیم به او نامه بنویسیم. امیدواریم که این تقاضا برای شما زحمتی ایجاد نماید.

با تقدیم احترام - گروه ۱۶۲ سوئد

فرستنده: خانم کارین هدلوند - رینگ آتان ۸۳ - س ۶۵۳، ۴۹ کارلستاد - سوئد.^۱

سازمان مشروطه که می‌باشد
مجلس سینه

کتابخانه - ۲ خاوری ۱۱۶۹ (۱۳۴۸ م)

دور برگشته
و قلمت برگشته
توجه

حاجی سید

سازمان مشروطه که می‌باشد
توجه
دوره برگشته
و قلمت برگشته
توجه

دوره برگشته
و قلمت برگشته
توجه

دوره برگشته
و قلمت برگشته
توجه

دوره برگشته
و قلمت برگشته
توجه

علی رغم این اقدامات و کوشش‌ها، تلاش خانواده حسن برای تعویض زندان او به نتیجه نرسید. در نامه‌ای که حسن در نوزدهم دی‌ماه ۱۳۴۸ به من نوشته چنین می‌گوید:

«... مطالب قابل عرض و یا بهتر بگویم قابل عریضه‌ای هم ندارم اگرچه به قول شاعر «سخن بسیار دارم، گفتم نیست» ولی هوای بارانی و گریان رشت که شکیبایی انسان را به آزمایش می‌گیرد مرا به نوشتن این چند سطر واداشته است که هم فال باشد و هم تماشا؛ که فالش نوشتن نامه‌ای به تو است و تماشایش رفع کسالت و بی‌حوصلگی. اینجا از بس که تنهایم، تمایلی به پر نویسی در من پیدا شده است، نه آنکه خیال کنی زندانم عوض شده خیر، در همان زندان شلوغ و پریها هو هستم منتهی وضع من بی‌شباهت به مفهوم این بیت زیبای شاملو نیست که:

کوه‌ها با همند و تنهایند

همجو ما با همان و تنهایان

به هر حال می‌مانم و نظاره می‌کنم، و تلخ و شیرین روزگار را از زندگی مردان زندانی بهتر درک می‌کنم، گرچه این هیاهو مانع خواندن و مطالعه است ولی خود عاملی است برای مطالعه بهتر مردم و زندگی آن‌ها. بدبختی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها و شادمانی‌هایشان. خیال نکن که در اینجا همه زانوی غم به بغل گرفته‌اند، خیر. اگرچه عده کثیری از این افراد انباری از غم هستند ولی این غم در زیر پرده و حجابی ساختگی و اجباری از شادی پنهان است.

در اینجا برای یک انسان فهمیده لازم نیست که لطیفه و جوکی گفته شود تا بخندد و یا داستان غم‌انگیزی بخواند تا متأثر شود. اتمسفر همه را با هم و یکجا و جدایی ناپذیر در خود دارد و اگر تقاش بودم برای بیان احساس خود در اینجا می‌بایست تصویری می‌کشیدم که اگر پایین نگاه کنی می‌بینی دارد می‌خندد و اگر در همان لحظه آن را از بالا نگاه کنی می‌بینی می‌گرید، یعنی خنده و گریه‌اش جدایی ناپذیر است.»

حسن در محیط زندان رشت محبوب همه واقع شد. زندانیان برای او احترامی زایدالوصف قایل بودند و پاسبان‌ها و افسران جوان نیز به او بی‌نهایت احترام می‌گذاشتند. حسن در حقیقت وکیل زندانیان بود. برای اکثر آن‌ها لایحه دفاعیه می‌نوشت. بسیاری را با جمع‌آوری پول از زندان آزاد می‌کرد و برای بهبود شرایط زندگی زندان با مقامات زندان به مبارزه برمی‌خاست. یکی از زندانیان همبند حسن، دهقانی از اهالی سیره کوه از محله خرما از توابع املش گیلان به نام عیسی سلحشور که به علت ربودن

دختری که صمیمانه عاشق او بود به زندان محکوم شده و زندانی عشق نافرجام خود بود. هنگامی که به اتفاق آقای نادر مدیری به دیدار او در ارتفاعات اشکورات رفتیم وقتی فهمید که من برادر حسن هستم چنان احساساتی بروز داد که برایم غیرقابل تصور بود. او از حسن حکایت‌ها می‌کرد که خود می‌تواند داستان جداگانه‌ای باشد. در نامه‌ای که در تاریخ ۲۱ آذر ۴۹ خطاب به ریاست شهربانی‌های استان گیلان نوشته، او را به خاطر عدم توجه به سلامتی زندانیان و نگذاشتن بخاری در زندان مورد شدیدترین سرزنش‌ها قرار داده است. حسن حتی از پول توجیبی ناچیز خود به زلزله‌زدگان نیز کمک می‌کرد. نامه زیر نمونه‌ای از آن کمک‌ها است:

«ریاست زندان موقت شهربانی

اینجانب حسن فرزند عیسی شهرت ضیاء ظریفی تقاضا دارم مقرر فرمایند ۲۰۰۰ ریال که پیوست تقدیم است برای کمک به زلزله‌زدگان خراسان به حساب شماره ۷۰۰۱۵ شعبه خواجه نظام‌الملک بانک ملی که به منظور کمک به زلزله‌زدگان مذکور از طرف بنگاه تعاون و صنایع زندانیان افتتاح شده است منظور فرمایند.

امضاء ح. ظریفی

ریاست زندان - ترمیم - شهر بانی

اینجا نشانی فرزند ~~.....~~ شهرت ~~.....~~ نماینده ظریفی
تقاضای دارم مقرر فرمایند ~~.....~~ ریال که بیوست تقدیم است
برای کمک بزرگه زندگان خراسان بحساب شماره ~~.....~~
بانک ملی که بشنود کمک بزرگه زندگان مذکور از طرف بشکاف
تعاون و منابع زندانیان افتتاح شده است منظور فرمایند
اعضاء

۲۰۱۱/۱۱/۲۲

بازگه ملی ایران
فصله خیابان نظام الملک

از: رشت
به: کل سوم ۳۱۱
موضوع: وصول ۱۸۱۵ کشف ۱۹۳۰ کاشف ۲۰۰
عطف: ۴۹/۱۱/۲۲-۳۱۱/۱۰۲۹۴

حسن ضیاء ظریفی که از تاریخ ۴۹/۱۱/۲۰ از زندان شهر بانی
رشت به زندان پادگان نیروی دریایی رشت منتقل گردیده ضمن
تقدیم نامه‌ای به عنوان تیمسار ریاست ساواک از انتقال خود به
زندان پادگان و اینکه در سلول انفرادی محبوس و از ملاقات با
خویشاوندان خود محروم می‌باشد اظهار ناراحتی کرده و تقاضا
کرده چنانچه می‌بایست بقیه محکومیت خود را در زندان اخیر الذکر

طی کند ترتیبی داده شود به زندگی عادی گذشته خود که در زندان شهربانی داشته ادامه دهد. در صورتی که به تقاضای مشروح وی ترتیب اثر داده نشود از ساعت ۱۰ روز ۴۹/۱۲/۸ برای تحقق خواسته‌های ذیل دست به اعتصاب غذا خواهد زد.

۱- حق ملاقات منظم با خانواده

۲- پس دادن کلیه وسایل و کتبی که در زندان شهربانی در رشت در اختیارش بوده.

۳- حق رفت و آمد آزاد در داخل بند برای هواخوری و سایر نیازمندها

مقرر فرمایند نظر عالی را در مورد نامبرده ابلاغ فرمایند. شیخ الاسلامی

ساعت ۲۳/۳۰ به عرض تیمسار معاونت اول رسید.

ارشد نگهبان فرزانه ۱۲/۵ محترماً قرار بود پس از اخذ موافقت

مقامات داوری نسبت به اعزام وی به تهران اقدام شود.

نگرانی از اعتصاب غذای نامبرده نداشته باشید.

ارتباط وی را با گروه اخیر کشف نمائید. اطلاعات وی اخذ گردد.

اگر این افراد با زندانیان ارتباط داشته‌اند ترتیبی داده شود در آینده

تکرار نگردد.»^۱

شهری اهلی		کتابخانه اسفند	
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

حسین ضیاء شهری که از تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۳ تا از آن شهری است رفته به زندان بارگاه حسینی
 در راهی رفته زندان گود به حسین عدم نام که از اینست این شهری است سابقاً در محله کافل هوشی
 زاده این بارگاه بارگاه در سابق از برای آن مسجونان در آن مکان با اینها بود این خود هم سابقاً
 از برای ابراز این کرده و با اینها که در آنجا بودند سابقاً در آنجا بودند و در آنجا بودند
 علی کدیومرغی در آنجا بود به زندان بارگاه حسینی در آنجا بودند و در آنجا بودند
 در زندان که به آنجا است در آنجا بود در آنجا بودند و در آنجا بودند
 علاوه بر اینها در آنجا بودند و در آنجا بودند و در آنجا بودند.

۱- علی کدیومرغی در آنجا بود
 ۲- در آنجا بودند آنجا بود در آنجا بودند و در آنجا بودند
 ۳- در آنجا بودند آنجا بود در آنجا بودند و در آنجا بودند
 شهریارانه با آنجا بود در آنجا بودند و در آنجا بودند

ماده ۱۱۱ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۲ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۳ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۴ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۵ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۶ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۷ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۸ - فواید و دستورات
 ماده ۱۱۹ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۰ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۱ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۲ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۳ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۴ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۵ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۶ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۷ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۸ - فواید و دستورات
 ماده ۱۲۹ - فواید و دستورات
 ماده ۱۳۰ - فواید و دستورات

«تاریخ: سیزدهم اسفند ماه ۴۹
 از: زندان شهربانی رشت بند: محکومین نام و شهرت فرستنده:
 حسن ضیاء ظریفی نام پدر: عیسی
 تیمسار معظم دادستانی محترم کل ارتش
 با ابراز بهترین احترامات خود مراتب ذیل را معروض می‌دارد:
 قریب یک سال است که از زندان قصر تهران به زندان شهربانی رشت
 منتقل شده‌ام. شاید خود جنابعالی پیش از هر کس دیگری به جریان
 فعل و انفعالاتی که منجر به این تبعید یا انتقال شده است وقوف
 دارید. به همین جهت لازم نمی‌بینم که اشاره‌ای به چگونگی آن

جریانات بنماییم. به هر حال حق یا ناحق هر چه بود گذشت و جز اینکه طالب حداقل آرامش و آسایش در زندان باشیم که به کار تحقیق و مطالعه بپردازم مسئله دیگری مطرح نیست که متاسفانه به دلایل بسیار روشن که ناشی از عدم امکانات و خصوصیات موجود در یک زندان غیرسیاسی و بدون طبقه‌بندی است چنین محیطی در زندان وجود ندارد ولی مسئله مهم‌تر فعلاً وضع جسمانی اینجانب است که به دلیل هوای مرطوب رشت دائماً دچار دردهای سخت استخوان پا و کمر هستم و داروهای متعدد هم مؤثر واقع نشده است. به همین جهت از حضرت‌عالی تقاضا می‌کنم موافقت فرمایید که اینجانب را مجدداً به تهران به زندان شماره ۴ قصر منتقل نمایند. تا شاید آب و هوای مناسب تهران موجب تخفیف بیماری اینجانب شود. امیدوارم که درخواستم با عنایت مثبت شما مواجه گردد و جنابعالی دستورات لازم در این زمینه صادر فرمایید.

با سپاس فراوان و تقدیم احترام: حسن ظریفی
فقط امضاء زندانی حسن ضیاء ظریفی مورد گواهی اینجانب
پاسبان شماره ۶۴ سندی کامل می‌باشد.

۴۹/۲/۱۳

مفاد نامه ملاحظه شد - افسر نگهبان زندان ستوان دوم

۴۹/۱۲/۱۳

دفتر اقدام شود - ۱۲/۱۴

عین معروضه بازداشتی نامبرده بالا که با قرار شماره... تاریخ...
صادر از... به اتهام... به دایره ندامتگاه تحویل گردید جهت
استحضار... به پیوست ارسال می‌گردد.

رئیس دایره زندان»^۱

در این کتاب که در سال ۱۳۰۰ در تهران چاپ شد. ...
نام و شهرت او است. ...

تجارت و هنر

با ابراز شوق و اشتیاق فراوان در رشته تجاری و هنری ...
در این رشته که بهر این جهت در رشته ...
در این رشته که بهر این جهت در رشته ...

و ...

تخلی اعتبار از آن ...
۱۳۰۰
۱۳۰۱

مجلس عالی ملاحظه شد ...

این مدرسه ...
تاریخ ...

فصل هفتم

ماجرای سیاهکل و توطئه ساواک

در جریان تبعید حسن در زندان رشت، یکی از رفقای حسن به نام غفور حسن‌پور با او تماس برقرار کرد. آن طور که بعدها معلوم شد هیچ یک از شکنجه‌های قرون وسطایی در طی دوران بازجویی نتوانسته بود حسن را وادار به اقرار و یا معرفی گروهی کند که تحت نظر او کار می‌کردند. در حقیقت بخش بزرگی از سازمان آن‌ها دست نخورده باقی ماند. به همین جهت آقای حسن‌پور در جریان فعالیت باقیمانده گروه قرار می‌گیرد. بعدها حسن در یکی از ملاقات‌های خصوصی به من گفت که در این ملاقات حسن‌پور پیشنهاد می‌کند که او را از زندان فراری دهد و راه‌های عملی نیز برای این کار پیشنهاد می‌نماید که حسن این نظریه را رد می‌کند. بعد از دستگیری حسن‌پور که در اواخر آذر ۱۳۴۹ بود، تحت شکنجه‌های غیرانسانی که این جوان متحمل شده بود حسن‌پور اعتراف‌های خطرناکی می‌کند و یکی از اعترافاتش این بود که با حسن در زندان رشت ملاقات کرده است. متعاقب این اعترافات رستاخیز سیاهکل^۱ در نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ شروع می‌گردد.

این حوادث و همین اعتراف کافی بود که پلیس و حشیانه حسن را تحت فشار و شکنجه قرار دهد. گزارش «بازجوی متخصص» به تاریخ

۱. درباره حوادث سیاهکل و رستاخیز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ ده‌ها کتاب و مقاله منتشر شده که لزومی ندارد من در اینجا به تفصیل به آن اشاره کنم.

حکایت از این ماجرا دارد:

«... حسن پور اضافه نموده پس از دستگیری ضیاء ظریفی و انتقال وی به زندان رشت در اوائل سال جاری در زندان به ملاقات ضیاء ظریفی رفته و خبر ورود علی اکبر صفایی فراهانی به کشور که از اعضاء متواری گروه مکشوفه بوده و مسئله فرار ظریفی از زندان و ارتباط با وی را مطرح می نماید که ظریفی در پاسخ ورود صفایی به کشور را خطرناک و مسئله فرار از زندان را به علت شکستی که سایر دوستان در این راه دیده بودند (موضوع قصد فرار چند نفر از اعضاء گروه در سال ۴۸ از زندان قصر را که با شکست مواجه شد) غیرممکن اعلام و در مورد ایجاد ارتباط بین حسن پور و خودش وسیله خواهر حسن پور سکوت می نماید و حسن پور نیز پس از ملاقات با وی موضوع ارتباط با او در زندان را به علل مختلف مانند حفاظت و جلوگیری از سوء ظن مامورین مکتوم می گذارد.

۴- خلاصه تحقیقات انجام شده

در تحقیقاتی که از حسن ضیاء ظریفی به عمل آمده نامبرده ضمن تایید ارتباط خود با حسن پور و ملاقاتی که شخص اخیرالذکر در زندان شهربانی رشت با او به عمل آورده در مورد موضوعاتی که حسن پور با او مطرح کرده اظهار می دارد در ملاقات مزبور حسن پور به او گفته نمی خواهی از اینجا در بروی که او گفته یک بار بچگی کرده و بس است و او هم دیگر به دیدنش نیاید و حسن پور افزوده پس خواهرش را می فرستد و ضیاء ظریفی به علت ناراحت بودن سکوت کرده است.

نامبرده اضافه نموده توضیح این نکته را ضروری می دانم که این مطلب را نه از روی ترس و بیم بلکه از روی تفکر از گذشته به این

نتیجه رسیده‌ام که دیگر دست به هیچ گونه فعالیت سیاسی نزنم و به همین جهت تمام فکرم در زندان متوجه مطالعه و یادگرفتن زبان و گذراندن آرام دوران محکومیت است.

نظریه

با توجه به تحقیقات معموله و سوابق امر و اظهارات غفور حسن پور معروض می‌گردد:

۱- حسن ضیاء ظریفی در همه حال قصد داشته مخالفت خود را با رژیم شاهنشاهی به طور آشکار و مخفی ادامه دهد و به همین مناسبت نه تنها پس از دستگیری افراد مرتبط و همفکر با خود را معرفی ننموده بلکه در داخل زندان نیز به استناد اعلام شهربانی استان گیلان با عدم شرکت در مراسم مختلف صبحگاه و شامگاه زندان رشت و به ویژه عدم شرکت در مراسم فرخنده جشن ۲۸ مرداد در صدد تضعیف روحیه زندانیان نادم و تقویت روحیه و تبلیغ زندانیان متعصب بوده است و در زندان نیز دست از اعمال گذشته خود برنداشته است.

۲- با سکوت خود در مورد ایجاد ارتباط با حسن پور وسیله خواهر شخص اخیرالذکر اعلام موافقت نموده لیکن این ارتباط به دلایل مخفی کاری و نبودن شرایط لازم به عمل نیامده است.

۳- برخلاف اظهارات ضیاء ظریفی در مورد این که تمام فکرش متوجه مطالعه و یادگرفتن زبان می‌باشد ولی امید بسیار داشته که با مراجعت علی اکبر صفایی فراهانی که از طریق غیرمجاز به عراق عزیمت و پس از دیدن دوره‌های لازم در سازمان الفتاح به کشور مراجعه نموده بود اقدامات حسن پور و همفکرانش که همانا سرنگون کردن رژیم از راه قهرآمیز و بوجود آوردن حکومت

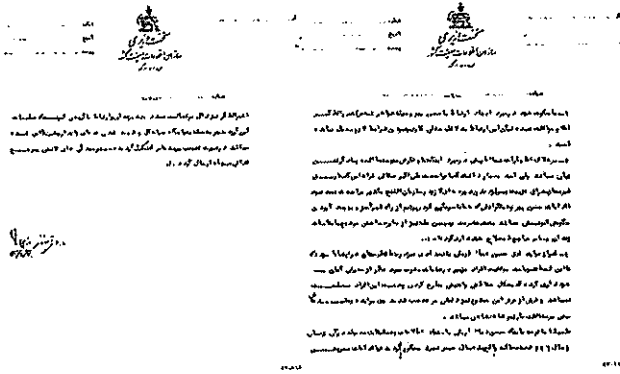
کمونستی می‌باشد به نتیجه برسد و به همین علت نیز از مطرح ساختن موضوع با مقامات زندان و سایر مراجع ذیصلاح خودداری کرده است.

۴- غیر از موارد فوق حسن ضیاء ظریفی با تعدادی نیز در منطقه لرستان در ارتباط بوده که تا این لحظه نیز به امید موفقیت افراد مزبور در عملیات مخرب مورد نظر از معرفی آنان خودداری کرده که به علل حفاظتی و امنیتی مطرح کردن وضعیت این افراد به مصلحت نمی‌باشد و غرض از عرض این موضوع نیز دلیلی بر تعصب شدید وی بر ایده و عقیده‌اش مبنی بر مخالفت با رژیم شاهنشاهی می‌باشد.

علیهذا با توجه به اینکه حسن ضیاء ظریفی به استناد اطلاعات و تحقیقات معموله در آن زمان (سال ۴۶) تحت محاکمه واقع به ده سال حبس مجرد محکوم گردیده و اقدامات معروضی اخیرالذکر نیز دال بر فعالیت مجدد وی در زندان و ارتباط با گروهی کمونیست که عملیات این گروه منجر به حمله به پاسگاه سیاهکل و شهید شدن عده‌ای ژاندارم و غیرنظامی شده می‌باشد در صورت تصویب پرونده امر که تکمیل گردیده جهت رسیدگی‌های قانونی به مرجع قضایی مربوطه ارسال گردد.

بازجوی متخصص ۱۵۰/۱/۳۰^۱

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق، صص



در پی این حوادث بدون هیچ گونه خبری حسن را با هلیکوپتر از زندان رشت به تهران منتقل کردند. بیش از دو ماه کوچک‌ترین اطلاعی از محل اسارت او به دست نیامد و همه کوشش ما برای دانستن سرنوشتش بی حاصل بود. پلیس بنا به اقرار حسن‌پور، حسن را مستقیماً مسئول مبارزات مسلحانه و جریان سیاهکل می‌دانست و او را به شکنجه‌گاه می‌برند. سخت‌ترین شکنجه‌ها را حسن در زندان کمیته تحمل می‌کند. مسئول مستقیم شکنجه او رضا عطاری‌پور مجرد معروف به «دکتر حسین‌زاده»، یکی از رذل‌ترین اوباشان رژیم، بود. خانواده حسن وقتی از ماجرا و وضع او مطلع می‌شوند که یادداشتی در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۵۰ از طرف حسن به من می‌رسد که نوشته بود:

«... حالم بد نیست. با جناب سرهنگ بهادری هزار تومان برای هر دو دادگاه قرار گذاشتم

به همه سلام فراوان می‌رسانم. امروز اولین روز دادگاه بود. ۵۰/۳/۲»

عصر آن روز جناب سرهنگ بهادری به من تلفن کرد و آدرسش را داد که

به دیدن او بروم و حق‌الوکاله را پرداخت کنم. از او خواهش کردم که مرا در جریان دادگاه قرار دهد چون با وجود آن که به ظاهر دادگاه علنی بود ولی کسی اجازه شرکت در این دادگاه را نداشت و فقط بعضی از روزها به من و همسر و برادرم عطاءاله و اعضای نزدیک خانواده بعضی از زندانیان اجازه شرکت می‌دادند. حسن در دادگاه بدوی و بعد تجدیدنظر محکوم به اعدام شد. سیل اعتراض از طرف بسیاری از مجامع دموکراتیک و دانشجویان آزاده به تهران سرازیر گردید. از هر راهی که ممکن بود برای نجات جان او اقدام کردند. علمای قم و لاهیجان و رشت که با پدرم آشنایی داشتند نامه‌ای به شاه نوشتند و درخواست «عفو» کردند. دستگاه می‌دانست که کشتن حسن که در زندان بود برای او گران تمام می‌شود و به همین جهت از راه‌های مختلف می‌خواست که حسن را تحت فشار قرار دهند تا درخواست «فرجام خواهی» از شاه کند. ملاقات مکرر من با حسن برای فرجام خواهی بی نتیجه بود. سرانجام من خود نامه‌ای در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۵۰ به شاه نوشتم و درخواست «عفو» برای او کردم. دوستان عقیده داشتند که بهتر است با سپهبد نصیری رئیس ساواک ملاقات کنم شاید او را راضی به گزارش موافقی برای بخشودگی حسن بنمایم. بعد از تلاش فراوان به وسیله پزشک خانوادگی سپهبد نصیری، آقای دکتر حافظی، و کمک دخترخاله‌های مادرم، خانم زینت مودب مظفری همسر مرحوم پرویز خطیبی و خانم باهره نقیب‌زاده (شیخ‌الاسلامی) که با منشی مقام امنیتی خانم گیتی خطیبی دوستی و آشنایی داشتند، موفق شدم که قرار ملاقاتی با سپهبد نصیری بگذارم. آقای دکتر حافظی لطف کردند و ساعت ملاقات را به من اطلاع دادند که در ساختمان ساواک خیابان سلطنت آباد [پاسداران] حاضر شوم. روز ملاقات از محل دفترم در اداره کل آزمایشگاه‌ها تا ساختمان ساواک در خیابان سلطنت‌آباد راننده پیروم

مرحوم محسنی مشغول دعا خواندن شد. اتومبیل جیب وزارت بهداشتی را در بیرون در متوقف کردند و پس از بازرسی بدنی به من اجازه ورود دادند. مدت ۴۵ دقیقه در یک اتاق بدون پنجره منتظر ملاقات شدم، هیچ چیز نبود که مرا مشغول کند نه روزنامه‌ای و نه کتابی. لحظات جهنمی بر من گذشت، بالاخره اجازه ورود داده شد، به اتاق نصیری وارد شدم و او بلند شد و محترمانه با من رفتار کرد و از رابطه من با آقای دکتر حافظی پرسید گفتم که با ایشان در انجمن بهداشت ایران همکاری می‌کنم.

سپهد نصیری که از نوشتن شکایت‌نامه‌ای به وسیله من به شاه مطلع بود شروع به تهدید کرد و گفت: «آقای دکتر! چطور از ما به اعلیحضرت «چغلی» می‌کنید» من گفتم تیمسار چغلی نبود به عنوان یک فرد وطن‌پرست برای دفاع از جان برادرم به نوشتن این نامه مبادرت کردم و خودتان می‌دانید که ذره‌ای دور از حقیقت نبود.

بعد از من پرسید که چند برادر و خواهر دارید. گفتم پنج برادریم و سه خواهر. با قساوتی بی‌نظیر که لرزه بر اندامم افکند گفت «خوب دور این یکی را قلم بگیر». درست مثل اینکه راجع به سر بریدن مرغی حرف می‌زند. من بی‌اندازه احساساتی شدم و اشک در چشمانم جمع شد. با ناامیدی کامل از اتاق او بیرون آمدم، و به منزل رفتم. مرحوم مهندس احمد زیرک‌زاده عموی همسرم آنجا بود. نتیجه ملاقات را به او گفتم. آقای مهندس با دکتر ایادی پزشک مخصوص شاه از دوران تحصیل در پاریس آشنا بود ولی مدت‌ها رابطه‌ای با او نداشت. برای نجات حسن بلافاصله به بیمارستان مهر به مرحوم دکتر صدر تلفن کرد تا قرار ملاقاتی را با دکتر ایادی بگذارد. روز بعد به اتفاق آقای مهندس احمد زیرک‌زاده به ملاقات آقای دکتر ایادی رفتیم. در آن هنگام بسیاری از روزها دکتر ایادی به وزارت بهداشتی می‌آمد و از کارها و فعالیت من به عنوان رئیس

آزمایشگاه رفرانس آگاه بود. در ملاقات اولیه به من گفتم که روز بعد به وزارت بهداشت بروم. در اتاق مرحوم دکتر شاهقلی وزیر بهداشتی مرا احضار کرد و گفت «نامه‌ای به شاهنشاه بنویس و شرح واقعه را بده». من همان‌جا نامه‌ای نوشتم و تیمسار چند جای آن را اصلاح کرد و گفت پاک‌نویس کن.


باید در اینجا از لطف و بزرگواری مرحوم دکتر شاهقلی یاد کنم که بی‌نهایت در این باره با من همدردی کرد. نامه را به دکتر ایادی دادم - دو روز بعد شاه دستور داده بود: «دقیقاً بررسی شود».

در نامه‌ام به شاه نوشته بودم:

«... در حالی که برادرم در زندان سازمان امنیت رشت بوده و هر بار که من یا یکی از اعضای فامیل می‌خواستند او را ملاقات کنند باید از کانال‌های مختلف کسب اجازه می‌شد چگونه ممکن است در چنین زندانی توطئه علیه امنیت کشور کرد و جلساتی تشکیل داد و داستان سیاهکل را به وجود آورد. انعکاس این محاکمه در جهان منشاء یک سری تبلیغات علیه کشور ما خواهد شد زیرا منطقی نیست که جوان در حال گذراندن محکومیتی را مجدداً به محاکمه بکشند...»

بالاخره در اثر فشار افکار عمومی جهان، اقدامات بسیار شدید کنفدراسیون دانشجویان و اعتراضات وسیع مجامع عفو بین‌المللی، رژیم مجبور به عقب‌نشینی می‌شود و حکم اعدام حسن با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل می‌گردد. تقریباً ظهر آخرین مهلت ده روزه فرجام‌خواهی حسن بود که نامه مبنی بر «تبدیل اعدام به حبس ابد» حسن به دستم رسید. در آن گرمای اوایل تیر با چه سرعتی راننده‌ام مرا به اداره کل شهربانی رساند. به دفتر تیمسار جعفریان هدایت شدم و از آن جا به

دفتر تیمسار سپهبد صمدیان پور رئیس کل شهربانی، نامه لاک و مهر شده را به او دادم و او بلافاصله دستور داد که به زندان موقت که محل «کمیته» بود ببرم. پله‌های شهربانی را به سرعت طی کردم و به حیاط دوم رفتم تا نامه را به موقع به مسئولان کمیته برسانم. عطارپور مجرد معروف به حسین زاده آنجا بود. نامه را به او دادم. حسین زاده بی نهایت عصبانی بود. با کینه تیزی بی نظیری به من گفت: «اعلیحضرت به همه ما توهین کردند، زیرا حق نبود که ظریفی را ببخشند.» شدت ردالت و کینه تیزی را باید در این جملات دید. بی شک از همان زمان سازمان امنیت و دستگاه جهنمی شاه که از طریق محاکمه توانسته بود حسن و یارانش را محکوم به اعدام کند کمر قتل او را با به وجود آوردن توطئه‌های گوناگون بسته بود. بعد از این محکومیت، دوران جدیدی از زندان حسن شروع شد و پس از چند ماه در تاریخ ۱۸/۸/۵۰ حسن را به زندان کرمان منتقل کردند.


 وزارت امور دربار و رئیس نیروهای مسلح شاهنشاهی (فرمانده ستاد ارتش)
 به ریاست: آیدام‌آباد، تهران
 موضوع: پرونده خانهای، خوارتسکیان

شماره: ۱۳۰۴۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ: ۱۳۰۴/۰۷/۰۵
 پیوست:

(تلفن) **سازمان اطلاعات**
 شماره: ۱۳۰۴۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

۱- فرزند... ۲- ستوان دوم...
 ۳- فرزند... ۴- ستوان...
 ۵- فرزند... ۶- ستوان...
 ۷- سرکار وظیفه محمود محمود فرزند علی...

تهیه شده توسط: ...
 جمع‌بندی: ...
 بخش اوران مشرف

بهره شماره ۱۳/۸۷/۲۵۸۷/۶۶/۱-۰۱/۳/۲۲- دادگاه تجدید نظر شماره ۱ تهران
 دادستان ارتقاء دادنامه شماره ۷۰-۰۳/۳/۲۱- دادگاه تجدید نظر شماره ۱ تهران میسر
 محکومیت رد بجهای یک تا سه بسمه اعدام و ردید عفو به ده سال حبس میسر با احتساب بازداشت
 پیشین (از تاریخ ۲۹/۱۲/۳ تاکنون) و تسلیت اذات و ادوات مکتوبه حاصله از جرمینج و تسلیت و
 استرداد سایر وسایل بمساجیان اصلی آن مؤلفند و باست که با تکریم پذیرفته نشدن فرجه خواهی
 محکومین در تاریخ ۰۰/۴/۷ بدینوسیله تسلیت آن گاه میگرد و پس چون در شرایطی غیر عادی
 ۰۰/۴/۱۰- جانشین ریاست ستاد بزرگ ارتش تاران او امر طاع مبارک طوکانه در این بر اطاعتی بکروجه
 تنفیذ بجهای زفر محکومین رد بجهای سوپر چهارم و پنجم و ششم بنامهای (هوشنگ دلخواه فرزند

محمد علی - امیر نیروی فرزند ایرا همد - حسن خوشنویس فرزند رضا - حسن اسحاقی فرزند فرزند حسن

درد	۱۲۷	حرف	۳۳۰
درست	۱۲۸	حرف	۳۳۰
درست	۱۲۸	حرف	۳۳۰
درست	۱۲۸	حرف	۳۳۰

تاریخ تعقیبی ۱۳۴۴/۰۳/۰۵
 ۵۰۶/۱۴

و تبدیل محکومیت آنان به زندان دائم با اصال شایسته شرفند و با تفاسات دستور فرمایند رای اعدام
 صادره در مورد رد بجهای یکم و دوم بنامهای (کاظم سلاخی فرزند علی ۲- ستوان دوم و طریفقا حسینی
 - مهدی فرزند محمد علی بازداشت در زمان یادگان مرکز) را ضمن انجام کتبته مشافهات قانونی
 با راهبیت مفاد بخشنامه شماره ۱۴۹/۴۴/۱/۰۲ مورخ ۲۲/۱۲/۶۸ در یادگان روز دوشنبه
 ۱۳۴۴ در میدان تهران یادگان مرکز به موجب جواز ادره و بجهه راضی اجرای حکم در بهار

تاریخ ۱۳۴۴/۰۳/۰۵
 شایسته آن گاه میگرد
 و پس ادره در اداری نیروهای مسلح شایسته سر لشکر فرزند رس
 فرزند حسن

۱- تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای آگاهی

۲- تب سافر فرماندهی در زمان یادگان مرکز بهره شماره ۱۴/۸۷/۲۵۸۷/۶۶/۱-۰۱/۳/۲۲

دادگاه تجدید نظر شماره ۱ تهران برای آگاهی و کار با بسته .

۳- ریاست اداره پزشکی قانونی برای آگاهی و اعزام چکی از آقایان پزشکان نیاید که مستکا تا محول است و تا محول است

در زمان مرکز .

۴- داد برآورد - بررسی قوانین - بازرسی و آموختن بوسیله ۵ و هرگز سهولت کفری محکومین .

۵- تسخیر اجرائیات دادستانی ارتش برای آگاهی و نظارت در اجرای حکم .

۶- سرکار سردار قضاوتی عبدالحسن مهوراد در فرای آگاهی و نظارت در اجرای حکم و گزارش به هیئت کار

اندام کتفه و سرگرد قطار تیمسار برین



فصل هشتم

حبس ابد

۱. زندان کرمان

در زندان کرمان حسن را به اتاقی که حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی، آقای اصغر قریشی و حاج ایوب ربیعی زندانی بودند، فرستادند. به وسیله دوستان و همکاران آزمایشگاهی بخصوص آقای دکتر روحانی رانکوهی ترتیبی داده شد که حتی المقدور وسایل راحتی او در زندان فراهم شود، لباس و وسایل لازم برای او ارسال گردید و هر ماهه از طریق بانک پول لازم برای او ارسال می‌شد، برادرانم ضیاءاله و عطاءاله نیز هر یک جداگانه کمک‌های لازم را به او می‌کردند. با وجود دوری مسافت تقریباً هر ماه یکی از بستگان با او ملاقات می‌کرد. و دو بار پدر و مادرم همراه با همسر و فرزندانم با او دیدار داشتند. من هم دو مرتبه در زندان کرمان با او ملاقات طولانی داشتم.

از همان ماه‌های اولیه ساواک توطئه چینی را آغاز کرد. گزارش شماره ۸/۱۴۵۲۱ هـ مورخ ۵۰/۱۱/۲۴ نشان از این توطئه چینی دارد.

«از: ۸ هـ تاریخ: ۵۰/۱۱/۲۴

به: ۳۱۱ ک شماره ۸/۱۴۵۲۱ هـ

موضوع: حسن ضیاء ظریفی

نامبرده بالا به همراه محمد جواد حجتی کرمانی، اصغر قریشی و حاج ایوب ربیعی در یک اتاق در زندان شهربانی کرمان به سر می‌برند چون ملاقات محمد جواد حجتی کرمانی با بستگان درجه

یکش بلامانع است کراراً مشاهده شده که حسن ضیاء ظریفی وسیله محمد جواد کرمانی پول به اقوام درجه یک وی می دهد تا خارج از زندان وسایل مورد نیازش را فراهم نمایند و به کرات دیده شده است که محمد رضا حاجتی کرمانی برادر محمد جواد حاجتی کرمانی ضمن ملاقات با برادر خود انواع میوه، شیرینی، کاغذ و پاکت سفید و قلم و جوهر برای حسن ضیاء ظریفی تهیه کرده در اختیارش می گذارد.

نظریه سه شنبه ۱- به گزارش عملیاتی خبر مراجعه فرمایند.

۲- محمد جواد حاجتی کرمانی و اصغر قریشی به اتهام اقدام علیه امنیت داخلی کشور و عضویت در حزب ملل اسلامی هر یک به ترتیب به ده سال و هشت سال زندان محکوم شده اند و نیز حاج ایوب ربیعی به اتهام جاسوسی (تبعه عراق) به حبس ابد محکوم که این چهار نفر مجرمین سیاسی در یک اتاق نگهداری می شوند بعید به نظر نمی رسد که تبادل اخباری به عمل آید. رهبر با بخش ۳۱۱ مذاکره شود ۱۲/۱»^۱

فهرست اسامی

اسامی	تاریخ تولد	تاریخ وفات
محمد جواد کرمانی	۱۳۰۵	۱۳۷۵
اصغر قریشی	۱۳۰۵	۱۳۷۵
حاج ایوب ربیعی	۱۳۰۵	۱۳۷۵
محمد رضا حاجتی کرمانی	۱۳۰۵	۱۳۷۵

این اسامی در اسناد موجود در بایگ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران موجود است.

م. خ. ر. ۱۳۸۰

۱. چپ در ایران به روایت استاد ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، ص ۳۰۱.

مدتی حسن با آقایان حجتی و قریشی هم اتاق بود و بعد گویا به دلیل این که آقایان مذهبی و عضو گروه ملل اسلامی بودند از این که با یک چریک هم اتاق باشند ناراحت بودند، اقدامی به عمل آوردند که حسن را از زندان سیاسی به دارالتأدیب بفرستند. تمام نامه‌هایی که حسن در این مدت از زندان کرمان به من و برادرانم و سایر اقوام نوشته شکایت از این محیط زندان دارد. بخصوص او برای دریافت کتاب حتی از کتاب‌های موجود در کتابخانه زندان چندین نامه به مقامات دادستانی کرمان - اداره کل سوم ساواک نوشته و تهدید به اعتصاب غذا کرده است.

آقای علی میرفطروس محقق مسائل اجتماعی ایران که مدتی با حسن در زندان کرمان بود در طی مصاحبه‌ای که از او در مجله سهند چاپ آلمان و کیهان بین‌المللی چاپ شده درباره وضع و موقعیت حسن در این زندان چنین می‌گوید:

«س - زندان دوم شما در همین زمان بود؟»

- بله با توجه به کم و کیف مقالات و اشعار «سهند» دوم و اینکه به هر حال چنان کتابی بدون مجوز چاپ شده بود، من تحت تعقیب ساواک و دادستانی ارتش قرار گرفتم، بعد از دستگیری و بازجویی و تشکیل پرونده خوشبختانه از زندان تهران به زندان کرمان منتقل شدم.

- چرا خوشبختانه؟

- برای اینکه جو زندان‌های تهران (اوین و قزل قلعه) در آن زمان، یک جو عمیقاً چریکی تند و مبارزاتی بود. در این دوران حتی افراد گروه معروفی مانند گروه بیژن جزنی - ضیاء ظریفی (که مطالعاتی در تاریخ و فرهنگ ایران داشتند) مورد تمسخر یا تحریم گروه‌های افراطی بودند. فضای عمومی زندان‌ها در دست همین گروه‌های

تندرو و افراطی بود که وجه مشخصه شان ضدیت با عناصر روشنفکری، خصوصاً با نویسندگان و هنرمندان بود. مثلاً نویسنده‌ای مثل محمود دولت‌آبادی به خاطر مجموعه کاراکتر آرام و هنرمندانه‌اش مورد طعنه و حتی تحریم رفاقت بود. همان طوری که گفتم صلاحیت و ارزش افراد در زندان نه براساس غنای اندیشه و تفکرشان، بلکه براساس «قطر بازو» و تعداد شلاق‌ها و شکنجه‌های تحمل شده بود. من در این زمان بسیار خسته و تکیده بودم و دنبال فضای آرامی بودم. به هر حال پس از بازجویی‌ها و تشکیل پرونده به زندان محل خدمتم (در کرمان) منتقل شدم.

- فکر می‌کنم زنده‌یاد حسن ضیاء ظریفی (از اعضاء برجسته گروه بیژن جزنی) در همین زمان در زندان کرمان بود.

- بله! همین طوره! اما ضیاء ظریفی مدتی بود که از بند زندانیان سیاسی به بند زندانیان عادی منتقل شده بود.

- یعنی بند قاچاقچیان و افراد شرور؟ آیا این توطئه ساواک بود؟

- نه فکر نمی‌کنم، واقعیت این است که در بخش زندانیان سیاسی حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی (از اعضاء شبکه جمعیت مؤتلفه اسلامی و رئیس فعلی دفتر هماهنگی آیت‌الله خامنه‌ای) روزگار را بر حسن ضیاء ظریفی سیاه کرده بود. باید بگویم که ضیاء ظریفی، انسانی فرهیخته و با فرهنگ بود، در برخورد‌های عمومی‌اش بسیار [مردمی] Populaire بود. همین رفتار و منش او را محبوب و مورد علاقه همه زندانیان (چه مذهبی و چه مارکسیست) کرده بود. این محبوبیت، باعث کینه و حسادت حجتی کرمانی شده بود. کرمانی بودن حجتی و آشنایی او با زندانیان و زندانبانان باعث شده بود که او برای خودش «حق آب و

گیل» قائل شود. بنابراین او با آزارها و اذیت‌های غیرسیاسی و حتی غیرانسانی کوشید تا از حضور ضیاء ظریفی در بند سیاسی خلاص شود.

با توجه به منش مردمی ضیاء ظریفی و با توجه به تلاش ناموفق گروه جزنی در فرار از زندان تهران (که منجر به تبعید جزنی و ضیاء ظریفی به زندان قم و کرمان شده بود) ساواک کرمان از انتقال ظریفی به بند عادی‌ها، هراس داشت. اما ادامه آزارهای حجتی کرمانی و در نتیجه اعتصاب غذای شدید ضیاء ظریفی باعث شد که ساواک او را به سلول مجردی در بند عادی کرمان منتقل کند.

- بنابراین شما نتوانستید او را ببینید؟

- ورود من به زندان کرمان بعد از انتقال ضیاء ظریفی به بند عادی بود... اما حمام و زمین ورزش زندان در بخش عمومی (عادی) قرار داشت و لذا من می‌توانستم به بهانه حمام و بازی والیبال به بند عادی رفت و آمد کنم و تقریباً هر روز حسن (ضیاء ظریفی) را ببینم. این برخوردها اگرچه در روزهای اول با حساسیت ماموران زندان همراه بود، اما به تدریج به صورت عادی و بی‌خطر درآمد.

... به هر حال آنچه که در وهله اول در حسن ضیاء ظریفی به چشم می‌خورد ادب، اخلاق، نجابت و صمیمیت و فرهیختگی او بود و بعد دانسته‌های تئوریک و سیاسی او. همین منش ضیاء ظریفی باعث شده بود که پس از انتقال به بند عادی زندان هم مورد توجه و احترام زندانیان معمولی باشد، با توجه به تحصیلات او (حقوق قضایی) او در این زمان «وکیل الرعایای» کسانی بود که به خاطر فقر، بیسوادی و عدم امکانات تعلیم و تربیت مرتکب دزدی، قتل و جنایت شده بودند.

از نظر سیاسی، حسن ضیاء ظریفی یک سوسیالیست ایرانی بود. انترناسیونالیسم کمونیستی برای او (برخلاف رهبران حزب توده) قباله کردن نفت شمال یا دیگر منافع ملی ایران به نفع «حزب مادر» شوروی نبود. او یک چپ ملی، دموکرات و میهن‌پرست بود. هیچ وقت ندیدم که او برای تحکیم استدلال‌هایش از مارکس و لنین نقل قول کند. او خلاصه خودش بود. بی‌کمترین ادعا یا تفاخری (و این، در آن بلبشوی سیاسی - ایدئولوژیک واقعاً یک فضیلت بود) البته ما در پاره‌ای موارد نظرگاه‌های مشترکی نداشتیم، اما وجود مشترک ما در حوزه‌های شعر و ادبیات و تاریخ و فرهنگ ایران بیشتر بود. غریب بودن ما در زندان کرمان (که سالی فقط یکی دو بار ملاقاتی داشتیم) و خصوصاً همولایتی بودن ما، بر این نزدیکی عاطفی و اعتماد متقابل افزوده بود.

ناگفته نماند که زندان کرمان به خاطر تعداد انگشت شمار زندانی سیاسی، به دور از حساسیت‌های شدید ساواک بود. از این گذشته این زندان فاقد «بند سیاسی‌ها» بود. به همین جهت، بند ما در عین حال بند «بازداشتی‌های موقت» (که در عرض ۲۴ ساعت آزاد می‌شدند) بود.

در این میان عوض شدن رئیس زندان و آمدن سرگرد داداش‌زاده به کیفیت روابط و مطالعات ما غنای بیشتری بخشید. سرگرد داداش‌زاده قبلاً رئیس زندان رشت بود و به همین جهت ضیاء ظریفی را از زندان رشت به خوبی می‌شناخت. از طرف دیگر نسبت فامیلی سرگرد داداش‌زاده با پدرم، بُعد دیگری به رابطه «زندانی» و «زندانبان» می‌داد. از همه این‌ها گذشته، داداش‌زاده شخصاً انسانی نجیب و نیک‌نفس بود و از هیچ کمکی در بهبود حال

و روز زندانیان خودداری نمی‌کرد. (در همین جا بگویم که بعد از انقلاب ۵۷ او را به جرم سرکوب و کشتار تظاهرکنندگان در رشت دستگیر و محکوم به اعدام کرده بودند. اما با شهادت من و دیگر زندانیان سیاسی کرمان از جمله حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی - در دادگاه انقلاب او از مرگ حتمی نجات یافت).

... عاطفه شدید حسن ضیاء ظریفی به بیژن جزینی برایم عجیب و در عین حال شورانگیز بود. عاطفه‌ای که تن به عرفان می‌زد و مرا به یاد دوستان جان شیفته‌ام (شهرام امامی و رضا مقصدی) می‌انداخت. همان طور که گفتم ضیاء ظریفی درک روشنی از شعر و ادبیات داشت. او تقریباً تمام شعرهایم را در دفتر کلاسور بزرگش نوشته بود و در لحظات غربت و دلتنگی می‌خواند:

بر صخره‌های ساکت «لیلاکوه»

روزی اگر شقایق سرخی روید

قلب من است

قلب جوان من

این عاشق همیشه تبعیدی

این در بدر

پیشان

خونین ، بر صخره‌های «لیلاکوه»

با این عاطفه و علاقه شعری او مقاله مفصلی در رابطه شعر و مارکسیسم - لنینیسم نوشته بود تحت عنوان نامه‌ای از «محبوسی به شاعری» و خصوصاً بر روی ظرایف هنری (واژگان و تصویرسازی‌های شعری) تاکید فراوان داشت. او هم چنین کتاب سوسیالیسم افریقایی را ترجمه کرده بود که در حواشی آن نظراتش را

درباره رفرم ارضی و اجتماعی شاه بیان کرده بود. حسن علاقه فراوانی به حفظ و انتشار این دو متن داشت و با هم آن مقاله و ترجمه را از زندان به بیرون فرستادیم.

در یکی از ملاقات‌ها، من دستنویس ترجمه سوسیالیسم افریقایی، و نامه مفصل حسن درباره شعر و مارکسیسم را در پاکتی گذاشتم و به وسیله این شخص با نام «سیمین بامداد» به آدرس کتابفروشی نمونه، روبروی دانشگاه تهران پست سفارشی کردم. در ملاقات بعدی وقتی قبض رسید پست سفارشی را از «مرد شیک پوش» گرفتم و به حسن نشان دادم، او گویی به یکی از آرزوهایش رسیده بود.

- سرنوشت این دو اثر چه شد؟ چون تا آنجا که می‌دانیم نه قبل و نه بعد از انقلاب خبری از چاپ و انتشار این دو اثر نیست.

- بعد از آزادی از زندان، به سراغ کتابفروشی نمونه رفتم که متأسفانه بسته بود. پس از انتشار کتاب گل‌سرخ شعر سیاست و سیاست شعر به وسیله انتشارات نمونه، ماموران ساواک ضمن هجوم و تعطیل کردن این انتشاراتی صاحب آن (دوست عزیز و هنرمندم بیژن اسدی‌پور) را با خود برده بودند. به قول بیژن اسدی‌پور آثار حسن ضیاء ظریفی هم جزو غنائیم ماموران ساواک بود.

روزی که حسن را از کرمان به زندان اوین منتقل می‌کردند او بسیار نگران بود و در جمله کوتاهی به من گفت: «مرا در مسیر یزد به تهران خواهند زد» یعنی خواهند کشت.^۱

حسن از محیط زندان کرمان نفرت داشت و بارها برای دریافت کتاب

۱. کتاب گفتگوها، علی میرفطروس، نشر نیما به همت ایرج ادیب‌زاده و نشریه کاوه. برلن - آلمان، ۱۹۹۸.

حتی کتب موجود در کتابخانه زندان و ساواک دستگاه را به اعتصاب غذا تهدید کرد. تنها نیاز او به کتاب بود که آن را هم مقامات زندان از او دریغ می‌کردند. در تمام نامه‌هایی که حسن به من می‌نوشت راجع به کتاب درخواست داشت. وضع این زندان و اطفال معصوم ولی آلوده به گناهی که در این مکان نگهداری می‌شدند شرح بسیاری از ماجراهایی است که حسن برای اصلاح آن‌ها مبارزه سختی را با مقامات زندان کرمان شروع کرد.

حسن در چهارم تیرماه ۵۱ در نامه‌ای درباره‌ی این زندان می‌نویسد:

«... من بدون تعارف ترجیح می‌دهم در برازجان باشم ولی این وضع مسخره و کثیف فعلی را تحمل نکنم.»

حسن محبوب همه‌ی زندانیان بود. برای بی‌سوادان کلاس درس درست کرد. وکالت بسیاری از متهمان را به عهده گرفت و همان شور و نشاط دائمی برای سازماندهی داخل زندان.

۲. زندان‌های تهران

دستگاه امنیتی که تسلیم حسن و یارانش را رؤیایی برای خود می‌پنداشت از همه‌ی جهات تیرش به سنگ خورد. مجدداً تلاش پیگیری را برای ضعیف کردن روحیه‌ی آن‌ها آغاز کرد. حسن را به زندان قصر منتقل کردند. روز قبل از ورود حسن به زندان قصر، یکی از روحانیون که در زندان کرمان با حسن بود و گویا حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی

کرمانی^۱ بود. ورودش را با تلفن بدون معرفی خود به همسرم اطلاع داده بود. من در مسافرت خارج از کشور بودم ولی همسرم تعریف می‌کرد: در آن بعدازظهر گرم تابستان آن‌ها را با اتوبوس به زندان قصر آوردند. حسن از درد دندان رنج می‌کشید ولی از این که مجدداً به تهران آمده و امکان دیدار پدر و مادر و فامیلش را دارد خوشحال بود در حالی که دستبند بر دست داشت از اتوبوس پیاده شد. همسرم خانم دکتر توران زیرک‌زاده همراه با فرزندانم سینا و سامان که تازه شش ماهه بوده و ننه پیر خانواده در کنار دیوار زندان قصر منتظر او بودند، بی‌درنگ بچه‌ها از دیدن عموی مبارز به هیجان آمده بودند ولی از اینکه بر دست او دستبند زده بودند خیلی ناراحت شدند.

انتشار اسناد جنایات رژیم نشانگر آن است که این بار انتقال زندانیان از شهرهای مختلف به زندان قصر با توطئه قبلی بوده است. رژیم می‌خواست انتقام ترور بعضی از مهره‌های درجه یک خود مانند تیمسار فرسیو - سرتیپ سجده‌ای و دیگران را از این مبارزان بگیرد.

در سال ۵۳ هر روز مبارزان چپ و مذهبی‌ها درگیری مسلحانه‌ای با پلیس داشتند. رژیم برای تزلزل روحیه مبارزان کوشش داشت که گروه جزنی - ظریفی را تسلیم کند و آن‌ها را به پشت تلویزیون بکشاند و با نمایش ساختگی «قول آزادی» آن‌ها را هم داده بود و وقتی همه تیرهایش به سنگ خورد مجدداً توطئه چینی را شروع کرد. دوباره حسن را به زندان کمیته بردند و حسین‌زاده جنایتکار و منوچهری جلاد شکار خود را در دست داشتند. وضع مزاجی حسن در این زندان در اثر

۱. من دوبار در کرمان با حسن دیداری طولانی داشتم که یک بار به اتفاق دخترم سهیلا بود، هیچ‌گاه حسن از رفتار آقای حجتی کرمانی شکایتی نداشت و بی‌شک توطئه ساواک در انتقال او به «دارالتأدیب» از نامه مورخ ۵۱/۷/۱۱ شماره ۷۴۴۲/هـ و نامه ۸/۱۴۵۶۴/هـ کاملاً مشهود است.

شکنجه آن قدر بد بود که قابل توصیف نیست. گرسنگی و نداشتن دارو وضع او را بسیار سخت کرده بود. کوشش خانواده برای تغییر این وضع نه تنها کوچک‌ترین تأثیری نکرد بلکه بعضی از آن‌ها خود نیز تهدید شدند. در یکی از روزهای ملاقات که من به اتفاق یکی از بستگان نزدیک خانم شهین دولتشاهی (زیرک زاده) در زندان کمیته به دیدن او رفته بودیم حسن را با چشم بسته به این اتاق آوردند و حسن به علت گرسنگی چنان ولعی در خوردن زولیا و چای از خود نشان می‌داد که منظره واقعا رقت‌انگیزی بود. یکی از هم‌زنجیران حسن به نام «صابر - پ» در نامه‌ای وضع رقت‌بار این شکنجه‌گاه «کمیته ضدخرابکاری»!! را چنین توصیف می‌کند: (عین نامه با همان انشاء آقای صابر)

«در یکی از روزهای شهریور ۵۳ در اتاق بازجویی حسن ضیاء ظریفی را دیدم تهرانی شکنجه‌گر معروف با او صحبت می‌کرد و از او می‌خواست که روابط خود را در مورد لرستان بنویسد. حسن در حالی که جای پاهای خونینش بر زمین نقش بسته بود می‌گفت چیزی من به یاد ندارم، این قضیه مربوط به هفت سال پیش است و هر چه می‌دانستم به بازجوی قبلی گفتم.»

تهرانی در حدود ۳۰ صفحه کاغذ و یک عدد خودکار به او داد و گفت: اون گفته‌ها ت به درد نجات می‌خورد تا شنبه فرصت داری تا همه چیز را بگویی وگرنه شهیدت می‌کنم. این موقع مرا از اتاق بازجویی بردند تا پاهایم را پانسمان کنند. وقتی که به سلول برگشتم حسن ظریفی را در آنجا دیدم، وقتی که در را بست ما بی‌اختیار همدیگر را بغل کردیم، بدون آنکه یکدیگر را بشناسیم، بعد من با بلوز زندان (تنها چیزی که در اختیار مان بود) کف پاهای او را مالیدم تا کمی تسکین پیدا کند. چند ساعت بعد وقتی که برای تواله در

سلول را باز کردند دیدم که او نمی‌تواند پاهایش را روی زمین بگذارد. من نیز به سختی می‌توانستم روی پاهایم بایستم با وجود این او را بغل کرده و به دستشویی بردم ولی موقع برگشتن نتوانستم او را بغل کنم و او ناچار شد چهار دست و پا به سلول بازگردد.

مدت ۲۷ روز ما با هم بودیم در این مدت اتفاقات زیادی رخ داد، بازجوها برای درهم شکستن روحیه گروه جزنی افراد این گروه را به یکدیگر پاس می‌دادند. مثلاً وقتی که ظریفی از زندان قصر به کمیته ضدخرابکاری آورده شده بود بازجویی از او توسط رسولی انجام گرفته بود. بعد از چند روز تهرانی او را به بند تحت اختیار خود آورده بود و تمام بازجویی‌های قبلی را پاره کرده و او را به اتاق شکنجه فرستاده بود و خواسته بود که از نو بازجویی پس بدهد ولی چون نتیجه‌ای عایدش نشده بود مجدداً او را به رسولی پاس داده بود. رژیم جنایتکار سعی داشت به هر صورتی که هست افراد گروه جزنی - ظریفی را وادار به سازش کند. یک بار حسینی جلاد کمیته در حالی که ظریفی را شکنجه می‌داده است گفته بود شما تخم چریک را در این مملکت پاشیدید. چون افراد این گروه بنیان‌گذاران مبارزه مسلحانه در ایران بودند، رژیم تلاش زیادی کرد تا شاید بتواند حداقل یکی از افراد این گروه مبارزه مسلحانه را رد کند و در این تلاش بود که تمام اعضای این گروه را از بین ببرد.

یک روز ظریفی از بازجویی مضطرب و نگران به سلول آمد، علت نگرانی او را پرسیدم گفت اینها می‌خواهند ما را وادار به همکاری کنند، می‌خواهند ما را پشت تلویزیون ببرند، می‌خواهند ما مبارزه مسلحانه را رد کنیم.

در سلول ۱/۵×۲ متری قدم می‌زد و نگران بود و می‌گفت اگر بیش

از این فشار بیاورند خودکشی می‌کنم، مدتی نیز دنبال وسیله گشتیم تا شاید بتوانیم چیزی پیدا کنیم ولی از آنجایی که تمام امکانات خودکشی را از دسترس زندانیان دور نگهداشته بودند ما نیز چیزی پیدا نکردیم. همان روز وقتی از دستشویی به سلول برگشتیم روی زمین دراز کشیدیم، سلول ما زیلو نداشت، چهار تا پتوی سربازی داشتیم دو تای آن را زیرمان انداخته و دو تای دیگر را رومان کشیده بودیم، چیزی برای زیر سر گذاشتن نداشتیم، من دستم را زیر سر حسن گذاشتم، دست دیگرم را به گلوی او گذاشته و به شوخی گفتم، نگران نباش اگر روزی لازم شد خودم خفه‌ات می‌کنم، دستم چند لحظه روی گلوی او ماند چون خودم صحبت می‌کردم متوجه نشدم که دارم به گلوی او فشار می‌آورم. ناگهان حسن سرفه کرد و حالت تهوع به او دست داد. من ناراحت شدم و گفتم چرا هیچ عکس‌العملی از خودت نشان ندادی، نزدیک بود خفه بشی، گفت فکر کردم شاید تمام بشه. اغلب اوقات وقتی که به چیزی فکر می‌کرد زیر لب این شعر حافظ را می‌خواند:

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش (یا باشدش)

از جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال

مرغ زیرک گر به دام افتد تحمل بایدش

مطالبی که از قول خودم یا از قول ظریفی نوشته شده ممکن است که عین کلمات و جملات نباشد ولی مفهوم آن‌ها را دارد. علت این که نوشته را دیر می‌فرستم این است که مطلب درج شده در روزنامه را ندیدم و یکی از بچه‌های زندان این مطلب را به من گفت.

در ضمن همان طور که از نوشته برمیاد من تسلط چندانی به نوشتن

ندارم. اگر شفاهی بود شاید مطالب بیشتری می‌توانستم در اختیارتان بگذارم. ص. پ»

حسن را در ماه‌های آخر سال ۵۳ به زندان اوین بردند. ملاقات با حسن بسیار مشکل شده بود. آخرین بار در ۲۵ بهمن ۱۳۵۳ برادرم عطاءاله و من او را در زندان اوین ملاقات کردیم. محل ملاقات در چادری بود که در کنار زندان تعبیه شده بود. رسولی شکنجه‌گر در ملاقات حضور داشت. حسن از وضع خود و یارانش به شدت نگران بود و می‌دانست که سرنوشت دیگری در انتظارشان است. حتی در ایام نوروز که معمولاً ملاقات با زندانیان عادی‌تر می‌شد کوشش خانواده برای ملاقات با او بی‌نتیجه مانده بود. دستگاه قصد کشتن آن‌ها را داشت زیرا سرتیپ ودیعی معاون ساواک به یکی از دوستان عزیز من دکتر مهدی سمسار سردبیر وقت کیهان که برای ملاقات مادر و پدرم از او درخواست و خواهش کرده بود گفت: «بعد از یک خانه تکانی اجازه ملاقات خواهیم داد.» من شماره تلفن خصوصی ودیعی را از سمسار گرفتم و به او تلفن کردم. با وجودی که برادر او دکتر کاظم ودیعی دوست دوران دانشگاهی ما بود، اصرار من برای گرفتن اجازه ملاقات در ایام عید برای پدر و مادرم بی‌نتیجه بود. این معلوم می‌دارد که نقشه قتل آن‌ها از خیلی قبل به وسیله شاه، نصیری، ثابتی، ودیعی کشیده شده بود و بعد حسین زاده و تهرانی و بقیه او‌باش مأمور اجرای آن شدند.

فصل نهم

کشتار نه زندانی سیاسی

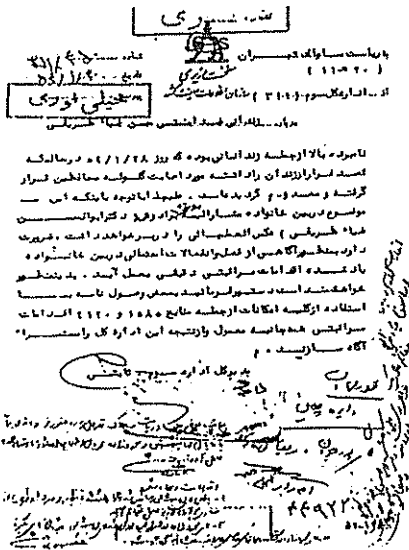
روز شنبه سیام فروردین من در محل کارم در اداره کل آزمایشگاه‌ها بودم، ورود ناگهانی دوستم دکتر ایرج مقدسی به اتفاق همسرم خانم دکتر زیرک‌زاده و آقای دکتر اکبر ملک‌پور به اتاق من غافلگیرم کرد. ایرج پس از یک مقدمه‌ای گفت حسن به شدت بیمار است. از قیافه غم‌زده آن‌ها ماجرا را دانستم. دوست بسیار عزیزم دکتر مهدی سمسار که سردبیر کیهان بود مطلع بود که بعد از ظهر آن روز خبر اعدام و کشتار نه زندانی سیاسی که ساواک خبر آن را تنظیم و به روزنامه‌ها فرستاده بود منتشر خواهد شد و برای این که من از خواندن خبر «شوکه» نشوم از پیش مراتب را به وسیله ایرج و همسرم به من خبر داده بود. بلافاصله به اتفاق آن‌ها محل کار خود را ترک کردم و به معاون خود آقای دکتر ابراهیم تهمنتی جریان را گفتم. به منزل رفتیم و مراتب را تلفنی به برادرم عطاءاله اطلاع دادم و او به منزل ما آمد و با تلفن همه فامیل را خبر کرد. دوستانم با وجودی که مطمئن بودند که تلفن ما به وسیله ساواک کنترل می‌شود از اظهار محبت خودداری نکردند. حیاط منزل مادرخیابان منصور، کوچه رامتین غرق در گل شده بود.

با وجود تضيیقات شدید ساواک، سیل دوستان و آشنایان به منزل ما روان شدند، صحنه غم‌انگیز غیرقابل توصیف زمانی بود که پدر و مادر پیرم از لاهیجان به تهران آمدند. پدرم با توکل بی‌پایان به خداوند و ایمان مذهبی قوی خود می‌گفت «هر چه خدا بخواهد. خودش داد خودش برد و خدا انتقام او را خواهد گرفت» ولی وضع مادرم فرق می‌کرد، آن چنان که

تا آخرین روزهای زندگی دمی از دیدن عکس حسن فارغ نمی‌شد. مامورین ساواک منابع خود را به منزل ماگسیل داشته بودند. نامه شماره ۳۱۱/۴۵۰ مورخ ۵۴/۱/۳۰ از اداره کل سوم (۳۱۱) ساواک به ساواک تهران جالب است:

«در باره زندانی ضدامنیتی حسن ضیاء ظریفی نامبرده بالا از جمله زندانیانی بوده که روز ۵۴/۱/۲۸ در حالی که قصد فرار از زندان را داشته مورد اصابت گلوله محافظین قرار گرفته و معدوم گردیده است. علیهذا با توجه به اینکه این موضوع در بین خانواده مشارالیه به ویژه برادرش (دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی) عکس‌العمل‌هایی را دربر خواهد داشت، ضرورت دارد به منظور آگاهی از فعل و انفعالات احتمالی در بین خانواده یاد شده اقدامات مراقبتی دقیقی به عمل آید. بدین منظور خواهشمند است دستور فرمایید به محض وصول نامه با استفاده از کلیه امکانات از جمله منابع ۱۵۸۵ و ۴۱۲۰ اقدامات مراقبتی همه جانبه معمول و از نتیجه این اداره کل را مستمراً آگاه سازند. مدیرکل اداره سوم، ثابتی مراتب به عرض تیمسار ریاست ساواک تهران رسید مقرر فرمودند فعلاً به آقایان اردیبهشتی و محمودزاده جریان اطلاع داده شود تا اقدام لازم به عمل آید. ۵۴/۱/۳۰»^۱

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، سازمان چریکهای فدایی خلق، ص ۳۱۱.



ما می خواستیم مراسم چهلم حسن را در لاهیجان برگزار کنیم. در تاریخ ۵۴/۳/۷ به شماره ۲۰/۱۱۷۲۲ هـ ۱۱ ساواک در گزارش خود می نویسد: «همسر دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی اظهار داشته چون در تهران اجازه برگزاری مراسم ترحیم را نمی دهند به منظور برگزاری چهلمین روز درگذشت حسن ضیاء ظریفی روز پنجشنبه ۵۴/۳/۸ تمام خانواده ضیاء ظریفی در شهرستان لاهیجان اجتماع نمایند.»

ساواک لاهیجان پدرم و مرا احضار کرد و تأکید کرد که از این مراسم رسمی خودداری کنیم.

روز ۵۴/۱/۳۰ سرگرد قضایی حسن آتشی در گزارش خود به دادستان ارتش درباره نه نفر می نویسد:

درباره وقایع مورخه ۵۴/۱/۳۰ الی ۵۴/۱/۳۱

محترماً به عرض می‌رساند.

در مدت نگهبانی من اتفاق قابل عرض اینکه در ساعت ۸/۳۰ مورخه ۵۴/۱/۳۰ در معیت سه نفر از ماموران کمیته ضد خرابکاری به بیمارستان ۵۰۱ ارتش عزیمت و از اجساد نه نفر به اسامی مشروحه زیر:

۱- احمد جلیل افشار

۲- حسن ضیاء ظریفی

۳- محمد چوپان زاده

۴- مشعوف کلاتری نظری

۵- عباس سورکی

۶- مصطفی جوان خوشدل

۷- کاظم ذوالانوار

۸- عزیز سمرمدی

۹- بیژن جزینی

بازدید و اجساد مزبور به وسیله پزشک قانونی (آقای دکتر حسین قربانی) و با حضور نماینده ساواک (آقای خدیوی) معاینه و کالبد شکافی به عمل آمد که مراتب عیناً صورت جلسه گردید. ضمناً زیدن یکی از اجساد به نام احمد جلیل افشار دو عدد گلوله خارج گردید که عیناً جهت استحضار به پیوست می‌باشد. اینک نه برگ اوراق معاینه از اجساد و کالبد شکافی از آنان و هم چنین یک برگ عین نمایندگی جهت استحضار و اوامر مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد.

افسر نگهبان قضایی مورخ ۵۴/۱/۳۰

سرگرد قضایی حسن آتش

امضاء ۵۴/۱/۳۱

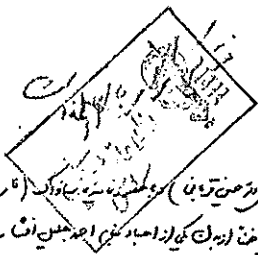
از سرور نه حسن آرمی
به: سید ارادت قهرمان

دوره: پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۴ + ۳۱ اردیبهشت

خوبه ای عزیز

دسته: کمیته حسن آرمی - اتفاق: مابین نفر اندک است - ۸۳۰ - مرتبه: ۳۰ اردیبهشت - وقت: ۳ تا ۴ روزانه در زندان
به عبارت دیگر: این آیین غمناک باز احیاء نه قریب است شکره نوی

- ۱- احمد جبین افشار
- ۲- حسن ضیاء و نظریین
- ۳- حمزه چوپان زاده
- ۴- مشرف گلزاری قلدری
- ۵- عباس سهرابی
- ۶- مسطفی جواد خوشدل
- ۷- کاظم ذوالقار
- ۸- عزیز سهرابی
- ۹- بزرگ حریف



بازدمه و احیاء غمناک در زندان (۵ روز صبح تا شب) که به لحاظ نه سینه و سینه و کلاه (۵ خنجر) سینه
کلاه شکان می آید که مراتب عیناً به هم می رسد و غم از بین می آید از احیاء بنام احمد جبین افشار روزنامه کلام خارج
گردد که کمیته استحضار به جهت می باشد

اینک که ۱/۲ می آید از احیاء کلاه شکان از زمان و همچنین کمیته سینه نه سینه جهت استحضار و اطلاع
تفصیلی به جهت تقدیم می گردد

افسر کمیته حسن آرمی سرزمین ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۴
کمیته حسن آرمی

۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

روز شنبه سی ام فروردین ماه ۱۳۵۴، ۱۹ آوریل ۱۹۷۵ روزنامه ها به
اختصار نوشتند: نه زندانی در حال فرار کشته شدند.

۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند

در صفحه ۴ ستون ۱

۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند

امروز مقامات انتظامی اعلام کرد که ۹ نفر زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند. طبق اعلام مقامات مأمور تعدادی از زندانیان ماجراجو در داخل زندان مبارکت به تحریک سایر زندانیان می‌دوند. مقامات زندان تصمیم گرفتند آنها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامیکه اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنان به زندان دیگر در حرکت بوده، زندانیان ضمن حمله به مأمورین مستقر در اتوبوس زندانیان و مجروح کردن ۲ نفر از آنها موفق می‌شوند از اتوبوس خارج شوند و مبارکت به فرار نمایند در این موقع مأمورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مأموریت مراقبت و حفاظت

از اتوبوس را پیچیده داشتند، اقدام به تیراندازی به سرف زندانیان فراری کردند و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان کشته شدند و هیچکس موفق به فرار نگردیدند.

وضع مزاجی دو نفر از مأمورین که یکی از آنها مورد اصابت گلوله سایر مأمورین قرار گرفته رضایت بخش است. اسامی زندانیان کشته شده بشرح زیر است: ۱- محمد چوپان زاده ۲- احمد جلیل انشار ۳- عزیز سرمدی ۴- بیژن جزینی ۵- حسن ضیاء ظریفی ۶- کاظم ذوالنور ۷- مصطفی جوان خوشدل ۸- مشعوف کلانتری ۹- عباس سورکی.

گزارش شماره ۶۹۹/ک مورخ ۵۴/۲/۷ ارتشبد نصیری رئیس ساواک به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح درجه دناوت و پستی دستگاه حاکم وقت را به خوبی آشکار می سازد که با وجودی که همه ارگانها از کشتار آنها به وسیله ساواک مطلع بودند چنین صحنه سازیهای مسخره‌ای را ترتیب می دهد.

از : ساواک
به : ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی

شماره : ۶۹۹/ک

درباره : فرار منجر به مرگ تعدادی زندانیان ضدامنیتی
از چندی پیش گزارشاتمی واصل می گردید که تعدادی از زندانیان ضدامنیتی در داخل زندان مبادرت به تشکیل کمونهای متحد نموده و در این کمونها مسائل تئوریک را مورد بحث قرار داده و در زمینه نحوه فعالیت های آتی پس از آزادی از زندان تبادل نظر می نمایند. با وصول گزارشات مذکور تعداد ۵۰ نفر از زندانیان ضدامنیتی که از گردانندگان تشکیلات فوق بودند به بازداشتگاه اوین و تعداد دیگری از این گونه زندانیان نیز به بازداشتگاه کمیته مشترک ضدخرابکاری منتقل گردیدند تا در زمینه چگونگی فعالیت های آنان در داخل زندان مورد تحقیق قرار گیرند.

در تاریخ ۵۴/۱/۲۸ تعدادی از زندانیان موصوف در بازداشتگاه اوین با تهیه طرح قبلی مبادرت به اعتصاب غذا و اغتشاش و نافرمانی از دستورات نگهبانان نموده که به منظور خاتمه دادن به اقدامات ماجراجویانه آنها به مسئولین بازداشتگاه مذکور اعلام شد که عناصر اصلی این گونه اقدامات را جهت انجام تحقیقات به بازداشتگاه های مختلف منتقل تا در سلول های انفرادی نگهداری

شوند و نتوانند به کارهای خلاف دست بزنند.

به همین علت تعداد یازده نفر از زندانیان ضدامنیتی که از عناصر اصلی تظاهرات و اعتصابات فوق بودند در حالی که دست‌های آن‌ها از جلو بسته و در داخل اتوبوس مخصوص حامل زندانیان قرار داشتند از بازداشتگاه اوین حرکت و اتومبیل دیگری نیز با مامورین مسلح اتومبیل موصوف را اسکورت نمود. در بین راه زندانیان مورد بحث نهبان غیرمسلح داخل اتومبیل را مضروب و سپس راننده را مجبور به توقف نموده و بدون اطلاع از این که اتومبیل دیگری آن‌ها را محافظت می‌کند از اتومبیل پیاده و در داخل بیابان متواری می‌شوند. در این هنگام مامورین محافظ که متوجه جریان شده بودند آن‌ها را محاصره و چون افراد مذکور به اخطار و تذکرات مامورین توجهی نکردند به ناچار به سوی آن‌ها تیراندازی و در نتیجه ۹ نفر از آنان به اسامی: بیژن جزنی فرزند حسین محکوم به ۱۵ سال زندان، مشعوف کلانتری نظری فرزند جعفر محکوم به ۱۰ سال زندان، عزیز سرمدی فرزند غلام محکوم به ۱۰ سال زندان، حسن ضیاء ظریفی فرزند عیسی محکوم به زندان ابد، محمد چوپان زاده فرزند احمد محکوم به هشت سال زندان، احمد جلیل افشار فرزند مظفر محکوم به ۱۰ سال زندان، عباس سورکی فرزند بمانعلی محکوم به ۱۰ سال زندان، کاظم ذوالانوار فرزند جعفر محکوم به حبس ابد و مصطفی جوان خوشدل فرزند محمود محکوم به حبس ابد مورد اصابت گلوله مامورین واقع و شش نفر از آنان در محل و سه نفر دیگر در راه اعزام به بیمارستان فوت نمودند. چهار نفر از این عده به اسامی عزیز سرمدی، محمد چوپان زاده، مشعوف کلانتری و عباس سورکی یک بار در تاریخ ۴۸/۱/۶ با تهیه

مقدمات قبلی در صدد فرار از زندان مرکزی (قصر) برآمده و حتی تا بالای پشت بام و دیوار خارجی زندان هم رفتند لیکن در آخرین لحظات مشعوف کلانتری در پشت بام دستگیر و طرح آن‌ها ناکام ماند. در همان زمان بلافاصله کمیسیونی با حضور مقامات مسئول در دفتر تیمسار دادستان ارتش تشکیل و چهار نفر مذکور و سایر اعضای هم گروه آن‌ها به بازداشتگاه‌های شهرستان‌های مختلف منتقل گردیدند. عناصر مذکور در زندان‌های جدید نیز دست از فعالیت برای فرار از زندان برنداشته و اقدام محمد چوپان زاده موضوع نامه شماره ۱۶۸۵۷/۳۱۱-۲۵/۱۱/۵۰ و مکاتبات متعدد دیگری که در زمینه اعتصاب غذا تبلیغ سایر زندانیان و برخورد با مامورین زندان از طریق این سازمان و شهربانی کشور در مورد نامبردگان به عمل آمده نشانگر، روح سرکش و تعصب‌آلود و آشتی‌ناپذیری و اقدامات مستمر آن‌ها در زمینه مبارزه با رژیم شاهنشاهی بوده است. همچنین اقرار تعدادی از متهمین دستگیر شده اخیر حاکی از ارتباط مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار با عناصر متواری گروه خرابکار به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در خارج از زندان بوده و کاظم ذوالانوار در رد کردن آدرس محل سکونت هم‌ردیف سروان شهید شهربانی علیقلی نیک طبع به گروه که به دست اعضای گروه خرابکاری چریک‌های به اصطلاح فدایی خلق ترور گردید، دخالت داشته است.

با بررسی‌هایی که به عمل آمده معلوم شد که این عده با طرح و نقشه قبلی ابتدا در صدد ایجاد بلوا و آشوب در داخل زندان‌ها برآمده و چون نقشه آن‌ها با انتقال به بازداشتگاه اوین عقیم ماند، تصمیم می‌گیرند که همان طرح را نیز در زندان جدید آزمایش

نموده و چنانچه نگهبانان جهت آرام ساختن آن‌ها به داخل زندان آمدند، نگهبانان را تسلیم و با گروگان گرفتن آن‌ها با مسئولین امر برای آزادی تعدادی از زندانیان وارد گفتگو شوند. و در صورتی که مجدداً به بازداشتگاه‌های دیگر منتقل گردیدند با توجه به اطلاعاتی که در زمینه نقل و انتقال زندانیان داشتند به نحوی مامور مراقب غیر مسلح و راننده داخل اتومبیل را از پای درآورده و متواری شده و با استفاده از قرارهای ملاقات ثابت به گروه‌های خرابکار بی‌پوندد که نقشه آن‌ها تا مرحله پایین آمدن از اتومبیل موفق، لیکن به علت عدم حسابگری در زمینه اتومبیل حامل مامورین مسلح اسکورت، به شرح فوق محاصره و معدوم شده‌اند. علیهذا با ایفاد ۸۷ برگ سوابق امر، خواهشمند است دستور فرمایید از نتیجه اقدامات و رسیدگی‌های معموله این سازمان را آگاه فرمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور- ارتشبد نصیری
دفتر

از نامه ساواک به تعداد لازم فتوکپی تهیه و در پرونده‌های انفرادی هریک از نامبردگان ضبط و سوابق واصله از ساواک در پرونده بیژن جزنی نگهداری شود. ۵۴/۲/۸

مجلس شورای ملی
 تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۰۲
 شماره ۲۳

شخصی دستور نامه
 تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۰۲
 شماره ۲۳

شخصی دستور نامه
 تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۰۲
 شماره ۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینجانب ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینجانب ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینجانب ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینجانب ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...
 و در این ...

شخصی دستور نامه

شخصی دستور نامه

شخصی دستور نامه

شخصی دستور نامه

ما نمی دانستیم که جنازه عزیزان ما را در کجا دفن کرده اند، کوشش ما برای دست یافتن اطلاع از بهشت زهرا بی نتیجه بود زیرا در میان شدیدترین اقدامات امنیتی میهن پرستان را به خاک سپردند.

روز ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ بعد از پیروزی انقلاب و سقوط رژیم خودکامه پهلوی مسئول گورستان بهشت زهرا به مرحوم مهندس احمد زیرک زاده اطلاع داد که اجساد حسن و یارانش در قطعه ۳۳ ردیف ۱۹ دفن شدند و ما آن روز عصر به زیارت قبر آن‌ها رفتیم.

حسن خود می دانست که او را زنده نخواهند گذاشت. او در مقاله چه می‌گفتم خود نوشته است :

«این مختصر را من برای آنکه بماند و شاید روزی نیاز به آن باشد که عده‌ای بدانند من چه می‌گفتم می‌نویسم، زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که از زندان‌ها یکسره روانه گورستان شوم.»

بدین سان زندگی سراپا مبارزه جوانی که از سی و شش سال عمر خود ده سال آن را در زندان‌های رژیم شاه گذرانده و برای آزادی ملت و میهنش جان خود را فدا کرده است پایان یافت.

تاریخ: ۱۳۵۴/۱/۳۰

پزشک قانونی: دکتر قربانی تشخیص پزشکی قانونی: شکستن جمجمه و آسیب مغزی در اثر برخورد با جسم سخت باز پرس: آقای سرگرد حسن آتشی

مشخصات

نام: حسن نام پدر: - شهرت: ضیاء ظریفی سن: حدود ۳۲ ساله
تاریخ معاینه: ۱۳۵۴/۱/۳۰ ساعت معاینه: ۱۱/۴ بعد از ظهر محل
معاینه: بیمارستان ۱۵۰۱ ارتش، شماره پروانه دفن: ۶۲۷۹
شماره فتوگرافی: - اعلام فوت (نوع حادثه): درگیری با مامورین

در موقع فرار از زندان محل حادثه : - محل فوت - اعلام کننده: دادستانی ارتش تاریخ فوت: ۵۴/۱/۲۹ شرح معاینه جسد: متعلق به مردی است در حدود ۳۲ سال سن که در معاینه کامل علائم خفگی و مسمومیت ندارد سوراخ ورود گلوله به قطر حدود یک سانتی متر در پهلوی راست و همچنین محل خروج آن به صورت سوراخی به قطر در حدود سه سانتی متر در پشت سمت راست کمر مشاهده می شود سائیدگی در سمت چپ نیز وجود دارد که در اثر برخورد با جسم سخت برخورد در زمان حیات ایجاد شده است از ... پوست سر باز شده خونمردگی وسیع زیرجلدی در عمق و سمت راست سر مشاهده می گردد که مربوط به زمان حیات بوده و در اثر برخورد با جسم سخت به وجود آمده است روی استخوان سر مشاهده سرشکستگی جمجمه در حدود ۱۵ سانتی متر مشاهده می گردد که در شکاف بین مخ همراه خونابه خارج می شود با توجه به مراتب فوق علت فوت شکستگی جمجمه و آسیب مغزی در سمت راست در اثر برخورد با جسم سخت تعیین و جمجمه طبق اعلام دادستانی ارتش و نماینده ساواک مقرر در فوق صادر گردید.

نماینده دادستان ارتش - سرگرد حسن آتشی ۵۴/۱/۳۰^۱

فصل دهم

بازتاب این کشتار در ایران و جهان

تنفر و انزجار از رژیم همه جا را فراگرفته بود، مقالات فراوان در روزنامه‌های بزرگ دنیا منتشر شد، اعتراضات و میتینگ‌های اعتراض‌آمیز علیه رژیم در مقابل سفارت «شاهنشاهی» در تمام شهرهای اروپا و آمریکا برپا گردید.

در ایران مردم با تنفر زایدالوصفی اقدام جنایت‌کارانه شاه را محکوم می‌کردند، همه جا مردم آشکارا رژیم شاه را محکوم به فنا می‌دانستند. شاه با این جنایت‌گور رژیم خود را کنده بود.

نامه خیلی محرمانه شماره ۶۷۴۶۰/۲۰ هـ ۲۲ مورخ ۱۷/۲/۵۴ که درباره کشته شدن ۹ نفر واکنش مردم را در این باره به خوبی نشان می‌دهد:

«موضوع کشته شدن ۹ نفر

به طور کلی از گفت و شنودهای مختلف و اظهارات مردم در محافل چنین استنباط می‌گردد که موضوع کشته شدن ۹ نفر از زندانیان در حین فرار از زندان وسیله مامورین انتظامی اثر کاملاً نامطلوب در اذهان عمومی حتی آن دسته از اشخاصی که طرفدار دولت می‌باشند ایجاد نموده و عده‌ای معتقدند دولت قبلاً آن‌ها را کشته بود و حالیه خواسته با عنوان نمودن فرار از زندان کلاه شرعی به روی آن بگذارد. ضمناً اغلب کارمندان نخست وزیری در نهارخوری سازمان از این مسئله نیز اظهار تنفر و تأسف می‌نمودند.

نظریه شنبه: اگر چه ممکن است ماهیت امر برای تعداد معدودی خصوصاً گروه‌های مخالف روشن باشد ولی چگونگی توضیح واقعه که در جراید منتشر گردید یکی از عوامل عمده‌ای بود که موجب شد اغلب مردم عادی و بدون نظر متوجه اصل قضیه بشوند و بعد این طور اظهار نظر نمایند که دولت قبلاً آنان را کشته است که توجه به افکار و اذهان عمومی حایز اهمیت و ضروری است.»^۱

فهرست مطالب

۱- مقدمه	۱-۱
۲- گزارش ملیهاست	۲-۱
۳- جرمیات شنبه	۳-۱
۴- تاریخ وقوع	۴-۱
۵- تاریخ انتشار	۵-۱
۶- تاریخ رسیدن سربرس ملک	۶-۱
۷- نقل	۷-۱
۸- ملاحظات مطالب	۸-۱

مقدمه گفته شد که در این کتاب و خاطرات مختلف و اظهارات مردم در محافل چنین اظهاراتی می‌گردد که موضوع گفته شدن و تکرار از زندان آن در این گزارش از زندان و سببه با همین انگلیسی اثر کلاماً باطلوب در آن همان موصی حتی آن دسته از افراد شیک طرفدار و ولی می‌باشد. ایجاد دوره و خطای متعده در دولت قزاق آنها را کشته برد و حالفه عواصت با عنوان نمودن گزارش از زندان کلاه همی برزده آن نگارنده. شفاً اغلب کارندان - نسبت لایری در تبهار بخوری سازمان از این مسئله نیز اظهار تشکر و تأیید می‌نمودند.

نظریه شنبه و اگر چه ممکن است ماهیت امر برای تعداد معدودی خصوصاً گروه‌های مخالف روشن باشد ولی چگونگی توضیح واقعه که در جراید منتشر گردید یکی از عوامل عمده‌ای بود که موجب شد اغلب مردم عادی و بدون نظر متوجه اصل قضیه بشوند و بعد این طور اظهار نظر نمایند که دولت قبلاً آنان را کشته است که توجه به افکار و اذهان عمومی حایز اهمیت و ضروری است.

نظریه سه شنبه و با صلیقاً توجه بنظریه شنبه موضوع ما از اهمیت دوری است نظریه چهارشنبه و در مورد تذکر قبلاً گزارش شده است.

۱۳۰۲/۱۱/۲۲

۱۳۰۲/۱۱/۲۲

۱۳۰۲/۱۱/۲۲

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، ص ۵۴

بازتاب خبر کشته شدن این ۹ نفر زندانی در بین زندانیان کم نظیر بود؛ تقریباً تمامی زندانیان قصر و قزل قلعه و زندانیان غالب شهرستانها و عادل آباد شیراز به اعتصاب غذای چند روزه دست زدند.

صفر قهرمانیان، درباره بازتاب این حادثه در زندان می گوید :

«غروب بود که روزنامه را به بند دادند. زندان ماتم سرا شد، هی پیچ پیچ کردند که چه بکنیم و چه نکنیم. نتوانستند تصمیم بگیرند. چند نفر را هم سرهنگ زمانی خواست دفترش و گفت «به بچه ها بگویند که حواسشان جمع باشد. من زندان را حکومت نظامی کرده ام، این ها داشتند فرار می کردند که کشته شدند. اگر بخواهید در اینجا حرکتی بکنید از چشم من نپنید. برای من دستور آمده که سرکوب کنم.» ما چه کار می توانستیم بکنیم. از بند دو و سه یک فریادی به گوش رسید و فوراً خاموش شد. عده ای را بردند و به خاطر آن فریاد زدند و داغان کردند ما کاری نتوانستیم بکنیم، فقط بناشد یک دقیقه سکوت بکنیم!»^۱

محمد صالحی پویا یکی از زندانیان آن زمان در خاطرات زندانش

می نویسد :

«... خبر در بند پیچید، زندانیان تصمیم گرفتند ساکت نمانند. آن روز نوبت حمام گروهی از بچه های بندهای دیگر بود که برای رفتن به حمام از حیاط بند ما می گذشتند. تصمیم گرفتم وقتی آن ها می آیند همه ما ۳۵۰ نفر یکپارچه و متحد بعنوان عزاداری برای رفقایمان بنشینیم و سکوت کنیم. سه روز هم که تلویزیون که

۱. خاطرات صفرخان، صفر قهرمانیان در گفتگو با علی اشرف درویشیان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶.

بلندگوی تبلیغاتی دستگاه بود تحریم شد. سرهنگ زمانی و سرهنگ محرری رؤسای زندان سیاسی و قصر که در سرکوب زندانیان سیاسی در سال‌های اخیر نقش مهمی بازی کرده بودند غافلگیر شدند و عکس‌العمل نشان دادند. اول شبانگاه آن روز ۱۸ نفر از زندانیان را بردند و در سخت‌ترین وضعی شکنجه دادند به طوری که بعضی از آن‌ها مهره‌های پشتشان شکسته شد.^۱

بازتاب خبر در بین دانشجویان عضو کنفدراسیون و تمام محافل سیاسی ایرانی و عفو بین‌الملل بی‌نهایت شدید بود. از میان تمام اعتراضات فراوانی که در تمام جرایم دنیا منتشر شده^۲، گزارش آقایان برنارد گوته وکیل دادگاه عالی و برتراند والت وکیل دادگستری پاریس درباره کشتار نه نفر زندانیان سیاسی را به عنوان نمونه می‌آورم:

گزارش آقایان برنارد گوته وکیل دادگاه عالی و برتراند والت وکیل دادگستری پاریس درباره اقامتشان در تهران از پنجشنبه اول مه تا جمعه نهم مه ۱۹۷۵

به دنبال انتشار خبر اعدام نه نفر زندانی سیاسی در روزنامه‌های ایران و دیگر روزنامه‌های دنیا ما با موافقت آقای برنارد لاسر رئیس کانون وکلای پاریس به ایران رفتیم تا تمام اطلاعات ممکنه را درباره واقعیت این اعمال که به ایشان گزارش شده بود جمع‌آوری کنیم.

در هنگام عزیمت خبری به جز گزارش لوموند ۲۲ آوریل ۱۹۷۵ در دست نداشتیم که: «در تاریخ و محل نامعلومی، ۹ نفر زندانی ایرانی متهم به ماجراجویی در هنگام اقدام به فرار به وسیله پلیس کشته شده‌اند».

۱. روزنامه اطلاعات، ۵۷/۱۱/۹.

۲. از مجله لوموند و نول ايسرواتور

سازمان بین‌المللی عفو نیز به نوبه خود شکنجه مکرر ۷ نفر از این ۹ زندانی را تایید کرده است. این ۷ نفر به وسیله این سازمان انتخاب شده بودند و سرنوشتشان در طول مدت زندان به دقت تعقیب شده بود. با توجه به منابع فوق این نتیجه به دست می‌آید که اعتبار گزارش رسمی دولت ایران در مورد مرگ این ۹ نفر به طور بسیار جدی مورد تردید است.

با تصدیق اینکه در موقع حرکت به ایران ما نسبت به خبر فوق تردید داشتیم ولی عزیمت ما به منظور تلاش بخصوص برای به دست آوردن اطلاعاتی به صورت عینی بود که مقامات اداری ایران می‌توانستند درباره نحوه انجام آن چه در این مورد گذشته بود در اختیار ما بگذارند.

در ایران پنجشنبه بعد از ظهر و جمعه روزهای تعطیل هستند و جمعه دوم مه توانستیم که با کنسول فرانسه ملاقات کنیم. او فقط پیشنهاد کرد که سرکنسول فرانسه در تهران را ببینیم.

فکر می‌کنیم مفید باشد که اقداماتمان را روز به روز و ساعت به ساعت شرح دهیم تا بعداً بتوانیم راحت‌تر از آن نتیجه‌گیری نماییم. شنبه ۳ مه ساعت ۹ ما به ملاقات سرکنسول سفارت فرانسه در تهران آقای بتیار رفتیم تا او را از حضور خود در تهران و هدف سفرمان آگاه سازیم. با وجود برخورد بسیار گرم شخص آقای سرکنسول سفارتخانه صریحاً گفت: که سفارت فرانسه در هیچ موردی نمی‌تواند کمکی به ما موریت ما بکند.

در ساعت ده و نیم به وسیله تلفن قرار ملاقاتی با دکتر عبده رئیس سابق نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و رئیس فعلی سازمان مرکزی بانک‌ها گذاشتیم. این قرار برای یکشنبه چهارم مه ساعت ۹

صبح گذاشته شد.

نزدیک ظهر ساعت یازده و نیم برای ملاقات آقای جلالی رئیس کانون وکلا به مقر وزارت دادگستری رفتیم. این ملاقات برای ما خاطره بسیار بدی به جای گذاشت. ابتدا ایشان ما را به عنوان همکاران فرانسوی به گرمی پذیرفتند ولی پس از دانستن دلایل مسافرت ما چهره‌شان عوض شد و ما فقط یک جواب از ایشان شنیدیم: بنویسید جوابش را خواهم داد.

در ضمیمه این گزارش متن نامه‌ای که برای آقای جلالی رئیس کانون وکلا فرستاده‌ایم اضافه شده است. دست آخر ما وقتی دیدیم از ایشان حتی یک جمله درباره این وقایع نمی‌توانیم بیرون بکشیم پرسیدیم حتی اگر شما احتیاج به کسب اطلاعات بخصوص برای جواب دقیق دارید آیا لااقل به عنوان رئیس کانون وکلا و یک وکیل احساس شخصی در این مورد ندارید؟ جواب یکسان بود: بنویسید جوابش را خواهم داد.

با وجود این توانستیم یک پاسخ از جلالی رئیس کانون وکلا در جواب این سؤال بگیریم که بنا بر سروصدایی که می‌شنویم، آیا وکلای ایرانی در موارد بخصوص گرفتاری‌هایی را در انجام وظیفه خود تحمل نمی‌کنند؟ و ایشان جواب دادند به هیچ وجه!

ما پلافاصله به دیدن رئیس دیوان عالی آقای دکتر یگانه رفتیم. او از ما دلیل ملاقات را پرسید و وقتی که شرح دادیم از ما به علت گرفتاری بسیار عذر خواست و برای دوشنبه ۵ مه در ساعت ۹ قرار ملاقاتی معین کرد. در ساعت سه و نیم به مرکز جامعه حقوق بشر رفتیم تا قرار ملاقاتی با دبیرکل آن دکتر عالیخانی بگیریم ولی در آن جا نبود.

یکشنبه چهارم مه ساعت ۹ ملاقات با دکتر عبده. این همکار قدیمی ما را با محبت بسیار پذیرفت و مانند دیگران هدف ملاقات را پرسید. او بارها تاکید کرد که در موقع این اعمال در ایران نبوده است و نمی‌تواند هیچ توضیحی در این مورد بدهد. و افزود که به سه دلیل نمی‌تواند در گزارش رسمی دولت ایران راجع به اقدام به فرار زندانیان شک داشته باشد.

۱- به عنوان یک حقوق دان در صورت نبودن دلیلی بر ضد این مطلب، آن را تایید می‌کند.

۲- اگر می‌خواستند ممکن بود به راه‌های متعدد دیگر خود را از شر آن‌ها راحت کنند مثلاً می‌توانستند آن‌ها را محکوم به مرگ کنند و این محکومیت برای توطئه بر ضد امنیت کشور ممکن است. اضافه کرد که چه فایده دارد که این‌گونه آن‌ها را از بین ببرند؟

۳- قتل عام مردم عادت این رژیم نیست.

در جواب سؤالی که درباره تغییر عقیده بعضی زندانیان آزاد شده که در تلویزیون از روش قبلی خود انتقاد کرده‌اند، آقای عبده گفت که هیچ‌گونه فشاری بر آن‌ها وارد نیامده است. برای مثال از یک زندانی که انتقاد از خود کرده بود، نشان آورد که مدت یک ساعت با صداقت کامل حرف زده است و این نمی‌توانست مصنوعی باشد.

برای او طبیعی بود که افراد عقایدشان را تغییر دهند و گوشزد کرد که شاه می‌تواند بزرگوار باشد و اجازه بدهد محکومین گذشته که به رژیم پیوسته‌اند مقامات مهم را اشغال کنند.

ساعت ۱۰ کوشش بیهوده‌ای در دفتر حقوق بشر برای دیدن دکتر عالیخانی به عمل آمد، که گفتند: ایشان در تهران نیستند. قائم مقام او دکتر حداد در آنجا بود.

ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه به وزارت کشور رفتیم از ما خواستند که بعد از ظهر تلفن بزنیم.

ساعت ۱۱ به مقر نخست وزیری رفتیم تا قرار ملاقات با نخست وزیر بگیریم. پس از اینکه یکبار دیگر دلیل حضور ما را پرسیدند؛ گفتند: که گرفتاری‌های فعلی نخست وزیر بسیار زیاد است و تلفنی با ما تماس خواهند گرفت تا در جریان امکانات آقای هویدا باشیم. ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه به کاخ وزارت دادگستری برگشتیم تا با دادستان کل دیوان تمیز ملاقات کنیم. در آنجا دلیل ملاقات را می‌دانستند و لذا آقای صنیع جو با ما ملاقات نمود. ایشان تا آنجا که ما فهمیدیم قاضی دادگاه بود و به ما پیشنهاد کرد که به دادستان کل نظامی مراجعه کنیم. از کاخ وزارت دادگستری به دکتر وفایی، منشی وزیر دادگستری تلفن زدیم او نیز پیشنهاد کرد که تیمسار بهزادی دادستان کل نظامی را ببینیم؛ که تنها مرجع آگاه از وقایعی است که به خاطر آن به ایران آمده‌ایم.

ساعت یک بعد از ظهر به وسیله تلفن با دکتر حداد قائم مقام دبیر کل حقوق بشر ایران و معاون یک بانک بزرگ، قرار ملاقات گذاشتیم. اولین اظهار ایشان هم این بود که او هم در موقع این وقایع در خارج بوده است و در آنجا از جریان حادثه چیزهایی شنیده است حادثه‌ای که به نظرش کاملاً موجه می‌آید. او فکر می‌کرد که وزارت دادگستری باید تحقیقی در این باره کرده باشد. دفتر حقوق بشر ایران دخالتی نکرده است زیرا هیچ شکایتی از طرف خانواده زندانیان و یا دوستانشان به عمل نیامده است. او اضافه کرد که دفتر به جز در موارد شکایات، دخالتی نمی‌کند خصوصاً بدون بودجه خصوصی با امکانات مادی ضعیفی که در اختیار دارد. او گفت که

اگر حکومت می‌خواست این زندانیان را از بین ببرد راه‌های دیگری را می‌توانست انتخاب نماید. او همچنین اظهار داشت که این واقعیت که این زندانیان بخش زیادی از محکومیت خود را در زندان گذرانده بودند دلیل آن نمی‌شود که نمی‌خواستند فرار کنند و مثال آن زندانی را گفت که ۸ روز به آخر زندانش مانده بود و علیه نگهبانانش اقدام به حمله کرده است.

به او گفتیم که برای خانواده زندانیان خطرناک خواهد بود اگر بخواهند علیه اعلام رسمی دولت شکایتی به شما بکنند. در جواب گفت البته اتهام نادرست بودن مطالب نیز بسیار خطرناک است و خود گناه دیگری محسوب می‌شود.

ما واقعاً مات و مبهوت بودیم از اینکه این شخص نمی‌خواهد قبول کند که این ۹ نفر زندانیان سیاسی بوده‌اند. او حتی خبر اعتصاب غذایی که در دو سه روز گذشته در زندان قصر در جریان بوده نشنیده بود. بعد از این مطالبی که گفت و شنود شد، او شروع کرد به یک سری درس اخلاق دادن به ما و این که با توجه به توسعه اقتصادی که در ایران در جریان تکوین است روش دموکراسی در ایران آن طور که ما می‌شناسیم نمی‌تواند باشد. ما در این لحظه به او گفتیم که ما میل داریم در مراجعت به فرانسه اعلام داریم که جمعیت حقوق بشر در ایران در مورد وقایع مورد بحث تحقیق و اطلاعات دولتی را کنترل نموده و اعلام می‌دارد که نظر دولتی را براساس چنان تحقیق‌هایی نمی‌توان مورد شبهه قرار داد. در اینجا او اعصاب خود را از دست داد و ناگهان و بدون کوچک‌ترین رابطه‌ای با مسائل، سؤال کرد چه کسی به ما پول می‌دهد؟

بعد از آنچه که گذشت ما از آنجا خارج شدیم در حالی که او

می‌گفت متأسف است از این که قهوه‌ای که برای ما سفارش داده است ما به عمد، قبول نکردیم که بیاشامیم. ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه به دادستانی نظامی رفتیم که در محل، با سرلشکر بهزادی قرار ملاقات بگیریم. با تلفن به ما اطلاع داد که فقط بنا بر سفارش وزارت اطلاعات ما را خواهد پذیرفت. دوشنبه پنجم مه ساعت ۸/۳۰ یک تلاش دیگر برای گرفتن وقت ملاقات با وزیر کشور، که به ما گفتند: بعد از ساعت ۳ بعد از ظهر تلفن کنید.

ساعت ۹ صبح بنا به وقت ملاقاتی که با دکتر یگانه رئیس دیوان کشور داشتیم به ملاقات او رفتیم. این بار حتی او به خود زحمت صحبت با ما را هم نداد و توسط دیگران که به شدت متشنج بودند و غیردوستانه، اعلام داشت که باید به دیدار سرلشکر بهزادی برویم. در ساعت ۱۰/۳۰، بعد از تفحص فراوان، وزارت اطلاعات را یافتیم و به آنجا رفتیم و متوجه شدیم که منتظر ما هستند. شخصی که ما را ملاقات کرد مطابق معمول علت حضور ما را پرسید و سپس اعلام داشت که وزارت اطلاعات فقط اطلاعات را به روزنامه‌نگاران می‌دهد. و حال که ما وکیل دعاوی هستیم باید به وزارت خارجه مراجعه کنیم تا از آن طریق اجازه و ملاقات با سرلشکر بهزادی را به ما بدهند.

در ساعت ۱۱ به وزارت خارجه رفتیم و آقای والاتبار ما را ملاقات کرد. او گفت که البته تقاضای شما را با نظر مساعد خودم به وزارت اطلاعات خواهم فرستاد ولی این کار در حدود ده روز طول خواهد کشید. بعد از اصرار ما که بهتر است قدری کارها را سریع‌تر انجام دهد، قول داد که به آقای دکتر فرهمندی مدیرکل اطلاعات و

مقام مسئول در وزارت اطلاعات تلفن خواهد کرد و نامه را نیز همان روز ارسال خواهد داشت.

ساعت ۱۵/۳۰ دقیقه، بار دیگر به وزارت کشور تلفن کردیم و بدون نتیجه. سپس به نخست وزیری تلفن کردیم و گفتند که روز بعد ساعت ۱۰ صبح تلفن کنیم.

سه شنبه دهم مه ساعت ۱۰ به نخست وزیر تلفن کردیم که بلکه وعده ملاقاتی از نخست وزیر بگیریم. آنجا به ما گفتند که این امر غیرممکن است، و علت را نیز کارهای بسیار زیاد نخست وزیر اعلام کردند و اضافه کردند که البته اگر به طور غیرعادی وقتی پیدا شد به ما تلفن خواهند کرد.

یک بار دیگر برای ملاقات وزیر کشور اقدام شد و باز هم بدون نتیجه. در اینجا بر ما معلوم گشت که غیرممکن است که بتوان مسئولی را از میان دولتیان یافت که بخواهد کوچک‌ترین توضیح و یا تصریحی در مورد حوادثی که ما به خاطر آن به آنجا رفته بودیم به ما بدهد.

در شرایطی این چنین، ما به هر حال توانستیم توضیحات و تصریحاتی از ایرانیان و نمایندگان روزنامه‌ها کسب نماییم که البته از ذکر نام آن‌ها بنا به ملاحظات امنیتی معذوریم.

ما در اینجا با صداقت کامل اعلام می‌داریم که توضیحاتی که به ما داده شده است خصوصاً توسط اشخاص با شرافت و معتقد بوده است. ولی همچنین ما خود نتوانستیم شخصاً محدوده‌های این اطلاعات را دریابیم و این بدان علت بود که در صورت سعی در ملاقات با خانواده زندانیان سیاسی، از لحاظ امنیتی برای آنها خطرات زیاد دربر می‌داشت.

به نظر مسلم می‌رسد، که برخلاف ادعاهای رسمی، شکنجه همچنان در زندان‌های ایران خصوصاً زندان کمیته رایج است. به نظر می‌رسد که این زندان مخصوص شکنجه است و هر روز زندانیانی از زندان‌های قصر و اوین برای شکنجه به زندان کمیته فرستاده می‌شوند. این شکنجه به طور مداوم بعد از محکومیت نیز انجام می‌گیرد، بدان جهت که یا اطلاعات جدیدی از زندانی کسب گردد و یا زندانی به رژیم بپیوندد.

این پیوستگی‌ها به رژیم، به طور رسمی با ظاهر شدن زندانی در روی پرده تلویزیون و اعلام اینکه به اشتباهات خود پی برده است صورت می‌گیرد. برای آنکه کسی که توسط ساواک (پلیس سیاسی رژیم ایران) مورد تعقیب است خود را بلافاصله معرفی نماید فشار بسیار به خانواده او وارد می‌آورند که تا حد زندانی کردن افراد خانواده ادامه دارد. در یک مورد حتی زندانی کردن یک بچه سه ساله نیز عنوان گردیده است.

ما نام ۹ زندانی که اعدام شده‌اند در ذیل می‌آوریم:

- ۱- جزئی: محکوم به ۱۵ سال زندان. بعد از ۷ سال زندان اعدام گردیده است او دکتر در فلسفه بوده و ۳۵ سال داشته است.
- ۲- ظریفی: لیسانس حقوق و وکیل دوره آزمایشی بوده است. او به ده سال زندان محکوم گردیده و پس از سه سال یک محاکمه دیگر تشکیل گردید که او را به اتهام آن که گروهی خرابکار را از سلول زندان خود هدایت می‌کرده است به اعدام محکوم کردند. حکم اعدام او توسط دادگاه تجدید نظر به حبس ابد مبدل گردید ولی او نیز پس از ۷ سال اعدام شد.

۳- سرمدی: دانشجو، به ده سال زندان محکوم گردیده بود و او نیز

پس از ۷ سال اعدام شد.

۴- سورکی: دانشجو به ده سال زندان محکوم گردیده بود و او نیز پس از ۷ سال اعدام شد.

۵- کلاتری: دانشجو به ده سال زندان محکوم گردیده بود. او نیز پس از ۷ سال اعدام شد.

۶- چوپان زاده: دانشجو به ۷ سال زندان محکوم گردیده بود و بنابراین دو ماه قبل از آزادی‌اش اعدام شد.

۷- جلیل افشار: دانشجو

۸- ذوالانوار: دانشجو

۹- جوان خوشدل

در مورد سه نام آخری ما نتوانستیم تصریحی در مورد مدت زندان و محکومیت آنها و اینکه چه مدت از این محکومیت را قبل از اعدامشان در زندان گذرانده‌اند بدست آوریم.

اطلاعاتی که به ما داده شده است حاکی از آن است که این زندانیان تا روز ۵ مارس ۱۹۷۵ یعنی آخرین روزی که خانواده آنها امکان دیدار آنها را داشته‌اند، در زندان قصر بوده‌اند. بعد از آن در جواب خانواده زندانیان که برای دیدارشان به زندان رفته بودند، گفته‌اند که ملاقات امکان پذیر نیست.

دو سه روز قبل از عید نوروز (۲۱ مارس ۱۹۷۵) به اعضاء خانواده زندانیان گفته شده است که ملاقات بعد از تعطیلات نوروز امکان‌پذیر خواهد بود. یعنی در فاصله ۱۵ روز بعد از آن.

سه هفته پس از آن که خانواده زندانیان تظاهراتی کردند تا بتوانند حق ملاقات با زندانیان را بگیرند روزنامه‌های ایران اعلام داشتند که ۹ نفر زندانی که می‌خواستند در موقع تعمیر زندان فرار کنند،

کشته شدند. بعد از اعلام این خبر اعتصاب غذایی به مدت سه تا چهار روز با شرکت سه تا چهار هزار نفر در زندان قصر انجام گردید. خبر این اعتصاب غذا هرگز توسط مقامات رسمی اعلام نگردید و روزنامه‌های ایران نیز راجع به آن حرفی نزدند.

این مطلب از آن جهت معلوم شد که وقتی که خانواده زندانیان مطابق سنت برای بردن غذا و لباس به زندان قصر مراجعه کردند، جواب شنیدند که دریافت غذا امکان پذیر نیست زیرا زندانیان در حال اعتصاب غذا هستند.

به نظر می‌رسد که علت این اعتصاب غذا آن بوده که زندانیان احساس می‌کردند که خود روزی به سرنوشت آن ۹ نفر دچار خواهند شد.

بنابراین دو نظریه موجود است.

یکی نظر رسمی که می‌گوید: این زندانیان در حالی که سعی می‌کردند فرار کنند کشته شده‌اند.

دیگری آنکه این زندانیان بی‌رحمانه و بی‌دلیل و فقط به علت مخالفت خود با رژیم به قتل رسیده‌اند.

سکوت دولتی که ما در ایران با آن مواجه بودیم همچنین اطلاعاتی که از منابع مختلف بدست آوردیم برای ما مسلم می‌نماید که نظریه رسمی دولتی جدی نمی‌تواند باشد.

به نظر می‌رسد که اگر نظر دولتی درست می‌بود به ما امکان می‌دادند که سرلشکر بهزادی را که قاعدتاً باید تمامی اطلاعات را در مورد این حوادث می‌داشت ملاقات می‌کردیم. مصالح دولت ایران ایجاب می‌نمود که به همه سؤالاتی که می‌شود توضیح دهد، البته اگر چیزی برای مخفی کردن نداشت.

بسیار باعث تعجب است که ۹ نفر در حال فرار مورد هدف قرار گیرند و همه کشته شوند و حتی یک نفر از آن‌ها زخمی نگردد. همچنان باعث تعجب است که عده‌ای که مدت بسیاری از محکومیت خود را در زندان گذرانده‌اند چنین ریسکی برای فرار بنمایند. بخصوص در مورد چوپان زاده که فقط دو ماه به آزادیش مانده بود، چگونه می‌توان قبول کرد که او ریسک فرار از زندان را قبول کند. همچنین کاملاً غیر عادی است که اعلام چنین خبری بعد از آن باشد که خانواده زندانیان فشار آوردند که به ملاقات زندانیان روند. نامه‌ای که ما به رئیس کانون وکلای تهران نوشتیم طبعاً بسیار سرد و خشک به نظر می‌رسد. ما خصوصاً از عکس‌العمل آقای جلالی متحیر شدیم. عکس‌العملی که غیر از آن از یک وکیل، آن هم رئیس کانون وکلای تهران، انتظار می‌رفت. ما مطلع شدیم که عکس‌العمل او ناشی از آن است که او در شرایط فعلی به وکلای دادگستری ایران فشار می‌آورد تا به حزب رستاخیز ایران بپیوندند. به جز دکتر حداد معاون دبیرکل کمیته حقوق بشر در ایران، هیچ ایرانی و خارجی منکر وجود زندانیان سیاسی در ایران نیست. براساس آنچه آمد، این طور می‌توان نتیجه گرفت که این افراد بخاطر عقاید سیاسی خود و مخالفت با رژیم کشته شده‌اند. و بین اینکه آنها زیر شکنجه، آن طور که سازمان بین‌المللی عفو اعلام داشته است و یا فقط به خاطر آنکه قبول نکردند به رژیم بپیوندند، بی‌رحمانه اعدام شده‌اند هیچ‌گونه تفاوتی نمی‌تواند وجود داشته باشد.»^۱

۱. گزارش نظار بین‌المللی، کشتار ۹ نفر از زندانیان سیاسی، نهضت آزادی ایران خارج از کشور، مرداد ۱۳۵۴، اسناد و مدارک شماره ۳۳.

Iran : sept condamnés à mort de plus

■ En mars 1971, treize militants iraniens sont jugés pour atteinte à la sûreté de l'Etat et complot contre le régime monarchiste, condamnés à mort et exécutés, secrètement : ce n'est qu'une semaine après leur mort qu'on apprend que leur procès a eu lieu et que sont divulgués leurs noms.

Aujourd'hui, sept autres militants viennent d'être condamnés à mort. Parmi

eux : MM. Djanazi et Zarifi qui, arrêtés en 1969, avaient été condamnés à quinze et dix ans de prison. Il y a deux mois, M. Zarifi avait été transféré de la prison de Racht où il purgeait sa peine, à celle de Téhéran où la Savak, la redoutable police politique iranienne, mène ses interrogatoires « poussés ». Au moment de ce transfert, la Savak avait averti la famille de M. Zarifi que si celui-ci, après « traitement », ne se décidait pas à renoncer à ses opinions politiques, à renier son action passée et à faire l'éloge du régime actuel, il serait condamné à mort — ce qui est arrivé — et exécuté — ce qui menace dangereusement. En effet, l'opposition au régime ne cessant de s'aggraver, celui-ci, qui prépare les festivités du 2500^e anniversaire de l'Empire, veut à tout prix la mater et la répression s'accroît tous les jours.

La Confédération nationale des étudiants iraniens demande à toutes les organisations démocratiques et à tous les hommes soucieux de justice d'intervenir, par tous les moyens dont ils peuvent disposer, pour empêcher qu'aient lieu ces sept nouvelles exécutions.

*Informations recueillies par
Nicolas Brimo, Alain
Chouffan, Verene Colombani,
Guy Dumar, F.-O. Giesbert,
Jean Geoffroy, Christian Hébert,
Katie D. Kaupp, Jean Moreau.*

روزنامه های جهان بخصوص روزنامه های فرانسوی مانند لوموند - نوول اسپرواتور دربارۀ

شکستۀ زندانیان مطالب زیادی نوشته اند. این مطلب در نوول اسپرواتور شماره ۳۴۵ ژوئن

۱۹۷۱ درج شده بود.

فصل یازدهم

سقوط رژیم پهلوی و اعتراف جنایتکاران

با پیروزی انقلاب اسلامی گروه کثیری از جنایتکاران و شکنجه‌گران موفق به فرار شدند و تعدادی از آنها از جمله بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی، شکنجه‌گر ساواک و سربازجوی آن سازمان مخوف و سرپرست زندان سیاسی اوین به دام عدالت افتاد.

در یک مصاحبه تلویزیونی در شب اول خرداد ۱۳۵۸ اعترافات تکان‌دهنده او چهره رژیم شیطانی شاه را آشکار ساخت. داستان محاکمه و اعترافات او در دادگاه انقلاب اسلامی می‌تواند درس عبرتی برای همه شکنجه‌گران تاریخ در جهان باشد.

او ابتدا درباره چگونگی تشکیل «کمیته ضدخرابکاری» توضیح

داد:

کمیته ضد خرابکاری ساواک - شهربانی به دنبال درگیری‌هایی که در سال ۱۳۴۹ بین کمیته‌های شهربانی و ساواک که به طور جداگانه علیه مبارزان عمل می‌کردند روی داد در سال ۱۳۵۰ به وجود آمد. در آن زمان ناصر مقدم مدیرکل اداره سوم ساواک بود و به دستور شاه این کمیته بوجود آمد تا ساواک با همکاری شهربانی - ارتش و ژاندارمری بتواند اغتشاش در دانشگاه‌ها را خنثی کند.

وی گفت عطارپور معروف به دکتر حسین زاده و عضدی زیر نظر ثابتی و ناصر مقدم بعد از آنکه فرسیو به وسیله گروه‌های مبارز ترور شد و پاسگاه کلاتری قلهک مورد حمله مردان مسلح قرار گرفت، شالوده کمیته ضدخرابکاری را با الگوبرداری از کمیته‌های مشابه که در امریکای لاتین وجود دارد بنیان نهادند.

سربازجوی ساواک بهمن نادری‌پور در محاکمه خود در دادگاه انقلاب اسلامی ماجرای قتل عام مبارزان از جمله گروه نه نفری جزئی - ظریفی را چنین شرح می‌دهد:

«بعد از ترور رضا زندی‌پور رئیس کمیته شهرداری و راننده‌اش در اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری یک روز در هفتم فروردین ۵۴ محمد حسن ناصری معروف به عضدی مرا به اتاق خود خواست و گفت قرار است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات باشید، پرسیدم چیست گفت فضولی نکنید. من به اتاق خودم رفتم و موضوع را فراموش کردم.

در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین^۱ رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم در آن موقع سرهنگ وزیرری رئیس زندان اوین بود و تأکید کرد که این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت ناهار را در رستوران هتل امریکا واقع در خیابان تخت جمشید حاضر شوم. کاظم ذوالانوار به بازداشتگاه با یک نامه فرستاده شد. ساعت ۲/۵ به رستوران رسیدم رضا عطارپور، محمد حسن ناصری، پرویز بهمن فرزند معروف به دکتر جوان، سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک، ناصر نودری معروف به رسولی و محمد علی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند. ترکیب افراد برای صرف غذا با هم

۱. در گزارش رسمی ارتشبد نصیری به شماره ۶۹۹/ک به ریاست دادرسی ارتش روز ۵۴/۱/۲۸ نوشته شده است. ر.ک. صفحه ۱۶۳ همین کتاب.

جور در نمی‌آمد. مشغول کوفت کردن ناهار بودیم که عطاریور گفت آن عملیاتی را که قرار بود الان موقع آن است و جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته و باید همان طور که آن‌ها در دادگاه‌های انقلابی خود وقت و بی‌وقت تصمیم به ترور می‌گیرند ما هم چند نفر از اعضای این سازمان‌ها را بکشیم و من ماتم برده بود.

عطاریور ادامه داد که شعبانی (حسینی) و رسولی که اسم حقیقی او ناصر نوذری است زندانیان را از زندان اوین تحویل می‌گیرند و ما هم در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم. رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیم ساعت به سوی قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم. رسولی و حسینی زندانیان را تحویل گرفته و سرهنگ وزیری در حالی که لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان با راهنمایی او و به دنبال مینی‌بوس حامل زندانیان به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرهنگ وزیری با بی‌سیم گفت هیچ کس اجازه ندارد تا دستور ندهم بالا بیاید و سربازی را که در آنجا پاس می‌داد مرخص کرد.

زندانیان را پیاده کرده به ردیف روی زمین نشانندند در حالی که دست‌ها و چشمانشان بسته بود. سپس رضا عطاریور فاتحانه پا پیش گذاشته و گفت همان طور که شما و رفقای شما در دادگاه‌های انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می‌کنید ما هم شما را محکوم کرده و می‌خواهیم حکم را اجرا کنیم. بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل شدیداً اعتراض

کردند. اولین کسی که رگبار مسلسل یوزی را به سوی آن‌ها بست سرهنگ وزیری بود و از آنجایی که گفتند همه باید شلیک کنند همه شلیک کردند. من نفر چهارم یا پنجم بودم که شلیک کردم. (تشنج شدید در دادگاه).

تهرانی گفت دو تن از این شهدا مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار عضو سازمان مجاهدان خلق و بقیه اعضاء گروه سیاهکل و چریک‌ها بودند. شهدا دست‌هایشان و چشمانشان بسته شده بود و روی زمین نشسته بودند، اگر شما به ما و سایرین فرصت می‌دهید آن‌ها هیچ فرصتی به آن‌ها ندادند هیچ فرصت و همین‌طور رگبار بستند و بعد سعدی جلیل اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد و او یکی از کسانی بود که متخصص انفجار بمب در دنیا بودند.

رئیس دادگاه پرسید شما در شلیک تیر خلاص شرکت نکردید، تهرانی پاسخ داد نمی‌دانم متهم اسامی گروه نه نفری را به این شرح بیان کرد:

بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، مصطفی خوشدل، کاظم ذوالانوار، عزیز سرمدی، چوپان زاده، مشعوف کلانتری، جلیل افشار و عباس سورکی.

من و رسولی چشم‌بند و دستبندهای شهدا را سوزاندم و اجساد را داخل مینی‌بوس گذاشتیم و حسینی و رسولی جنازه شهدا را به بیمارستان شماره ۵۰۱ ارتش بردند و پزشکی قانونی آقای دکتر قربانی از اجساد بازدید کرد و اجازه دفن صادر شد.^۱

۱. روزنامه اطلاعات، اول خرداد ۱۳۵۸، شماره ۱۵۸۶۰.



بهمن نادری پور ، معروف به «تهرانی» ، شکنجه گر معروف و سربازجوی ساواک.
این عکس ، پس از دستگیری تهرانی، از وی گرفته شده است. او برای آنکه شناسایی
نشود، ریش انبوهی گذاشته بود.



فصل دوازدهم

اعلام جرم خانواده‌های زندانیان سیاسی

علیه رژیم پهلوی

در یکی از روزهای بهمن ۱۳۵۸ جناب آقای حسن کریمی‌پور قاضی دادگستری که در آن زمان به عنوان دادستان تهران انجام وظیفه می‌کرد به من تلفن کرد و درخواست کرد که به دیدن او به کاخ دادگستری بروم. آقای کریمی از بستگان نزدیک ما و در جریان همه وقایع زندگی ما بود، بخصوص در جریان شهادت حسن او و خانواده‌اش ابراز همدردی فراوانی کردند. آقای کریمی‌پور به من گفت «گروهی از طرف سازمان ملل برای رسیدگی به فجایع دوران شاه به ایران خواهند آمد و اسناد محکمه‌پسندی لازم است که به آن‌ها ارائه شود. بخصوص کشتار نه تن از زندانیان سیاسی می‌تواند پرونده‌ای بسیار محکم در محافل قضایی بین‌المللی جنایت‌های شاه را مشخص کند و از من خواست که به اتفاق ایشان به دیدن آیت‌اله بهشتی که در آن زمان ریاست سازمان قضایی را به عهده داشته برویم. این ملاقات در همان روز دست داد و آقای کریمی‌پور مرا معرفی کردند و از سوابق مبارزاتی من در دوران دانشگاه گفتند. مرحوم دکتر بهشتی فرمودند از شما می‌خواهم که تمام کار خود را بر زمین بگذارید و با مراجعه به همه مراجع مانند بیمارستان ۵۰۱ ارتش، پزشکی قانونی، سازمان اطلاعات و نظایر آن و همچنین جمع‌آوری

خانواده‌های کشته شدگان پرونده‌ای قابل ارائه به گروه بین‌المللی اعزامی از طرف سازمان ملل تهیه کنید. بعد به آقای کریمی‌پور دستور دادند که بازپرسی در معیت من تعیین شود که از نظر قضایی همکاری کند، دوست من آقای یوسف مصلائی معاون دادستان بودند ایشان آقای پیروزی بازپرس شعبه ۳۸ دادرسی عمومی تهران را برای این کار معرفی کردند. و ایشان نامه‌های معرفی لازم را برای ارائه به مراکز مختلف به من دادند. با دستور بازپرس محترم من تا آنجا که ممکن بود سوابق لازم را تهیه و غالب خانواده‌های زندانیان را جمع و تصمیم کلی گرفتم حتی از طرف سازمان تلویزیون فیلمی از جمع خانوادگی شهدا تهیه شد که لابد در آرشیو آن سازمان موجود است.

این دستور بازپرس شعبه ۳۸ آقای پیروزی است که از طرف دادستان به همراه من مامور تهیه مدارک شده بود.

«ریاست بیمارستان ۵۰۱/ارتش

خواهشمند است دستور فرمایید سوابق بالینی معالجات آقای حسن ضیاء ظریفی فرزند عیسی را که به وسیله مامورین ساواک و شهربانی شکنجه و از تاریخ ۲۸/۱۱/۴۶ جهت معالجه در آن بیمارستان بستری گردید به منظور بررسی به وسیله حامل به این شعبه ارسال نمایید. بازپرس شعبه ۳۸ دادرسی عمومی تهران
پیروزی»

تاریخ ۱۳۵۷/۴/۲۹
شماره ۱۸۷۳۵۴۴۷
پوست



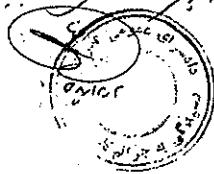
شماره:

از:

موضوع:

رای هیات ۵۰۱

خواهشمند است دستور فرمایید مراتب این رای را به هیات محترم مجلس شورای
فرزندی عیسی را در زندان بازرسی بازداشت کرده است که در تاریخ
۱۳۵۷/۱۱/۱۱ جهت نامزدی در زندان بازرسی تهران قرار گرفته است
برسد حاصل این شکایت را به هیات محترم اعلام نماید و در صورت لزوم اقدامات
مستوفی را به عمل آورد.



متأسفانه سوابق معالجاتی حسن در بیمارستان ۵۰۱ را دقیقاً نتوانستند
پیدا کنند و به من بدهند.

از دادستانی ارتش جمهوری اسلامی ایران

به آقای بازرس شعبه ۳۸ دادسرای عمومی تهران

موضوع آقای حسن ضیاء ظریفی فرزند عیسی

برابر سوابق موجود نامبرده به اتهام بهم زدن اساس حکومت به

موجب رای قطعی شماره ۴۷۰ مورخه ۱۳۵۰/۴/۲۹ به اعدام

محکوم و سپس با یک درجه تخفیف به حبس دائم تبدیل گردیده

است.

دادستان ارتش جمهوری اسلامی ایران - سرهنگ قضایی علی
بروجردیان

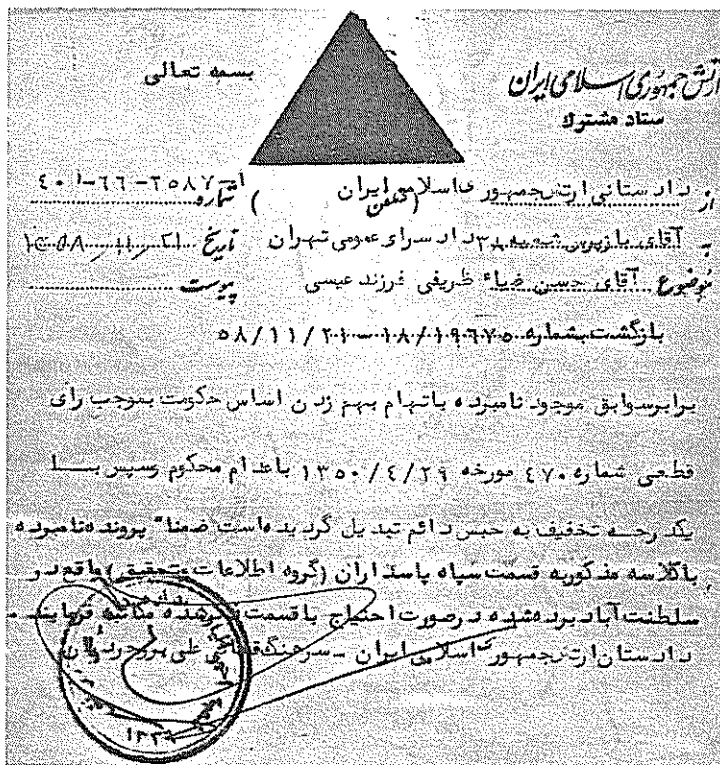


از دادستانی ارتش جمهوری اسلامی ایران
به آقای بازرگان شعبه ۳۸ ادسرای عمومی تهران
موضوع آقای حسن ضیاء ظریفی فرزند عیسی
بازگشت به شماره ۵۸/۱۱/۲۱-۱۸/۱۹۶۷۵

اعلام جرم خانواده‌ها علیه رژیم پهلوی / ۱۹۷

برابر سوابق موجود نامبرده به اتهام بهم زدن اساس حکومت به موجب رای قطعی شماره ۴۷۰ مورخه ۱۳۵۰/۴/۲۹ به اعدام محکوم و سپس با یک درجه تخفیف به حبس دائم تبدیل گردیده است. ضمناً پرونده نامبرده با کلاسه مذکور به قسمت سپاه پاسداران (گروه اطلاعات و تحقیق) واقع در سلطنت آباد برده شده در صورت احتیاج با قسمت ذکر شده مکاتبه فرمایند.

دادستان ارتش جمهوری اسلامی ایران - سرهنگ قضایی علی بروجردیان



دو اعلام جرم جداگانه یکی از طرف پدر و مادرم و دیگری از طرف من تهیه گردید و به زبان فرانسه و انگلیسی ترجمه و در تاریخ هشتم اسفند ۱۳۵۸ به دفتر ریاست جمهوری اسلامی ایران تقدیم گردید.

«هشتم اسفند ۱۳۵۸»

دفتر ریاست جمهوری اسلامی ایران

احتراماً به پیوست سه نسخه انگلیسی شکایت اینجانب در رابطه با شهادت برادرم مرحوم حسن ضیاء ظریفی را تقدیم می‌دارم. استدعا دارم که این شکایت به کمیسیون بین‌المللی مامور از طرف سازمان ملل متحد ارسال شود.

با تقدیم احترام

دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی»

ZARIFI MEDICAL LABORATORIES
16 GHAVANI Ave. (AMIR - AKRAM), TEHRAN
Tel.: 64225 (Area Code : 021)

آزمایشگاه ظریفی
چهارراه امیراکرم، خیابان آذین
جنب مرکز تلفن دانشگاه شماره ۱۰۹
تلفن ۶۹۸۲۲۵

دفتر ریاست جمهوری اسلامی ایران

۱۳۵۸

احتراماً به پیوست سه نسخه انگلیسی شکایت اینجانب در رابطه با شهادت برادرم مرحوم حسن ضیاء ظریفی را تقدیم می‌دارم. استدعا دارم که این شکایت به کمیسیون بین‌المللی مامور از طرف سازمان ملل متحد ارسال شود.

با تقدیم احترام
دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی

به کمیسیون تحقیق و رسیدگی به جنایات شاه مخلوع
درباره: شهید حسن ضیاء ظریفی

برادرم حسن در ده آوریل ۱۹۳۹ در لاهیجان متولد شد، هنگام
کودتای آگوست ۱۹۵۳ در دبیرستان تحصیل می‌کرد، و هنگامی که تنها
هفده سال داشت به علت شرکت در مبارزات صنفی به زندان افتاد.
در سال ۱۹۵۹ در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تحصیل مشغول
شد در طی چهار سال تحصیل یکی از مبارزان نهضت دانشجویی بود و به
همین دلیل بارها به زندان افتاد.

در سال ۱۹۶۳ در رشته حقوق سیاسی فارغ التحصیل شد و بلافاصله
به خدمت نظام فراخوانده شد. و مدت دو سال به صورت یک سرباز
ساده خدمت کرد، بعد از پایان خدمت دوره کارآموزی وکالت دادگستری
را گذراند.

در ۱۴ فوریه ۱۹۶۷ به وسیله پلیس امنیتی دستگیر شد و مدت سه
روز به نحو وحشتناکی تحت شکنجه قرار گرفت به طوری که مقامات
زندان مجبور شدند او را در بیمارستان ۵۰۱ ارتش تهران در بخش
اعصاب بستری نمایند، او مدت ۱۲ روز در این بیمارستان بستری بود.
مجدداً در ماه مه ۱۹۶۸ او را شدیداً شکنجه دادند و روی صندلی
الکتریکی نشاندهند به طوری که تمام عضلات نشیمن او سوخته بود با
اطلاع از این جریان اینجانب به دادستان و رئیس دادرسی ارتش شکایت
کردم و به اصرار من دو بار دو تن از اطباء با اجازه مقامات زندان از او
معاینه به عمل آوردند ولی مقامات زندان مانع شدند که معاینات کامل
بدنی از ناحیه سوخته به عمل آید، گزارش‌های این دو پزشک به نام آقای
دکتر مسعود مهرانفر و دکتر کاظم فاطمی در پرونده دادرسی تهران
موجود است.

در ژانویه ۱۹۶۹ یعنی تقریباً یک سال و چند ماه بعد از دستگیری در دادگاه نظامی که با حضور ناظران بین‌المللی و نمایندگان کمیسیون عفو بین‌المللی تشکیل شده بود به ده سال حبس محکوم گردید و سپس بدون هیچ دلیلی او را به زندان رشت تبعید کردند.

در حالی که در این زندان مدت محکومیت خود را می‌گذرانند در فوریه ۱۹۷۱ او را به جرم «سازمان دهی حوادث سیاهکل» مجدداً به تهران منتقل و بعد از شکنجه فراوان به محاکمه کشیده و به اعدام محکوم کردند ولی در اثر اعتراضات مقامات بین‌المللی و کنفدراسیون دانشجویان دستگاه مجبور به عقب نشینی گردید و محکومیت او را به حبس ابد تبدیل کرد، در طول زندان چندین بار شکنجه شده و یک بار نیز صد و پنجاه ضربه شلاق خورد و سپس او را به زندان کرمان تبعید کردند. در تابستان ۱۹۷۳ او را مجدداً به تهران آوردند و در زندان کمیته تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند (مدارک شاهد مربوطه در پرونده دادسرای تهران موجود است).

آخرین بار من به اتفاق برادر دیگرم او را در ۱۴ فوریه ۱۹۷۵ در زندان اوین دیدم که از وضع خود و یارانش بی‌اندازه نگران بود و به وضوح می‌گفت که دژخیمان قصد کشتن آنها را دارند.

در ۱۹ آوریل ۱۹۷۵ روزنامه‌ها اطلاعیه رسمی از طرف ساواک منتشر کردند که «نه زندانی در حال فرار کشته شدند» یکی از این نه نفر برادر من بود، کوشش ما برای گرفتن جسد و یا اطلاع از محل دفن او تا سقوط رژیم بی‌نتیجه ماند.

بعد از سقوط رژیم در جریان محاکمه تهرانی شکنجه‌گر معروف جریان این کشتار دسته‌جمعی که بدون شک به دستور شاه صورت گرفته است به خوبی معلوم شد، این نه نفر را در تپه‌های اوین در حالی که

چشم‌ها و دست‌های آنها بسته بود با مسلسل قتل عام کردند. اینک من به نام خانواده خود و از طرف پدر و مادر پیرم از شما اعضاء کمیسیون بین‌المللی که از طرف سازمان ملل متحد مامور رسیدگی به جنایات شاه مخلوع شده‌اید درخواست می‌کنم که به پرونده این جنایت رسیدگی فرمائید. پرونده برادرم در دادرسی ارتش - مرکز اسناد ملی - و داستانی تهران موجود است.

من به نام خانواده‌ای که یکی از بهترین فرزندان او را به دستور شاه چنین وحشیانه مدت‌ها شکنجه داده و شهید کردند از شما درخواست می‌کنم که به جنایت تجاوزکنندگان به حقوق بشر رسیدگی و آنها را محکوم فرمائید، در ضمن درخواست پنج میلیون دلار جبران ضرر مادی برای این حادثه علیه شاه می‌نمایم که این پول صرف رسیدگی به وضع خانواده شهیدانی که فاقد هرگونه سرمایه مادی می‌باشند خواهد شد.

با تقدیم احترامات
دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی

۱۳۵۸/۱۲/۸

On the Memorandum to International Tribunal prepared against the
concerning name: IRANIAN ARMY

The author herein was born in Isfahan on April 19, 1908. He was an active member of the group of 1919 and was represented in the law of succession and in justice in the United States.

On March 25, 1958 he was arrested by the military police in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on April 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States. He has since been residing in the United States.

On May 12, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on June 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

On July 15, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on August 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

transferred to Tehran in the name of 217 being detained under the name of 217 in the military prison. He was released on April 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

He was the first, accompanied by his wife and children, to be released from the military prison in Isfahan on April 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

On April 15, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on May 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

On May 15, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on June 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

On June 15, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on July 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

On July 15, 1958, he was arrested in Isfahan and was detained in the military prison. He was released on August 15, 1958, and was granted a passport to travel to the United States.

THIS DOCUMENT IS UNCLASSIFIED

DATE 01/20/2011 BY 60323

100250

به کسین تعاقب و رسیدگی به جنایات شاه مملوک
دیوار، شهسبد حسن شهبان

برادری حسن در آفرین ۱۱۲۶ در لاجپان متولد شد، هنگام کودتای آگوست ۱۹۵۳
در پهرستان تحصیل میکرد، و هنگامیکه تنها هفده سال داشت بملته شرکت در مبارزات مسلحی
به زستان افتاد.
در سال ۱۱۵۶ در دانشگاه حقوق دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. در طی چهار سال
تحصیل یک از همسازان نهضت دانشجویی بود و بهین دلیل بارها به زندان افتاد.
در سال ۱۹۶۳ در رشته حقوق سیاسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد و بلافاصله به خدمت نظام اعزام
شد. و بدو در سال به صورت یک سرباز ساده خدمت کرد، بعد از پایان خدمت دوره کارآموزی و کانه
دادگستری را گذراند.
در ۱۴ تیر ۱۹۶۷ بر سر راه پلیمانی دستگیر شد و بدو سه روز به محو و مستحکماتی تحمیل
توان گرفت بطوریکه ملاحظه زندان جبرور شدند او را در پهرستان ۰۱ در زندان تهران در پهنی صاحب
بستری نماند. او بدو ۱۲ روز در این پهرستان بستری بود. مجدداً در ماه مه ۱۱۶۸ ابرازنده بود
شکبه دادند و روی صندوق الکتریکی نشاندهند به آنوریکه تمام ساعات نهم او سوخته بود با اطلاع از
این جنایت از جناب پناهستان و وزیر راه و ترابری ارتش کابینه کردیم و با همسازین خود در اردو بین از اطمینان
با اجازه ملاحظه زندان او را معاینه بعمل آوردند ولی ملاحظه زندان مانع شدند که معاینات کامل بدین اثر
ناخبر میبندند بعمل آید. گزارشهای این دو بزرگ بنام آقای دکتر مسعود میرانفر و دکتر کاظم لاطیفی در
پرونده داد سزای تهران موجود است.

در ۱۴ تیر ۱۹۶۶ بدین تشریح "یکسال و چند ماه بعد از دستگیری در دادگاه نمای که با حضور
ناظران بین المللی و نمایندگان کسین عربین المللی تشکیل شده بود به ده سال حبس محکوم گردید
و سپس بدین هیچ دلیل او را به زندان رشک تحمیل کردند.
در حالیکه در این زندان بدو تحمیل خود را میگذراند در ۱۴ تیر ۱۹۶۱ او را به جوی (سازبان در
حوزه سنگ ماسکل) (۴) مجدداً به زندان منتقل و بعد از شکبه از او با به محاکمه کشید و به اعدام محکوم
گردید ولی در افراترافات ملاحظه بین المللی و کنفرانس بین المللی و در سنگه جبرور محکوم نماند
گردید و محکومیت او را به حسرت تبدیل کرد. در طول زندان چندین بار شکبه شده و یکبار نیز
صدمت بنیاد صدمه خلاق خود و همساز او به زندان کرمان تحمیل کردند. در پستان ۱۹۶۳ او مجدداً
به زندان آورده و در زندان کبک تحمیل شد بدین ترین شکبه ها قرار دادند (بزرگ شاهد میزده در
پرونده داد سزای تهران موجود است).
۱۹۷۵

آخرین بار با تعلق برادری بگم او را در ۱۴ تیر ۱۹۶۶ در زندان این بدین که از وضع خود
بازمانده اند از نگران بود و موضوع میگفت که در زندان قصد کشتن آنها را دارند.

در ۱۹ آوریل ۱۹۷۵ روزنامه ها اطلاعیه رسمی از طرف سازمان منتشر کردند که (دست
زندان در حال ترار کشه شدند) (۱) یکی از این نه نفر برادرین بود، کوشش برای گرفتن
جسد او اطلاع از محل دفن او تا سقوط رژیم به نتیجه نماند.
بعد از سقوط رژیم در جریان محاکمه تهرانی شکبه که بر سر لاجپان این کنتر دست جنسی
که بدین شکبه دستور شاه صورت گرفته است به کسین محکم شد. این نه نفر در تبه های این در
جائلیک چشمها و دستهای آنها بسته بود با محمل نقل عام گردیدند.
اولین بنام خانواده خود و از طرف پدر و مادر بهیم از ارضه اصفهان کسین بین المللی که از
طرف سازمان ملل بعد با هم رسیدگی به جنایات شاه مملوک شده بود در خواست محکم که به پرونده
این جنایت رسیدگی فرماید، پرونده برادری در داد سزای ارتش مرکز جاده ملی داد سزای
تهران موجود است.

حسن بنام خانواده ای که یکی از پیشین فرزندان او را بدستور شاه جنین و شهبان بدست
شکبه دادند و شهبان گرفته از ارضه در خواست محکم که به جنایات تمام زندگان به حقوق بشر
رسیدگی و آنها را محکم فرماید. در ضمن در خواست پنج جنین دار مجوزان خورجی برای
این حسادت طبع شاه بنیادیم که این پول صرف رسیدگی به وضع خانواده شهیدانی که نماند هرگز
سربا به نماند میباشند خواهد شد.

با تصدیق استرداد
دکتر ابوالحسن حسن شهبان
۱۳۴۶

اعلام جرم خانواده‌ها علیه رژیم پهلوی / ۲۰۳

«جناب آقای رضائی دادیار محترم دادسرای شهرستان تهران
اعلام جرم علیه محمدرضا پهلوی شاه مخلوع ایران
احتراماً پیرو اطلاعیه حضرت آیت‌اله محمدرضا مهدوی کنی
سرپرست ستاد مرکزی کمیته انقلاب اسلامی اینجانبان حاج عیسی ضیاء
ظریفی و رخساره ضیاء ظریفی پدر و مادر شهید «حسن ضیاء ظریفی»
وکیل دادگستری که در تاریخ سی‌ام فروردین ۱۳۵۴ در زندان اوین به نحو
ناجوانمردانه‌ای به شهادت رسید علیه :

۱- آقای محمدرضا پهلوی شاه مخلوع ایران

۲- مسئولان وقت زندان اوین.

۳- مسئولان وقت «سازمان اطلاعات و امنیت کشور»

۴- مسئولان وقت «کمیته ضد خرابکاری»

به دلایل زیر اعلام جرم می‌نماییم :

۱- مرحوم حسن ضیاء ظریفی در تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۴۶ دستگیر

شد.

۲- بلافاصله پس از دستگیری تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت

به طوری که به ناچار از تاریخ ۲۸/۱۱/۴۶ (نامه شماره $\frac{۵۸۳}{۴۶/۱۲/۱}$ زندان

قزل قلعه) در بخش اعصاب بیمارستان شماره ۵۰۱ ارتش بستری گردید.

۳- حسن در تاریخ ۱۸/۲/۴۷ مجدداً تحت شکنجه قرار گرفت و روی

صندلی داغ تمام بدن او را سوزاندند (مدرک عین نامه به خط آن مرحوم

که از زندان قزل قلعه به تیمسار فرسیو نوشته است.)

۴- در بهمن ۴۷ دادگاه نظامی به ریاست سرتیپ طهمورث آگهیان و

دادستانی سرهنگ توانگران (دادگاه ۱۴ نفر) حسن را به ده سال حبس

محکوم کرد.

۵- در خرداد ماه ۴۸ حسن را به زندان رشت تبعید می‌کنند و انواع ناراحتی‌ها در زندان رشت برای او فراهم می‌کنند (مدرک عین نامه حسن مورخ چهارم تیرماه ۴۸) به مقامات مسئول.

۶- در اواخر اسفند ۱۳۴۹ حسن را در رابطه با جریان سیاه‌کل به تهران منتقل و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند و در حالی که دوران محکومیت خود را می‌گذرانند دوباره محاکمه و محکوم به اعدام می‌کنند و به علت اعتراضات شدید محافل بین‌المللی و اقدامات خانواده او با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم می‌گردد.

۷- حسن را به زندان کرمان منتقل می‌کنند و در آنجا در محیط بسیار ناراحتی زندانی می‌شود. (مدرک عین نامه حسن)

۸- در مردادماه ۱۳۵۳ مجدداً حسن را به زندان کمیته منتقل می‌کنند و تحت شدیدترین و حیوانی‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. (مدرک نامه آقای صابر همزندان حسن)

۹- در اواخر بهمن ۵۳ حسن را به زندان اوین منتقل می‌کنند. حسن در ۲۵ بهمن ماه در ملاقاتش با فرزندانم دکتر و عطاء به شدت از وضع خود اظهار نظر نگرانی می‌کرد.

۱۰- بالاخره در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ حسن و هشت نفر دیگر را در تپه‌های اوین با مسلسل اعدام می‌کنند (مدرک عین بازجویی تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی شکنجه‌گرمعروف که خودیکی از عاملین کشتار بود).
۱۱- تا سقوط رژیم منحوس پهلوی محل دفن او را از ما مخفی می‌کنند.

اینک براساس قوانین عدل اسلامی و قوانین قضایی کشور و قوانین بین‌المللی درخواست محاکمه و مجازات متهمین را داریم.

رخساره ضیاء ظریفی

عیسی ضیاء ظریفی

اعلام جرم خانواده‌ها علیه رژیم پهلوی / ۲۰۵

جناب آقای رضایی دادبار مسترد دادسرای محترم تهران

اعلام جرم علیه محمد رضایی پهلوی هامنشع

ایسران

احتراماً بهرواطلاعه حضرت آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی سرپرست ستاد مرکزی کمیته انقلاب آذربایجان حاج عیسی غنیه* ظریفی و رخساره غنیه* ظریفی پادشاه و شهید* حسن غنیه* ظریفی* وکیل دادگستری که در تاریخ سی‌ام فروردین ۱۳۵۴ در زندان اوین به‌خمس ناجوانبرد اتمام به عبادت رسیده طبع:

۱- آقای محمد رضایی پهلوی شاه مفلوج ایران

۲- مسؤلان وقت زندان اوین.

۳- مسؤلان وقت "سازمان اطلاعات واشیت کتور"

۴- مسؤلان وقت "کمیته فد خرابکاری"

بدلیل نبراطلام جرم میباشم:

۱- مرحوم حسن غنیه* ظریفی در تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۴۶ دستگیر شد.

۲- بلافاصله پس از دستگیری تحت تعهدترین شکنجه‌ها قرار گرفت بطوریکه بناچار از تاریخ ۲۸/۱۱/۴۶ (تاسفنازه ۵/۱۱) زندان اوین (دفعه اول) به‌دفعه اصاب بیمارستان شماره ۱۰۰ ارتش بستری گردید. ۱/۱۱/۴۶

۳- حسن در تاریخ ۲۸/۱۱/۴۶ مجدداً تحت شکنجه قرار گرفت بی‌روی سندان در اع‌تصام بدن اورسوزاندند (در حرق بدن تا حد آتوموم که از زندان اوین دفعه به تیمسار فرسیر نوشته است.)

۴- در بهمن ۴۷ دادگاه نظامی مرتب مطهرت آگاهیان رد ادسنائی سرهنگ توانگران (دادگاه ۱۴ نفر) حسن زنده سال حسن محکوم کرد.

۵- در فرورد ۴۸ حسن زنده ان وقت تسبیح میکند و انواع ناراحتی‌ها در زندان وقت برای او فراهم میکند (درک همین ماه حسن عروج چهارم تبراه ۴۸) به عقاب مسؤل.

۶- در اوایل اسفند ۴۹ حسن را در رابطه با جویان سیاهگل به تهران منتقل و تحت تعهدترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند و در نهایت که دوران محکومت خود را می‌گذرانند در باره محاکمه و محکوم به اعدام میکنند و تحت امتزافیات تعهد به سائل بین الفلنی واقع اطاع عاواند اینسا بکه رجه تشقیق به حسن ابد محکوم می‌گردد.

۷- حسن زنده زندان کرمان منتقل میکنند و در آنجا در محبیط بسیار ناراحتی موقوف (درک همین ماه حسن)

۸- در فرورد ۴۸ ۱۳۵۳ مجدداً "حسن زنده ان کمیته منتقل میکنند و تحت تعهدترین وسوسانی ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند (درک ماه آقای صابر میزندانی حسن)

۹- در اوایل بهمن ۴۸ حسن زنده ان اوین منتقل میکنند. حسن در ۲۵ بهمن ماه در ملاقات با فرزندان امیر برکتی صلاه به‌دقت از وضع خود آگاهی رنگرانی می‌کند.

۱۰- بلافاصله در تاریخ ۲۴ فروردین ۴۹ حسن و هفت نفر دیگر از به‌جهای اوین به‌ا سلسل اعدام میکنند (در ضمن با زحمی تبرائی در دادگاه انقلاب اسلامی شکنجه گرمیرو که خود یکی از ناخین کشتایرد.

۱۱- تا سقوط رژیم خمسون پهلوی عمل دهن ابرازنا معنی میکند.

اینکه براساس قوانین عدل اسلامی و قوانین فضاکی کفوریو قوانین بین الفلنی در عواست محاکمه و مجازات متضمن زان اویم.

رضساره غنیه* ظریفی

عیسی غنیه* ظریفی

رضساره

عیسی

این اعلام جرم‌ها در همان زمان در روزنامه‌های کیهان انگلیسی، اطلاعات و روزنامه‌های دیگر چاپ شده است.

اعلام جرم‌های مشابهی از طرف سایر خانواده‌های زندانیان سیاسی و دیگر شهدا به مقامات دادگستری تقدیم گردید.
کلیه مدارک از طریق دفتر ریاست جمهوری به نمایندگان سازمان ملل تقدیم شد که من دیگر از سرنوشت آن کوچک‌ترین اطلاعی ندارم.

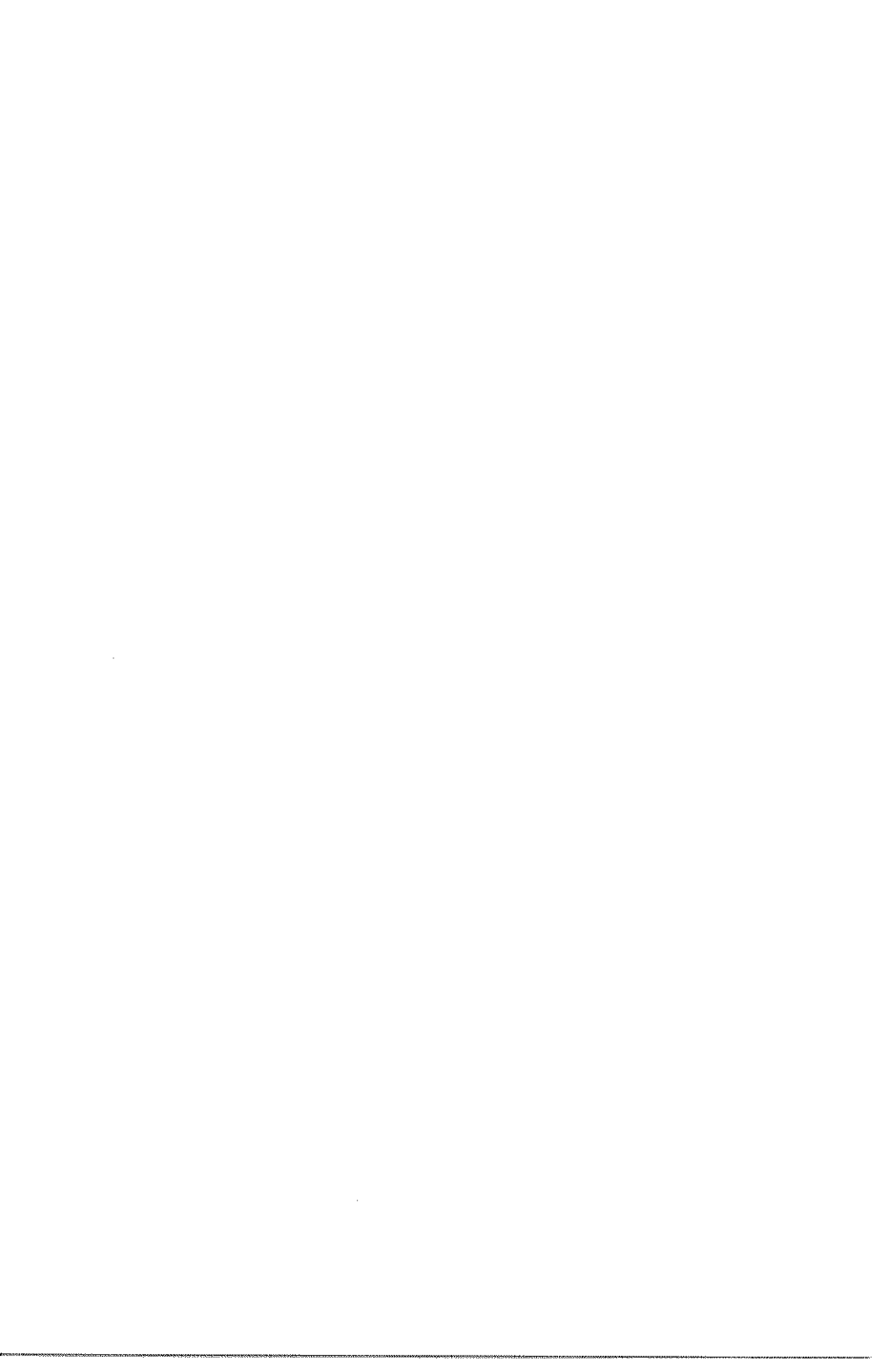
ضمائم

۱. نامه‌ها

۲. چه می‌گفتم؟

۳. حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد

۴. تصاویر و اسناد



نامه ها

از لحظه زندانی شدن حسن در بهمن ۱۳۴۶ زندگی خانوادگی ما رنگ دیگری یافت. پدر و مادرم، برادران و خواهرانم و همه افراد فامیل ما به نحوی نگران حال او بودیم، در این میان بیش از همه من خود را مسئول احساس می‌کردم، زیرا فکر می‌کردم که تربیت اولیه سیاسی خود را از من فرا گرفته است و اینک که به بند گرفتار آمده باید در راه نجات او کوشا باشم.

گرچه پس از پایان تحصیلات دانشکده حقوق او فرد مستقلی شده و راه و روش خود را انتخاب کرده بود و دیگر من و دوستانم را قبول نداشت، مع الوصف زندانی بودن او همواره بر دوشم سنگینی می‌کرد و روح و روانم را آزار می‌داد. از هر راهی تلاش می‌کردم که آلام او را در زندان‌های مختلف تخفیف دهم. بسیاری از ملاقات‌های رنج آور من با مقامات مملکتی براساس درخواست و نامه‌های او بود، در بیشتر نامه‌هایی که من به حسن نوشتم سعی داشتم اولاً او را به نرمش بیشتر تشویق کنم و ثانیاً مخصوصاً در اکثر نامه‌ها به این موضوع اشاره کنم که فلان مقام امنیتی و یا دادستانی را ملاقات کردم و آنها قول دادند که به تو کمک کنند تا شاید مسئولان زندان‌ها بدانند که او یک فرد معمولی نیست و کسانی را دارد که شکایات و نامه‌های او را به بالاترین مقامات مسئول برسانند، براین اساس گاه برخوردهای تنیدی در نامه‌های او به من مشاهده می‌کنید که پس از چندی صمیمانه عذرخواهی کرده و محبت خود را به من ابراز داشته است.

من در اینجا سعی می‌کنم آن تعداد از نامه‌هایی که خیلی جنبه شخصی ندارد برای اطلاع خوانندگان بیاورم. باید توضیح دهم که متأسفانه بسیاری از نامه‌های متبادله بین ما یا اصلاً به وسیله دستگاه رژیم پهلوی از بین رفته و یادپرورنده‌های من و برادرانم ضیاءاله و عطاءاله مفقود شده‌است.

حسن در لحظه ورود به زندان رشت شروع به مکاتبه با دادستانی ارتش و سازمان امنیت کرد تا بتواند شرایط زندان خود را تغییر دهد. کوشش من برای آنکه بتوانم از طریق تماس با عناصر ذی‌نفوذ در دستگاه مانند مرحوم سرتیپ صفاری و مرحوم مهندس قطبی و دوستان دیگر وضع او را بهبود ببخشم هراز گاهی با واکنش مسئولان زندان مواجه می‌شد زیرا آن‌ها دائماً در معرض اعلام جرم حسن بودند. نامه زیر نمونه یکی از آن‌هاست که درباره شرایط نامناسب زندانش نوشته است.

«دادستان محترم ارتش - رونوشت ریاست محترم سازمان امنیت و اطلاعات کشور - رونوشت ریاست اداره کل زندان‌ها.
با احترام مراتب ذیل را یادآوری می‌نماید و تقاضا می‌کنم توجه فوری به آن.

اکنون بیش از یک ماه است که به زندان شهربانی شهرستان رشت تبعید شده‌ام، در حالی که هیچ‌گونه مجوز قانونی برای این تبعید وجود نداشته است زیرا تبعید خود مجازات جداگانه‌ای است و طبق قانون احتیاج به حکم محکمه دارد و در حکم دادگاه محکوم کننده ما چنین مجازاتی پیش بینی نشده بود.

اکنون نیز در زندان رشت در میان سایر محکومین عادی در شرایط بسیار بدی زندگی می‌نمایم. محل سکونت‌م اتاقی است بسیار کوچک یعنی اتاقی ۴×۴ که ۱۲ نفر در آن زندگی می‌کنیم، مقامات

زندان حتی از دادن تخت خواب برای اینکه شبها در حیاط زندان از آن استفاده کنم خودداری کردند در حالی که برای زندان مرطوبی گیلان داشتن تختخواب از لوازمات اولیه است، در حال حاضر وضع ملاقات بسیار فجیع و غیرانسانی است و از دیدار کسان خود محروم مانده‌ام. بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمائید شرایطی وجود دارد که حداقل آسایش هم در آن ممکن نیست و ابدأ قابل تحمل نمی‌باشد. من برای عطف توجه حضرتعالی این مطالب را یادآور می‌شوم، چون در صورت ادامه چنین وضعی برای اینجانب چاره‌ای جز اعلام اعتصاب غذا برای تغییر این شرایط باقی نمی‌ماند. با توجه به مراتب بالا تقاضا می‌کنم دستور مقتضی در این مورد صادر فرمائید تا بیش از این موجبات ناراحتی و عذاب اینجانب را فراهم نکنند و بگذارند دوران زندان خود را در آرامش و بدون سروصدا بگذرانم.

با تقدیم احترام.

چهارم تیرماه ۴۸

ح. ظریفی»

حسن در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۸ از تهران به زندان رشت تبعید شد، در نامه‌ای که حسن در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۴۸ به من نوشت، او را همراه با سایر زندانیان عادی «در قسمت محکومین» زندانی کردند و او گرچه از اینکه میان مردم هست بسیار خوشحال بود ولی از اینکه امکان مطالعه و درس از او سلب شده احساس ناراحتی می‌کرد. در همین نامه حسن از من خواست که «قبل از رفتن به اروپا بتوانید از تهران این مسئله را حل کنید و بد نیست که تماسی با برخی مقامات ساواک مثل تیمسار مقدم و یا

آقای جوان بگیریید و مسئله را با آن‌ها مطرح کنید.»

«دکتر عزیز و گرامی من

نمی‌دانم نامه‌ام تا رفتنت به اروپا به دستت خواهد رسید یا نه، امیدوارم که چنین باشد. امروز ده روز است که در زندان رشت هستم از وضع من لابد کم و بیش اطلاع دارید. در قسمت محکومین زندان رشت همراه با سایر زندانیان هستم. اگرچه از اینکه در میان مردم واقعی محیط خودم به سر می‌برم قدری احساس خوشحالی دارم ولی از اینکه به خاطر شلوغی و تراکم وحشتناک جمعیت عملاً امکان مطالعه و درس در ساعات زیادی از روز از من سلب شده، بسیار ناراحت هستم و شاید شما قبل از رفتن به اروپا بتوانید از تهران این مسئله را حل کنید و بد نیست که تماسی با برخی مقامات ساواک مثل تیمسار مقدم یا آقای جوان بگیریید و مسئله را با آنها مطرح کنید که بعداً جائی برای «گله‌گذاری» باقی نماند. چون این وضع تا مدتی برای من قابل تحمل است.

من در این جا به طور جدی تصمیم گرفته‌ام که زندگی آرامی را بگذرانم ولی بیم آن دارم که بودنم در میان مردمی که عمیقاً زندگیشان توأم با بدبختی و آغشته به فساد و گناه است و عدم امکان مطالعه‌ام به این برنامه‌ام لطمه بزند. به هر حال تا ببینیم آینده چه پیش می‌آورد. نمی‌دانم شانس آن را خواهم داشت که قبل از رفتنتان به اروپا شما را ببینم یا نه، اگر چنین اقبالی نداشتیم، امیدوارم سفر خوش بگذرد و توأم با موفقیت باشد و سلام‌ها و درودهای گرم مرا هم به توران عزیز که مدت درازی مایه زحمت و دردسرش بودم و هم به سایر دوستان برسانید.

از محبت تو دکتر می‌خواهم در این جا با همه وجودم تشکر کنم،

من متأسفم از اینکه در طی مدت یک سال و نیم اخیر گاهی اوقات محبت و صمیمیت خدشه ناپذیرت با نحوه برداشت و آرزوها و پرنسیب‌های من اصطکاک پیدا می‌کرد و مرا ناگزیر به برخی تندخویهای حساب شده می‌نمود، ولی می‌دانم که قلب مهربانت با عطفوت می‌بخشد و امیدوارم که در طی این مدت مرا، وضع و حال و موقعیت مرا بهتر درک کرده باشی زیرا این درک مطمئناً توجیهی است بر رفتار من. امیدوارم که مرا از شادی دریافت نامه‌هایت محروم نکنی، بدیهی است همان چند سطری را هم که بنویسی برای من شادی آفرین است.

بدنیست این را هم برایت بنویسم که من دو رشته عمومی مطالعات انتخاب کرده‌ام (البته غیر از زبان انگلیسی که شروع کردم) یکی مسائل مربوط به تاریخ ایران به طور کلی و یکی فلسفه. این است که می‌خواهم خواهش کنم آثار خوبی که در این زمینه‌ها چه به فارسی و چه به فرانسه گیر می‌آوری حتماً برایم ارسال دار. البته برای ضیاءاله می‌فرستی و او به من خواهد رساند.

سهیلا و سینای عزیزم را می‌بوسم، به همه فامیل و آشنایان تهران سلام می‌رسانم، اگر در ایام تابستان خواستند بیایند و سری هم به من بزنند بهتر است که اول سراغ ضیاءاله بروند و او راهنمایی‌های لازم را خواهد کرد، این مطلب را به آنها یادآوری کن.

اگر این نامه قبل از رفتن به دستت رسید خواهش می‌کنم یک دکسیونر فلسفی فرانسه به فرانسه برایم بخر، خیلی ممنون و متشکر می‌شوم، نامه‌ام را پایان می‌دهم و تو را در آغوش می‌گیرم.

قربانت

ح. ظریفی

۴۸/۳/۹

بعد از دریافت نامه حسن کوشش فراوانی کردم تا بتوانم با تیمسار مقدم تماس بگیرم. با دوست عزیزم دکتر ابوالقاسم قاسمی مطلب را در میان گذاشتم و او قول داد که از طریق تیمسار فیروزمند چنین ملاقاتی را ترتیب دهد. بعد از مدت‌ها معطلی بالاخره توانستم مقدم را ببینم. بسیار مؤدبانه و با احترام رفتار کرد، اتفاقاً هفته قبل از آن تاریخ در یک میزگردی در تلویزیون درباره «مبارزه با مواد مخدر» برنامه مفصلی داشتیم و آقای مقدم آن برنامه را دیده و پسندیده بود، من مسئله برادرم را مطرح کردم و او از دید یک مسئول امنیتی به قضایا می‌نگریست. وضع حسن را مطرح کردم و از استعداد فراوان او و اینکه حیف است چنین جوان‌هایی زندگی خود را در زندان‌ها آن‌هم در زندان‌های عادی با افراد شرور و بدسابقه بگذرانند. تیمسار شروع به حرف زدن کرد و از من خواست که نکات اساسی حرف‌های او را برای بازگو کردن به حسن یادداشت بردارم و از من قول گرفت که حتماً این مطالب را در نامه‌ای به او بنویسم، گفتم تیمسار من به رشت خواهم رفت و حضوراً مطالب را با او در میان خواهم گذاشت، اصرار کرد که حتماً نامه‌ای به او بنویسم و او را به تفکر در باره آن وادارم. با اطمینان به اینکه به هر حال قبل از آنکه نامه به دست حسن برسد، رونوشت آن را مقامات امنیتی خواهند خواند نامه زیر را به حسن نوشتم:

«حسن عزیزم - مدتی است به علت گرفتاری‌های اداری از نعمت دیدارت بی‌بهره‌ام در سفر اخیر هم که در یک ساعت غیر معمول خواستم روی ماهت را ببوسم متأسفانه موفق نشدم. امیدوارم که خوب باشی و کسالت تو و تب و ناراحتی‌های جسمی از بین رفته باشد.

اتفاقاً در هفته گذشته موقعیتی دست داد که با تیمسار مقدم ملاقاتی

بکنم، با احساس محبت یک پدر نسبت به فرزندش به تو سلام رساند و از اینکه تو و امثال تو جوانان پرشور و وطن پرست به دلایل سیاسی خاصی خودتان در «قرنطینه» قرار گرفتید عمیقاً اظهار تأسف می‌کردند. من جنبه‌های مختلف کار تو را با تیمسار در میان گذاشتم. عقیده ایشان این بود که «شما به عنوان یک جوان فهمیده و روشن‌فکر باید مسایل مهم و مختلف مملکتی را تجزیه و تحلیل بکنی و با توجه به آنچه که در دنیا چه شرق و چه غرب می‌گذرد و مقایسه آن با آنچه که در مملکت ما جریان دارد به عنوان یک فرد ایران دوست با خودت در میان بگذاری و کلاه خودت را قاضی کنی بینی اگر مقصود تو خدمت به مردم این مرز و بوم است در شرایط فعلی مملکت ما این خدمت چگونه انجام می‌گیرد؟ آیا وضع فعلی اصلاً قابل مقایسه با گذشته و یا قابل مقایسه با بسیاری از کشورهای مختلف هست یا نه؟ آیا آنچه که به عنوان تحولات اجتماعی بعد از بهمن ۴۱ در کشور ما جریان پیدا کرده و ثمره آنها را اکنون مردم کشور ما، با احساس بالا رفتن وضع اقتصادی خود، بهبود شرایط زندگی خود و دخالت در سرنوشت خود از طریق انجمن‌های ده، محلی، شهرستان، ایالتی درک می‌کنند موضوعی نیست که تو را قانع کند که وضع با آنچه که در گذشته بوده فرق بسیار کرده و وظیفه همه جوانان پرشوری مثل تو اینست که با تأیید کامل در تکمیل این اوضاع و رفع نواقص آن بکوشند. هیچ‌کس از تو نمی‌خواهد که بوق و کرنا برداری و در روزنامه مقاله بنویسی و در رادیو و تلویزیون مصاحبه کنی که آنچه که در گذشته فکر می‌کردی ناشی از اشتباه در استنباط سیاسی و اجتماعی بوده است»، بخصوص این مطلب را تیمسار مقدم به من یادآوری کردند، «کافی

است که خودت فقط این درک صحیح را به خود ایشان بنویسی و دست از قهرمان بازی برداری و فکر کنی که بهترین دوران جوانی خودت را در گوشه زندان به سربری بهتر است یا مانند یک فرد زنده و اکتیو و فعال ایده‌آل‌های انسانی خودت را با کار و کوشش در اجتماع کشور ما که بدان نیاز فراوان دارد جامه عمل بپوشانی؟»

این مرد آقدر زیرک با دانش و عمیق است و محاط به مسایل کشور ما و اوضاع جهان که واقعاً مرا تحت تأثیر جهان بینی خود قرار داده. اعتقاد او درباره تو این بود که «بیشتر بخوانی و ارقام پیشرفت‌های اقتصادی مملکت را تجزیه و تحلیل کنی و با مسایل و گرفتاری‌های سایر نقاط دنیا چه دنیای غرب و چه شرق و چه دنیای بی طرف‌ها و باصطلاح غیر متعهدها بسنجی و برای خودت نتیجه‌گیری کنی.»

آیا این کار عیبی دارد؟ البته من به تیمسار گفتم که کتاب خواندن و تجزیه و تحلیل کردن محل مناسب و فکر راحتی می‌خواهد. با آن زندان شلوغ رشت، افراد نامناسب و زندگی ناراحت حتی افسر زندانبان نمی‌تواند مجله اطلاعات هفتگی و زن روز بخواند چه رسد که ارقام و آمار؟

ایشان قول دادند که در خصوص تو بخصوص به طور دوستانه اقدام کنند زیرا که مسئولیت زندانیان با شهربانی کل کشور است و شهربانی بعد از ملاحظه اوضاع و احوال گذشته به این نتیجه رسیده است که زندانیان سیاسی را با افراد عادی در یک محل گردآورد و گویا در تمام زندان‌ها این رویه اتخاذ شده است. مع الوصف من از تیمسار خواهش کردم که از مقامات مسئول شهربانی دوستانه این درخواست را بکنند یا تو را به تهران منتقل کنند و یا آنکه در همان‌جا امکانات و راحتی بیشتری فراهم نمایند و در هر دو زمینه

جوانمردانه قول مساعد دادند.

حسن جان خیلی دلم می‌خواست که یک فرصت چند روزه پیدا می‌کردم و به رشت می‌آمدم و هر روز چند ساعت با تو در این زمینه صحبت می‌کردم و کوشش هم خواهم کرد که چنین زمینه‌ای فراهم کنم و دیدار مرتب تو را در برنامه قرار دهم.

حسنک من. خودت می‌دانی که چقدر دوستت دارم. از روزی که از مادرمان متولد شدی به صورت یک موجود دوست داشتنی برای برادر بزرگی مثل من بودی.

هنگامی که تنها دو سال بیشتر نداشتی وقایع شهر یورپش آمد، چه راه‌های طولانی که تو را به دوش کشیدم و مانند گربه‌ای که بچه‌اش را از این لانه به لانه دیگر می‌برد از تو مواظبت کردم. بزرگ شدی و برومند گشتی، به دانشگاه رفته و لیسانسیه شدی و هر روز و هر روز که به عمرت اضافه می‌شود آرزوهای من برای تو قوت و قدرت بیشتری می‌گرفت تا جایی که برای ضیاءاله برادرمان وکیل و وصی شدی و برای من هم همین‌طور. هر وقت که به مسافرت خارج می‌رفتم از وصایای من این بود که اگر اتفاقی برای من روی داد تو با آن قلب مهربانیت مسئولیت اداره بچه‌هایم را عهده‌دار خواهی بود. تو خودت می‌دانی که برای پدر پیرت که در سنین کهنولت است و مادر مهربانیت تجسم آخرین آرزوهای زندگی هستی و به علاوه در مقابل مردمی که مالیات دادند و تو را به دانشگاه فرستادند باید احساس مسئولیت صحیح بکنی، کمی فکر کن هیچ‌گاه برای جبران خطای گذشته دیر نیست. تو انسانی و انسان ولو هر قدر با دانش و با سواد باشه اشتباه می‌کند، اعتراف به اشتباه شهادت می‌خواهد و من یقین دارم که تو این شهادت را داری که اگر

واقعاً درک کنی که اشتباه کردی صمیمانه در جبران آن بکوشی. باور کن از تو قبول می‌کنند و زندگی تباہ شده خود را نجات خواهی داد. شاید امکان این را پیدا کنم که تو را به خارج بفرستم، دکترای حقوق خودت را بگیری و در روزهایی که همه فامیل به کمک تو نیازمند خواهند بود به همه کمک کنی.

توران و بچه‌ها خوبند، بدبختانه به علت گرفتاری شدید اداری من آن‌ها هم از گردش و تفریح محروم شدند فقط دو روزی به بابلسر رفتند. از ضیاء مدتی است خبر ندارم. فقط پول خواست که برایش فرستادم، نمی‌دانم در راه است و یا در محل مناسبی رحل اقامت افکنده است؟

خواهش می‌کنم فوری به من بنویس آیا تغییری از نظر راحتی محل زندان برای تو به وجود آورده‌اند یا نه؟ و حتماً خودت هم نامه‌ای به تیمسار بنویس. خیلی معذرت می‌خواهم که کاغذ مفصلی نوشتم ولی برای تو که وقت کافی داری به نظرم خیلی ملال‌انگیز نباشد. بچه‌ها تو را می‌بوسند و سلام می‌رسانند. داستان «شب چیست؟» تو این روزها ورد زبان سهیلا و سینا بوده، تو را می‌بوسم و آرزوی سعادت و کامیابی و بازگشت تو را به آغوش خانواده دارم. قربانت
برادرت ابوالحسن ۱۷/۶/۴۹»

در جواب این نامه حسن نامه مفصلی به من نوشت که این نامه به طور گزینشی در کتاب «چپ در ایران - به روایت اسناد ساواک» به وسیله مرکز بررسی اسناد تاریخی منتشر شد. تاریخ نامه حسن ۲۹ شهریور ۱۳۴۹ است که عیناً می‌آورم.

«دکتر ظریفی عزیزم

چند روز پیش هوا به سختی طوفانی، همراه با غرش رعد و تابش

برق بود و باران سیل آسا بارید ولی به ناگاه ابرهای سپاه باران زاز آسمان نیلگون رخت سفر بستند و خورشید درخشان دوباره رخ نمود و دوباره آسمان شب با مروارید ستارگان زینت یافت. چقدر زندگی ما انسان‌ها شبیه این پدیده‌های طبیعی است؟ این طور نیست برادرم؟ به هر حال نامه‌ات را دریافت داشتم و این اکنون جواب همان نامه است که در ۱۷ شهریور نوشته‌ای و طبق مهر اداره پست در ۱۹ شهریور به رشت رسید و در ۲۸ شهریور به دست من. قاعدتاً به چنین نامه‌هایی جواب نمی‌دهند زیرا مصلحت یک زندانی در آن نیست که به چنین مسائلی که شما در نامه‌تان مطرح کردید پاسخ صریح بدهد و برگه بر اوراق پرونده‌های خود اضافه کند و اگر در دل امیدی برای رهایی قبلی از پایان محکومیت داشته باشد دیپلماسی حکم می‌کند که جواب دوپهلویی که نه سیخ را بسوزاند و نه کباب را و هم خدا را بطلبد و هم خرما را بدهد. ولی من در این کار و این شیوه وقاحتی می‌بینم که دلم از آن به هم می‌خورد و تو شاید خوب می‌دانی که من چقدر از وقاحت بدورم به همین جهت برای اینکه سوءتفاهمی ایجاد نشود، در حالی که می‌توانم سکوت کنم و جواب نامه را ندهم، جواب مطالب نامه را می‌نویسم و سعی می‌کنم آنچنان بنویسم که «مانعی» برای رسیدن آن به دست تو ایجاد نشود و نگفته پیداست که چنین نامه‌ای خوشایند تو نخواهد بود و من از قبل برای نیش‌های آن از تو بوزش می‌طلبم. عزیزم، من گمان می‌کنم که در درک من هم شما برادرم و هم آن عده از افرادی که مسئولیت‌هایی در دستگاه دارند ولی با این همه در وطن پرستی ما شکمی ندارند دچار اشتباه هستید. (البته روی سخن اینجا با افرادی است که وجدانشان پاک است و گرنه سخن از

اشتباه ناپاکان کردن ابلهی است.) و من بدون اینکه به ریشه‌های این اشتباه بپردازم، محتوی این اشتباه را روشن می‌کنم. در تاریخ فلسفه می‌خوانیم که زنون فیلسوف یونانی با سفسطه خاص خود ثابت می‌کرد که اگر لاک‌پشتی فقط چند دقیقه از اسب تیزتری جلوتر رفته باشد اسب هرگز به او نمی‌رسد! خدا بیامرز زنون را، اگر امروز بود و نامه شما را می‌خواند نتیجه می‌گرفت که اصلاً لاک‌پشت تندتر از اسب حرکت می‌کند! اگر از نقطه A لاک‌پشتی حرکت کند، البته لازم نیست آدمی پیامبر باشد و بگوید که پس از ۵ دقیقه لاک‌پشت از نقطه A فاصله گرفته و به اصطلاح پیشرفت کرده است ولی باید به این سؤال پاسخ داد که اگر از نقطه A اسبی حرکت می‌کرد در فاصله ۵ دقیقه چقدر از نقطه A پیشرفت می‌کرد! و این مسئله ایست که هرگز هیچ وطن پرست غمخواری نباید شیوه حرکت و پیشرفت جامعه را فراموش کند و البته هزاران نکات دقیق و ظریف در اینجا وجود دارد که البته عاقل را اشاراتی بسنده است ولی من اینجا می‌خواهم مسئله سرعت و پیشرفت را بالکل به کناری بگذارم و اساسی‌ترین مسئله را که در حقیقت عامل به زندان کشیدن ماست مطرح کنم و این موضوع را نه تنها حالا می‌نویسم بلکه به شهادت اوراقتی که در سازمان امنیت وجود دارد و در بازپرسی‌ها و در آخرین دفاع خود، هم در دادگاه بدوی و هم در دادگاه تجدیدنظر به آن اشاره کرده‌ام و این موضوع نه تنها برای من و برای افراد هم پرونده‌ام بلکه برای بسیاری از جوانانی که در زندان و بیرون از آن هستند مطرح است، مسئله، مسئله شیوه اداره حکومت است. شما برادرم متأسفانه آنقدر مهربان نبودید که خود را راضی کنید که در تمام جلسات دادگاه شرکت کنید. به همین جهت من ناگزیرم

جمله‌ای از آخرین دفاع خود را برایت بنویسم و خواهش می‌کنم روی مبانی آن دقت کنی زیرا طرز تفکر و اختلاف برداشت و نحوه قضاوت ما را درباره موضوع و رفورم و «پیشرفت» و نیز اداره و شکل حکومت نشان می‌دهد: همیشه اعتقاد داشتم و نیتم این بوده و هست که سعادت و تعالی ملت ایران فقط موقعی تامین می‌شود که اصول آزادی و دموکراسی بر زندگی اجتماعی و سیاسی ما حاکم باشد، همیشه اعتقاد این بوده و هست که باید در جامعه ما آزادی فردی و اجتماعی برای آحاد ملت ایران تامین گردد زیرا فقط در یک جامعه آزاد است که مردم با سرافرازی، مسئولیت خویش را درک کرده و نیروهای سازنده خود را در جهت ترقی و تکامل به حرکت درخواهند آورد. همیشه ایمان داشتم که اصول قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر کل لایتجزائی است که نه در گفتار بلکه در کردار و واقعاً باید اجرا گردد... جامعه بدون وجود آزادی و دموکراسی هرگز موفق به تامین رفاه اجتماعی و توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات بین اکثریت مردم و تعدیل ثروت‌های خصوصی به نفع عدالت اجتماعی نخواهد شد... تا زمانی که مردم از طریق دموکراتیک نتوانند بر سرنوشت و مقدرات خود حاکم شوند و تا از طریق تأسیسات واقعاً دموکراتیک نتوانند طلب‌کننده مسئولیت از سازمان‌های اداری و سیاسی مملکت باشند مسئله‌ای به اسم رفورم و موفقیت آن زیر علامت سؤال قرار می‌گیرد...!

بنابراین چنان که می‌بینی اینجا اصولیتی مطرح است که می‌توان با آن مخالف بود یا آن را اشتباه دانست ولی در وطن پرستانه بودن آن هیچ شکمی نمی‌تواند وجود داشته باشد. به من سفارش می‌کنی که آمار و ارقام را تجزیه و تحلیل کنم. این کار عیبی ندارد. ولی من به تو

سفارش می‌کنم که تاریخ را خوب بخوان. خدا بیامرز مادر بزرگ را که همیشه با چشم‌گریان از داستان چادر برداشتنش به وسیله نظمیۀ در زمان رضاشاه یاد می‌کرد، یادت می‌آید؟ واقعاً همین مسئله چادر برداری را دیدی که پس از شهریور بیست به چه سرنوشتی دچار شد؟ این نمونه سرنوشت کاری است که مردم در آن دخالتی نداشتند. واقعاً چقدر مسخره بود اگر کسی در آن زمان آمارى از تعداد بی چادرها می‌داد بدون اینکه محتوی، شکل و شیوه این کار را مورد توجه قرار می‌داد؟ به همین جهت است جان من برای اینکه روشنفکر سطحی باقی نمانی در مقابل این سفارش تو که می‌گویی آمار و ارقام را بخوان من به تو سفارش می‌کنم تاریخ را بخوان؛ همان داستان مادر بزرگ را که خوب بشکافی «آفتابش در میان بینی».

برادرم این اصولیت تفکر ماست. در این اصولیت هیچ‌گونه قهرمان بازی نهفته نیست.

این کلمه‌ای که همچون ناسزا نثارم می‌کنی نشانه قضاوت خام و پرورش نیافته و نیز درک شناسایی ناتوان و ضعیف از روحیه و تفکر برادری است که در اعماق وجود خود جز به خوشبختی و سرفرازی این ملت نمی‌اندیشد. اگر قرار بود «قهرمان بازی» درآریم، نه تنها من، بلکه سایر بچه‌های هم‌پرونده‌ام هر کدام می‌توانستند در دادگاه مخصوصاً در دادگاه تجدیدنظر که دیگر روشن بود حداکثر محکومیت را خواهند داد، هرچه دلشان بخواهد بگویند و دیگران را نیز از فیض آن! بهره‌مند سازند ولی چون اصولیت در کار بود پانزده سال و ده سال حبس ما را تحریک نکرد که اصولیت را فراموش کنیم و بدیهی است که انتظار پاداشی

هم از بابت اصولیت خود از احدی نداریم. دوست من، من دچار خفقان نادانی نیستم، من از امکانات دستگاه، از قدرت‌ها و ضعف‌هایش، از اینکه من زندانی آن هستم و از اینکه اگر اسکاندال سیاسی قضیه را قبول کند حتی می‌تواند به راحتی کلکم را در زندان بکند، فشار وارد آورد، شرایط زندگی را دشوارتر نماید، به همه این‌ها و خیلی مطالب و چیزهای دیگر که تو آگاه نیستی آگاهم و با درک و آگاهی عمیق این مطالب را می‌نویسم و واقعاً بیمی هم ندارم؛ آنچه که به من نیرو می‌دهد این خوشحالی و شادمانی بزرگ است که تاکنون از جاده پاکی و صداقت و خیرخواهی نسبت به جامعه و میهن خود خارج نشده‌ام و احساس شفقت و در عین حال وظیفه عظیم نسبت به این مردم را نمی‌توانم فراموش کنم و بدبختی این مردم دلم را از غصه به درد می‌آورد و این اندوه و همیشه بیداری است که دائماً به من هشدار می‌دهد، هشدار می‌دهد که خوب و پاک باشم. شاید عجیب بدانی که در این یک سال و نیمی که بین این مردم، این مردم واقعی و وطن ما، این واقعی‌ترین افسانه‌های جامعه ما بوده‌ام به خوبی آموخته‌ام که نفع مردم چیست و ضررشان کدام است می‌دانم اگر ده سال کتاب می‌خواندم، امکان نداشت به اندازه این یک سال و نیم چیز بیاموزم، اگرچه این آموزش به قیمت عدم آسایش فردی من تمام شد و می‌شود ولی روح مرا از خودخواهی‌ها و «قهرمان بازی» و لغزش‌ها بازداشته و موجب می‌شود که درک درست از زندگی مردم پیدا کنم با قدرت‌ها، ضعف‌ها، نامهربانی‌ها و شقاوت‌ها، و خلاصه به آنچه که در علم جامعه‌شناسی به آن Psychologition Massage می‌نامند و برای انسان اجتماعی آگاهی به آن ضروری است دست یابم. من این

محبتی را که ناخواسته در حق من روا شده و موجب عمیق شدن آگاهی شناخت من از توده مردم گردیده هرگز از یاد نخواهم برد و در واقع برای کسی که بخواهد سیاستمدار شود و یا درست‌تر بگویم برای کسی که برنامه سیاسی برای آینده داشته باشد بهترین جا بین همین مردم ماندن است، زیرا بسا چیزها این فرد از آن‌ها یاد می‌گیرد و خیلی چیزها را هم آن‌ها از من می‌آموزند و بدین ترتیب مفهوم «قرنطینه» که برای توجیه به زندان رفته ولی در عین حال معنای صحیحی هم دارد دیگر مصداق پیدا نمی‌کند و آنچه که باید سرایت کند و سرایت کردنی است، سرایت می‌کند. با توجه به این ملاحظات است که اگر امروز تو از «خطای» نکرده من صحبت می‌کنی، آن را به منزله توهین سختی به خود تلقی می‌کنم که حتی عذر اجبار تو به نوشتن این کلمه نیز مرا به بخشیدن راضی نمی‌کند. زیرا هرگز در گذشته - و قطعاً هم در آینده - به جز سربلندی وطن و مردم آن هیچ چیز راهنمای من در فعالیت‌های اجتماعی نبوده است. سنجش تو از گذشته‌ام به عنوان خطا و اشتباه نسبت به مردمی که مالیات داده‌اند و امکان ترقی مرا فراهم کرده‌اند افشاء شده است. این سنجش را اگر به چهار بخش قسمت کنیم به قول شکسپیر «سه بخش آن ترس است و تنها یک بخش خردمندی» در آن دیده می‌شود و آن خردمندی» هم از وضع خاص خودتان نشأت می‌گیرد. شما از زندگی به اصطلاح «تباه شده» من حرف می‌زنی؟ با مغز چه کسی می‌اندیشی دوست من؟ آیا این انگشت اتهام توست که به سویم بلند شده؟ من وقتی به یاد زندگی تباه نشده تو و امثال تو می‌افتم واقعاً می‌خواهم استفراغ کنم. دربه در دنبال پول گشتن همراه با ابتذال روح شکن زندگی خانوادگی با آن بگو و

مگوهای بی‌انتهاش، با آن ظاهرسازی‌ها و چشم هم‌چشمی‌های مسخره‌اش، با آن میهمانی‌های بی‌محبت و بی‌موقعی که رکیک‌ترین جوک‌ها و خوشمزگی‌ها جانشین آن می‌باشد. آن اظهار دوستی‌ها و اظهار عشق‌های دروغین، آن زندگی که بدون ذره‌ای معنویت و تهی از هرگونه وجدان روشنفکری جریان دارد و تقلید و خودخواهی و خودنمایی و خلاصه تجمل‌پرستی آن را بویناک و چرکین کرده است. آیا شما زندگی دیگر هم دارید؟ آه که دکتر ظریفی دلم را به درد آورده‌ای - شما آقا جان بهتر است به کار خودتان پردازید و با همان گروه روشنفکران بدبختی که من اسمشان را روشنفکران لومپن گذاشته‌ام خوش باشی و برای این مردمی که من بین آن‌ها زندگی می‌کنم و شما قادر به فهم و درک روحیه و آرزوهایشان نیستی یقه ندرانی و ناسزاها و فحش‌هایی را که به من می‌دهید به نام آن‌ها ارزانی من نکنی. در تراژدی هملت خوب آمده است. «خوشیم که زیاده از حد خوش نیستیم و دکمه روی کلاه بخت نیستیم» چه می‌شود کرد دکتر ظریفی عزیز «بگذار آهوی زخم خورده برود و مویه سر دهد و گوزن آسیب ندیده بازی و نشاط کند؛ زیرا هنگامی که برخی در خوانند، برخی دیگر باید بیدار بمانند، چرخ روزگار بر این نمط می‌گردد».

شما از آینده من صحبت می‌کنید. در جریان دادگاه تجدید نظرمان نیز یک بار چنین صحبتی را مطرح کردی، همان موقع به شما گفتم که اگر منظور از آینده سیاسی است، برنامه‌ای از این نظر برای آینده ندارم و حتی به تو گفتم در این نداشتن برنامه‌های دیگر هم با من شریکند، به من گفתי پس این را به نحوی در دادگاه مطرح کن به شما گفتم طرح چنین مسئله‌ای در چنین شرایطی علاوه بر اینکه

کسی به صحت آن باور نمی‌کند و آن را حيله‌ای می‌پندارند برای فرار از محکومیت و در عین حال شکلی تمنا برای ترحم است که من چنین شیوه‌ای را به هیچ وجه نمی‌پسندم. اکنون نیز جواب من در مورد آینده همان است و با همان ملاحظات، ولی از نظر آینده شخصی فعلاً در مقابل دهلیز ۷ سال زندان قرار دارم که باید از آن بگذرم؛ پس از این مدت اگر آزاد شوم من به چهل سالگی خود خواهم رسید. بچه‌های تو آن موقع همه بزرگند و دیگر جوان‌ها ما را قبول نخواهند داشت این وضع اگر چه قدری اندوهگنانه است ولی به هر حال چنین است و گریزی نیست. از پدرجان و مادرجان بهتر است حرف نزنید؛ من خیلی بیش از شما اندوه آن‌ها را احساس می‌کنم ولی عاطفه را عزیزم نمی‌توان به جای اصولیت نشانده و به همین جهت در این نامه متأسفانه حرف‌های گزنده‌ای بر شما سرریز کردم. از بابت محبت و عاطفه برادرانه‌ای که در نامه‌ات نسبت به من بود واقعاً تشکر می‌کنم ولی یادآور می‌شوم که نمی‌خواهم دیگر چنین نامه‌ای از شما دریافت کنم؛ بهتر است که شما سرود یاد مستان ندهید. نیز از بابت محبت شخصی تیمسار مقدم به خودم به طوری جدی تشکر می‌کنم و از بابت اصل قضایا قطعاً این نامه قبل از اینکه به دست تو برسد، به دست ایشان خواهد رسید.

به هر حال، دکتر ظریفی عزیز؛ من این نامه را با این امید که به دستت برسد به تو نوشته‌ام ولی تقریباً شکمی ندارم که به تو نخواهد رسید. باشد اشکال ندارد. نرساندن نامه‌ام به دست تو، خود دلیلی برای من است. ولی به هر حال برای من زیاد نگران نباش. این سال‌ها به هر حال سپری خواهد شد، باید منتظر گذشت زمان بود و زمان از این تندتر نمی‌رود، خر و امانده را هر قدر که بزنی تندتر

نخواهد رفت.

دکتر عزیزم، من برخلاف همه مصالِح شخصی در این نامه با صراحت حرف زدم، «شما با طعمه دروغتان ماهی حقیقت را صید خواهید کرد» این مثل انگلیسی خوب در این جا مصداق پیدا کرده است ولی به خاطر داشته باش که این صراحت را تو به من تحمیل کرده‌ای. خوش دارم که نامه‌ام را با چند بیت از شعر سیف‌الدین فرغانی شاعر معاصر سعدی که روانش شاد باد به پایان رسانم:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام ناگهان

بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آن کس که اسب داشت غبارش فرونشست

گرد سم خران شما نیز بگذرد

بر تیر جورتان به تحمل سپر کنم

تا سختی کمان شما نیز بگذرد

فاعتبر العیون یا اولابصار - زندان شهربانی رشت - ۲۹ شهریور ۴۹-

ح ظریفی»

*

نامه حسن در جواب نامه من که به درخواست خود او با «مقدم» ملاقات کرده بودم، ضربه روحی سختی به من وارد کرد. با خود می‌اندیشیدم که آیا نوشتن نامه من به او و توصیه به او که کمی آرام‌تر باشد لازمه چنین جوابی بود؟ و آیا این جواب می‌تواند برای او «مسئله ساز» باشد و مقامات ساواک را بیشتر عصبانی کند که سخت‌گیری به او را بیشتر کنند؟

نامه زیر که به ریاست شهربانی‌های استان گیلان نوشته شده وضع عمومی زندان و ناراحتی‌های زندانیان را به خوبی نشان می‌دهد.

«ریاست محترم شهربانی‌های استان گیلان -

با ابراز احترام و پوزش از مزاحمتی که به وسیله این نامه مفصل ایجاد می‌کنم مراتب ذیل را معروض داشته و تقاضای توجه و رسیدگی فوری آن را دارم. امروز ۲۱ آذرماه است و چنانکه دیده می‌شود هوا کاملاً سرد شده و با نزدیک شدن فصل زمستان سرما از این شدیدتر نیز خواهد شد ولی متأسفانه هنوز اتاق‌های زندان ما فاقد وسیله گرما می‌باشد و به همین جهت نیز زکام به صورت اپیدمی مزمی درآمده و موجب ناراحتی اکثر زندانیان می‌باشد. چند بخاری هم که در راهرو زندان گذاشته شد و گاهی روشن است و اغلب خاموش به هیچ وجه نمی‌تواند به ۱۲ اتاقی که هر کدام چندین پنجره به سوی حیاط دارد و بعضی از آنها در فاصله ده متری بخاری‌ها قرار دارند حداقل گرما را برساند. به همین جهت به ریاست محترم زندان پیشنهاد کردم که با گذاشتن بخاری یا چراغ علاءالدین یا بخاری برقی موافقت کنند و از طرف ایشان چنین عنوان شده که حضرتعالی مخالف تامین وسیله گرما در داخل اتاق‌ها هستید، اکنون با این نامه توجه شما را برای حل این مسئله جلب می‌نمایم. لازم به گفتن نیست، در هوای گیلان که رطوبت طبق اعلام اداره هواشناسی گاهی تا صد درصد بالا می‌رود و هرگز در زمستان از ۹۰ درجه پایین نمی‌آید، مسئله بودن وسیله گرمایی در اتاق‌ها نه فقط از نظر گرما مطرح است بلکه از نظر تامین سلامتی نیز کاملاً ضروری است، خود اینجانب شدیداً مبتلا به درد پا و کمر

هستم و گمان می‌کنم خودتان که قبلاً دچار این ناراحتی بودید به خوبی می‌دانید که چه رنجی می‌کشیم؛ مثل من در این زندان کم نیست. به همین جهت در این اتاق‌ها که چنانچه می‌دانید در تمام سال رنگ آفتاب را نمی‌بیند و رطوبت از پایین و بالا کلافه می‌کند گذاشتن سه تا بخاری در راهرو مسئله‌ای را حل نمی‌کند و تازه اگر هم بخواهند دو طرف راهرو را ببندند این در حقیقت دفع فاسد به افسد کردن است زیرا با توجه به اینکه تقریباً همه زندانیان سیگاری هستند و تردد و گرد و خاک آن چنان هوای راهرو آلوده می‌شود که اگر مسئله سلامتی زندانیان هم به حساب نیاید از نظر ظاهر نیز بسیار زنده می‌باشد. به همین جهت تقاضا می‌کنم موافقت فرمایید که برحسب تصمیم خود جنابعالی وسیله گرم‌مازی اعم از نفتی یا برقی با هزینه شخصی خود خریداری و در اتاقی که ساکن هستم قرار دهم و از نظر هزینه سوخت نیز اگر بودجه کافی وجود ندارد هزینه اتاق مربوطه را تعهد می‌کنم و گمان می‌کنم افراد هر اتاق نیز راضی به چنین تعهدی باشند. لازم به یادآوری نیست که خود جنابعالی بهتر می‌دانید که تقریباً در تمام زندان‌های ایران - غیر از قزل‌حصار که شופاژ دارد - در زمستان در داخل اتاق‌ها بخاری می‌گذارند. چنان که هم اکنون در زندان‌های استان گیلان و در بند سه همین زندان رشت نیز چنین است. ریاست محترم زندان در مقابل پیشنهاد اینجانب ایراداتی فرمودند که من برای تسهیل بررسی، آنها را با جوابهای مربوطه به عرض می‌رسانم:

۱- مصلحت نیست که نفت در اختیار زندانی قرار گیرد - چنان که می‌دانید هم اکنون نه تنها نفت بخاری‌های راهرو عملاً در دسترس زندانی است بلکه آشپزخانه ما دارای ۴ بالن گاز است که خیلی

خطرناک تر از نفت هم هست ولی هیچ حادثه سوئی هم پیش نیامده است، ۲- بودجه نیست - که با پیشنهاد تقبل هزینه این ایراد حل است. ۳- سال گذشته چطور این بخاری های راهرو اتاق ها را گرم می کرد ولی امسال نمی کند؟ - در این مورد باید به عرض برسانم که سال گذشته در پنج اتاق یعنی اتاق های ۲ و ۴ و ۸ و ۹ و ۱۰ بخاری های نفتی دولتی بود و در بقیه اتاق ها نیز به طور غیررسمی چراغ های کوچک خوراک پزی قرار داشت که مسئله گرما را حل می کرد ولی امسال چنین امکانی دیگر وجود ندارد. با این مراتب تقاضای خود را برای گذاشتن وسیله گرمایشی در اتاق ها تکرار می کنم. با توجه به اینکه به خوبی می دانم مخاطبم در مورد من چگونه می اندیشد و با توجه به اینکه گمان می کنم روحیه و طرز کار مخاطبم را به خوبی می شناسم ناگزیر به ذکر این مطلب هستم که هم چنان که در طی این ۱۹ ماه دوران تبعید در رشت دیده شد به هیچ وجه خواستار تشنج و سوء تفاهمی نیستم و به همین دلیل نیز بارها تقاضا کرده ام که مرا جدا از زندانیان، در اتاق دیگری که حتی حاضر شدم با هزینه شخصی بسازم زندانی کنید ولی مسئله گرمای اتاق حقی است که حتی از اسیر جنگی هم دریغ نمی شود و بدیهی است که اگر بخاری های راهرو مسئله گرما را حل می کرد عنوان کردن این مسئله هرگز پیش نمی آمد و با توجه به اینکه روش غیرواقع بینانه ای در این مورد در پیش گرفته شده و برای اینکه حداکثر صداقت را نشان داده باشم به اطلاع حضرتعالی می رسانم که در صورت عدم توجه شما و عدم حل به موقع این مشکل که با وضع جسمی که دارم برایم حیاتی است ناگزیر شکایتم را نزد مقامات بالاتر و با هر وسیله ممکن تعقیب خواهم کرد. سپاسگزار

خواهم شد که اگر مرا برای توضیحات بیشتر به حضور بپذیرید.
امیدوارم عنایت به موقع شما این مسئله را حل کند.
با تقدیم بهترین احترامات

ح. ظریفی

فقط امضاء زندانی فوق‌الذکر مورد گواهی است سرپاسبان جلیلونند
۴۹/۹/۲۱»

همان طور که قبلاً گفته شد حسن به عنوان یک وکیل برای تمام زندانیان رشت کار می‌کرد. نامه می‌نوشت، دادخواست و فرجام‌خواهی می‌کرد و به مقامات مسئول مملکتی مشکلات را یادآوری می‌نمود. نامه زیر از طرف زندانیان مواد مخدر به نخست وزیر و سناتورهای فرخ و دکتر متین دفتری نوشته شده است.

«جناب آقای هویدا نخست وزیر محترم

جناب آقای سید مهدی فرخ سناتور محترم

جناب آقای دکتر متین دفتری سناتور محترم

با ابراز شایسته‌ترین احترامات، این عریضه را با این امیدواری بزرگ تقدیم می‌داریم که از عنایت و توجه و اقدام مخصوص شما برخوردار گردد. این نامه را کسانی به شما می‌نویسند که ماه‌ها و سال‌هاست در پشت دیوارها و میله‌های زندان، پشیمان و نگران روزگار می‌گذرانند. ندامت ما از کاری که انجام داده‌ایم خود انگیزه‌ای است برای امیدواری ما؛ زیرا باور ما این است که مجازات برای اصلاح و تأدیب مجرمان است و ندامت عمیقی که ما را دربر گرفته عالی‌ترین شکل این اصلاح و تأدیب را نشان می‌دهد. ما زندانیان مواد مخدر که عاجز از پرداخت جریمه می‌باشیم اکنون با

چنین روحیه‌ای در زندان هستیم. صدها تن از خانواده‌های مان، زنان و کودکان و کسان مان بدون سرپرست و نان‌آور در بدبختی و فلاکت و دریدری بسر می‌برند و هر روز که می‌گذرد کانون خانواده‌ای ویران می‌شود و این زیان و صدمه جبران ناپذیری است که به هر حال متوجه تمامی جامعه می‌شود. ما را چون عاجز از پرداخت جریمه به صندوق دولت هستیم همچنان در زندان نگهداشته‌اند، در حالی که این کار خود نقض غرض است. زیرا حضرت‌عالی بهتر می‌دانید که نگهداری این همه زندانی چه مخارجی را بر بودجه دولت تحمیل می‌نماید. از طرف دیگر، اجرای دقیق قانون اخیر تشدید مجازات خود بهترین ضمانت را ایجاد می‌کند که اگر پس از آزادی کسی دوباره برخلاف قول شرفی که می‌دهد به چنین جنایت حماقت‌آمیزی ارتکاب ورزد برای همیشه از جامعه طرد شود.

با این مراتب اکنون از حضرت‌عالی این تمنا را داریم که استدعای ما را بپذیرید و برای ایجاد مقتضیاتی جهت آزادی زندانیان مواد مخدر که عاجز از پرداخت جریمه هستند اقداماتی به عمل آورید. جناب آقای دکتر متین دفتری: این صدای استغاثه و تمنای ده‌ها زندانی محروم و صدها خانواده پریشان و هزاران زن و کودک آواره و بی‌سرپرست و بی‌نان‌آور است، شما هم این صدا را بشنوید و با نفوذی که دارید نگذارید دردمندان و حاجتمندان عنایت ناامید گردند.

با تقدیم بهترین احترامات - زندانیان مواد مخدر زندان شهربانی رشت.»

پس از انتقال حسن به زندان کرمان پیش‌تر نامه‌های او به من برای دریافت کتاب و ایجاد آرامش در محیط زندان برای مطالعه و تحقیق بود. در همین زمان با پدر و مادرم و برادرانم ضیاءاله و عطاءاله و هم چنین خواهرانم عزت و عصمت و برادرزاده‌ام فرهاد و خواهرزاده‌ام شیرین حمیدی ارتباط نامه نگاری فراوانی داشته که چون غالب آنها جنبه شخصی و فامیلی دارد از ذکر آن‌ها خودداری کرده و فقط به تعدادی از آن‌ها که کمتر جنبه شخصی دارد اشاره می‌کنم.

«بیست و هشتم فروردین ۵۱»

زندان کرمان

ضیاء الله بسیار عزیزم

نمی‌دانم یک بار برای تو بود نوشتنم یا برای یکی دیگر، که این جا در زندان هر نامه‌ای که برای آدم می‌رسد و یا هر نامه‌ای که آدم می‌نویسد حکم یک ملاقات را دارد و با این مفهوم از ملاقات یعنی از نامه‌ات واقعاً خوشحال شدم، طنز سوزناک نامه‌هایت با من خیلی سازگار است، به هر حال اکنون هم دارم با تو به وسیله این نامه ملاقات می‌کنم، مخصوصاً اینکه در این لحظه خوشبختانه در اتاق کاملاً تنها هستم و می‌توانم به موازات نوشتن نامه و موافق با مطالب آن هر ادا و اطوار و هر شکلکی که می‌خواهم در بیارم، گرچه من هم مثل تو مطلبی که بتوان نوشت ندارم ولی خوب از خود بی مطلبی گاهی آدم مطلب می‌سازد. همین جمله را که تمام کردم یادم آمد که می‌خواستم درباره پول ماهیانه‌ای که برایم دکتر می‌فرستد صحبت کنم، من به شدت مخالفم که این پول فقط به وسیله دکتر فرستاده شود. چون این واقعاً بی معنی است، بالاخره او هم

گرفتاری دارد، زن و بچه دارد و خرج و برچ فراوان، به خودش هم نوشتم، این است که خواهش می‌کنم برادر همان ترتیب سابق را بده که چهار برادران سهم امام! را بپردازند که هم من اخلاقاً راحت باشم و هم تحمیلی به دکتر نشود؛ یک خواهش اختصاصی هم از تو دارم که اگر ممکن است مبلغی در حدود سیصد، چهارصد تومان برایم بفرستی که من این مبلغ را برای برخی پیش آمدهای غیرمنتظره مثل بیماری و یا دیر رسیدن پول - مثل حالا که به دلیل ولخرجی عید حسایی بی پول شده‌ام - داشته باشم یعنی به عنوان تنخواه گردان، اگر هم مقدور نبود که هیچ. وسایلم و کتاب‌ها رسید و برخی از کتاب‌ها را دریافت داشتم بقیه هم را حتماً می‌دهند. ای کاش صندلی مطالعه و گرام و صفحات درس انگلیسی و کلاسیک را هم می‌دادی. از قول من به عصمت که برایش نامه و عکس فرستادم بگو که یک گیوه خوب از اهالی! اصفهان مورد نیاز است، آن گیوه‌ای را که قبلاً داده بود مثل اینکه پیش عطاءالله مانده است. از حالم بخواهی بد نیستم، مدتیست که گاهی دچار سردردهای بسیار بدی می‌شوم و چند روزی هم حالم خیلی بد بود ولی حالا می‌توانم بگویم که کاملاً خوب هستم و به قول معروف ملالی در بین نیست و بهتر است به پدرجان و مادرجان نگوی.

این فرهاد بی‌غیرت و نامزدش این قدر شعور نداشتند که دو کلمه نامه برای عمو حسن زندانی بفرستند که من بدانم کجا هستند تا برای آنها تبریک بنویسم، به هر حال انشاءالله که در عملیات نامزدی! موفق و کامروا باشند. به حجت و شجی عزیز نیز همراه با همه قبیله‌اش سلام می‌رسانم.

دل‌م به طور جدی برای ماری [ماری تورز] و ایزابل و پیر تنگ شده

است، مثل اینکه شانس با ما یار نیست که شما را ببینم، چون ایام نوروز حسایی منتظران بودم. خوب بگذریم. برای پدرجان و مادرجان نامه دادم، انشاءالله که بیشتر به آنها سر می‌زنی.

به همه فامیل و آشنایان و دوستان در رشت و لاهیجان سلام‌های فراوان می‌رسانم و تو و ماری و ایزابل و پیر عزیزم را در آغوش می‌گیرم و می‌بوسم.

راستی مجلات سالیانه بانک مرکزی ایران که فکر می‌کنم از سال ۴۷ تا ۴۹ باشد به گمان وقتی از زندان رشت گرفتی پهلوی تو مانده باشد، حتماً آن‌ها را به وسیله پست برایم بفرست، اگر مال سال ۵۰ را هم حجت آقا دارد بگیر و ضمیمه کن - حتماً یادت نره، خیلی متشکر می‌شوم.

ح. ظریفی

چهارم تیرماه ۵۱

دکتر ظریفی عزیزم

پس از سلام، پس از مدت‌ها بی‌خبری بالاخره نامه‌ای از شما دیروز دریافت کردم و رفع نگرانی شد چون تقریباً یک ماه تمام بود از کسی از فامیل نامه‌ای نداشتم مخصوصاً اینکه حواله بانکی هم از بانک بازرگانی فرستاده شده بود و این خود موجب مزید خیالات شد. به هر حال از لطف متشکرم و امیدوارم که بتوانم به زودی تو را ببینم، گرچه واقعاً راضی به زحمت نیستم ولی این نکته را هم نگفته نگذارم که اینکه گاهی می‌نویسی فلان تاریخ یا دو هفته دیگر می‌آیی انتظار بیش از نیامدن موجب ناراحتی می‌شود چنان که همین حالا که این نامه را می‌نویسم چون در پایان آن دو هفته‌ای که

در نامه‌ات نوشتی قرار دارم دائماً منتظرم، مخصوصاً که این انتظار در برخی از برنامه‌های من تاثیر می‌گذارد. از جمله چون دیر به دیر ریشم را می‌تراشم تا می‌خوانم که احتمالاً می‌خواهی بیایی اولین کاری که می‌کنم تراشیدن ریش است! که مبادا با ریش و پشم بلند غافلگیر شوم.

از حال و احوالم بخواهی چندان تعریفی ندارد، به وسیله مادر جان برایتان پیغامی در مورد وضع زندان و احیاناً امکان انتقال به جای دیگری داده بودم، نمی‌دانم اقدامی به عمل آوردید یا نه. چون واقعاً معنی ندارد که یک وکیل دادگستری را بیآورند در دارالتادیب زندانی کنند! خوبست شما این مسئله را با دادستان کل ارتش و مقامات ساواک در میان بگذارید، خودم هم در همین جا اقداماتی را شروع کردم. این چیزی که به نام دارالتادیب می‌گویند همه چیز است غیر از دارالتادیب، که من به دلایلی که روشن است نمی‌خواهم بیش از این در این مورد شرح و بسط دهم ولی مطمئن هستم که اگر به تیمسار بهزادی یا تیمسار مقدم اشاره‌ای در این مورد بکنید حتماً مؤثر خواهد بود. من بدون تعارف ترجیح می‌دهم در برازجان باشم ولی این وضع مسخره و کثیف فعلی را تحمل نکنم. به هر حال اوضاع چنین است و منتظر لطف همیشگی تو. قبلاً نوشته بودی چند تا کتاب خوب تهیه کرده‌ای، اگر تراکم کارت که می‌دانم فوق‌العاده است امکان آمدن به کرمان به تو نمی‌دهد خوب است به وسیله پست بفرستی که یک دنیا متشکر می‌شوم.

سلام مرا به همه فامیل و آشنایان تهران برسان، به توران عزیز و سهیلا و سینا و سامان عزیز سلام فراوان می‌رسانم، به پرویز خان سلام فراوان می‌رسانم و همچنین به بقیه فامیل - برای عطاء نامه

فرستادم و و او سلام می‌رسانم.

با تشکر، قربانت دکتر جان - با آرزوی دیدارت
ح. ظریفی

۵۱/۹/۱۹

دکتر ظریفی عزیزم

فکر می‌کردم که پس از رسیدن به تهران شاید نامه‌ای بدهی تا من جوابش را بدهم ولی انتظار من بیهوده بود و تا امشب که این نامه را می‌نویسم نامه‌ای به دستم نرسید شاید هم دادی و در کشوی میزهای متعددی که نامه‌های من «باید» در آنها توقف کند، مشغول هواخوری است.

علت اینکه به تلگراف پدرجان هم دیر جواب دادم این بود که ۶ روز بعد به دستم رسید، شما موقعیتم را می‌دانید، دست خودم نیست که بلافاصله پس از نوشتن نامه آن را در صندوق پست بیاندازم. سیر قمری نامه‌ها چنین است که چندین روز بسته به انصاف و قدری هم شانس نامه در کشوی میز مسئول نامه‌ها می‌ماند تا مقدار کافی نامه‌ها از این نوع جمع شود و فرصتی هم بکنند و نامه‌ای رویش بنویسند بفرستند برای ساواک، چندین روز هم آنجا می‌ماند تا دوباره برگردد به اداره زندان و به دست همان مسئول اولی تا او پست کند، خوب در چنین شرایطی بدیهی است که قدری! تاخیر می‌افتد.

نامه‌ای از سهیلا داشتم که روز هشتم جوابش را نوشتم در ضمن تبریکی هم برای روز تولدش بود ولی اینجا می‌گویند که فرستادیم ساواک هنوز برنگشته، راستش نمی‌دانم راست می‌گویند یا دروغ،

شاید نامه را هم پاره کرده باشند و ریخته باشند در سطل خاکروبه و بعد هم به من بگویند آقا ساواک رد نکرده هنوز. خوب چکار کنیم! به قول معروف آن چه جایی نرسد فریادست. عیبش در اینست که یکباره به ما ابلاغ نمی‌کنند که آقا نامه‌نگاری موقوف ولی امیدوارم نامه من به سهیلا برای سالروز تولد آینده‌اش به دستش برسد. قول داده بودی برای کتاب‌هایم اقدامی در تهران بکنی و من منتظر اقدام شما هستم که لیست کتاب‌ها را همان طور که قرار شد نزد مسئولین ساواک ببری و بگویی کدام یک از اینها ممنوعه است؟ فعلاً ده کتاب در ساواک کرمان دارم مثل اسلام در ایران و انسان تک ساحتی و پول و چند تایی دیگر. نامه‌ای هم در این زمینه به دادستان کل ارتش تیمسار بهزادی نوشتم با رونوشتی به ساواک کرمان. به هر حال تا حدود پنجم دی منتظر نتیجه اقداماتان می‌مانم و اگر نشد ناگزیر به اقدام آخری خود که همان نخوردن غذا باشد دست خواهم زد. چون معنی ندارد که جلوی کتاب خواندنم را بگیرند. به هر حال امیدوارم که کار به این جا نکشد و یک سال نامه‌نگاری من در زمینه کتاب بهترین دلیل است که نمی‌خواهم کار به قول معروف غیر معقولی بکنم. به هر حال در انتظار لطف تو هستم و سپاسگزار و شاکر از زحمتی که می‌دهم.

از اینها که بگذریم وضع جسمی‌ام بهتر شده و بدکی نیستم و اوضاع و احوال هم همان است که بود، و به قول معروف داریم حبس می‌کشیم یا بهتر بگم حبس داره مرو می‌کشه، چه خواجه علی چه علی خواجه، دولنگه یک خرواره، اوه پنجره‌ام باز شده و سوز سختی داره می‌آد تو اجازه بده ببندمش بعد ادامه بدم. انشاءالله که حال شما هم خوب باشد و در کمال صحت و سلامتی

و عین عاقبت باشید و با توران و سینا و سامان که مخلص هر سه تا شونم شاد و شنگول و منگول باشید و به دوری سهیلا هم عادت کرده باشید مخصوصاً توران و تو که می‌دانم چقدر نگرانش هستید. گرچه امشب دلم می‌خواهد همین طوری برایت چیز بنویسم، به قول حافظ «حال دل با تو گفتم هوس است» ولی خوب بهتر است که این هوس را هم مثل خیلی از هوس‌های خوب و بد مهار کنم و نامه را با سلام و تعارف‌های معموله به توران و ایران و مهین و شوهران محترمشان و عطاء و ناهید و ماری و بقیه دیگه بابا حوصله ندارم از همه نام ببرم.

یا حق - تورا می‌بوسم و در انتظار لطف و نامه‌ات هستم.

ح. ظریفی

نوزدهم دی ماه

دکتر عزیزم

پس از سلام و دعا، گویا مدتی باشد که خبر از حال و احوال هم نداریم، رفتی و از فرنگ برگشتی و آمدی، نه پیامی، نه سلامی، نه نامه‌ای از همه مهم‌تر نه سوغاتی! گویا عنکبوت زندگی سخت بر دست و پایتان تنیده است؟ به هر حال اینها را به عنوان گله‌گزاری نمی‌نویسم، می‌دانم که همیشه به من محبت و لطف داری و علی‌رغم همه مسائل این محبت برقرار خواهد ماند و برای من بسیار مغتنم است؛ من این قدر از دست این نامه‌های قالبی که با سلام شروع و با سلام به این و آن ختم می‌شود دلخورم که همیشه راهی برای خروج از این قالب جستجو می‌کنم؛ مطالب قابل عرض و یا بهتر بگویم قابل عریضه‌ای هم ندارم اگرچه به قول شاعر «سخن

بسیار دارم، گفتم نیست» ولی هوای بارانی و گریان رشت که شکیبایی انسان را به آزمایش می‌گیرد مرا به نوشتن این چند سطر واداشته است که هم فال باشد و هم تماشا؛ که فالش نوشتن نامه‌ای به تو است و تماشایش رفع کسالت و بی‌حوصلگی. این جا از بس که تنهایم، تمایلی به پرنویسی در من پیدا شده است، نه اینکه خیال کنی زندانم عوض شده خیر، در همان زندان شلوغ و پرهیاهو هستم منتها وضع من بی‌شبهت به مفهوم این بیت زیبای شاملو نیست که:

کوه‌ها با همنند و تنه‌ایند همچو ما با همان و تنه‌ایان

به هرحال می‌مانم و نظاره می‌کنم و تلخ و شیرین روزگار را از زندگی مردان زندانی بهتر درک می‌کنم، گرچه این هیاهو مانع خواندن و مطالعه است ولی خود عاملی است برای مطالعه بهتر مردم و زندگی آنها. بدبختی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها و شادمانی‌هایشان. خیال نکن که در این جا همه زانوی غم به بغل گرفته‌اند، خیر، اگرچه عده کثیری از این افراد انباری از غم هستند ولی این غم در زیر پرده و حجابی ساختگی و اجباری از شادی پنهان است. در این جا برای یک انسان فهمیده لازم نیست که لطیفه و جُکی گفته شود تا بخندد و یا داستان غم‌انگیزی بخواند تا متأثر شود، آتمسفر همه را با هم و یکجا و جدایی‌ناپذیر در خود دارد و اگر نقاش بودم برای بیان احساس خود در اینجا می‌بایست تصویری می‌کشیدم که اگر پایین نگاه کنی می‌بینی دارد می‌خندد و اگر در همان لحظه آن را از بالا نگاه کنی می‌بینی می‌گرید، یعنی خنده و گریه‌اش جدایی‌ناپذیر است. به هرحال این گفتگوی کوتاه را هم بخوان، می‌توانی از آن به عنوان یک جُک مدل ۱۹۷۰ در مجالس و میهمانی‌هایتان بیان کنید اگرچه به ذره بی‌ادبانه است: یک زندانی به

زندانی دومی می‌گوید دلم تنگ است فلانی، دومی هم بالفور جواب می‌دهد فلانی دلت را با کونت جابه جا کن. یواش دکترجان، چته این طوری می‌خندی! به هر حال بگذریم و بگذاریم برای روزهایی که بالاخره خواهد رسید و من بدون بیم نرسیدن نامه‌ام می‌توانم همه خاطرات را بیان کنم و قیافه شما را به صورت مردی که می‌خندد درآورم!

نمی‌دانم بالاخره تکلیف کتاب‌های به تاراج رفته‌ام چه شده و آیا موفق شدی که آنها را پس بگیری یا خیر. به هر حال خودت را ناراحت نکن. نشد که نشد فدای سرت.

گرچه می‌دانم گرفتاریت زیاد است ولی امیدوارم مرا از خواندن کتاب‌های خوبی که در تهران منتشر می‌شود محروم نسازی مخصوصاً کتاب آلمان میان دو جنگ، زیرا کتاب خواندن تنها و تنها خوشحالی من و سرگرمی و مشغولیات من است. زبان انگلیسی را هم دارم می‌خوانم، پیشرفتم بد نیست ولی فعلاً دچار بی‌کتابی از این نظر هستم، خواهشی که دارم اینست که دکسیونر انگلیسی به فارسی خوب و چند تا کتاب ساده درسی که در عین حال مشکلات گرامری و دستور زبان را هم داشته باشد برایم ارسال داری، یک دنیا متشکر می‌شوم.

نامه را در همین جا با سلام‌های فراوان به همه بچه‌ها و آشنایان و دوستان خاتمه می‌دهم و تو را می‌بوسم.

قریانت.

ح. ظریفی

چهاردهم بهمن ماه ۵۱

دکتر ظریفی عزیزم

مدتی است که نامهات را دریافت داشتم و با بی صبری منتظر دریافت نامه بعدی تو بودم ولی این انتظار کاسه صبرم را لبریز کرد و اکنون جواب نامهات را می نویسم.

از حالم بخواهی روی هم رفته خوبم، اگرچه نداشتن کتاب موجب ناراحتی است ولی خوب ناگزیر این کمیود را با معاشرت با مردم جبران می کنم، چون بالاخره همه این کتاب ها به نحوی شأن نزول خود را از مردم و زندگی آنها دارند. گرچه چندی پیش آقای بی از ساواک آمده بود و درباره کتاب هم صحبت کردیم - البته برای کار دیگری آمده بودند که من موفق به دیدنشان شدم - و حتی من پیشنهاد کردم که خود ساواک از کتابخانه های خودشان کتاب هایی را که لازم می بیند بدهد من بخوانم و برگردانم و با وجود اینکه خیلی قول مساعد داده بودند و وضعش هم طوری بود که آدم تمایل داشت حرف هایش و قول هایش را باور کند ولی حالا یک ماه از آن وقت می گذرد حاجی مکه! شتر دیدی ندیدی! به قول شاعر: هزار وعده خوبان یکی وفا نکنند.... بله، باز ما ماندیم و این دستان خالی. به هر حال بگذریم که می دانم این داستان کتاب آن قدر تکرار شد که برای تو هم خسته کننده شد، بالاخره خودم با توجه به نامه قبلی خود طوری حلش می کنم و موجب مزاحمت و ناراحتی تو هم که به سرحد پرویی رسیده نمی شوم.

از سهیلا، از ۸ آذر که آخرین نامه اش را دریافت کردم دیگر نامه ای ندارم و انشاءالله حالش خوب است و سلامم را هم به او برسانید. به توران عزیز و سینا و سامان نیز سلام فراوان می رسانم، همچنین

به همه فامیل و دوستان و آشنایان تهرانی مخصوصاً عطاء و ناهید و ماری. برای عمه جان سلام مخصوص دارم. تعریف کتابت را از یکی از دکترهای اینجا شنیدم، نمی دانم همان کتاب است که برایم نوشتی یا کتاب دیگری است. به هر حال مبارک باشد. نامه را با دروذهای فراوان پایان می دهم، اگر نسخه‌ای از برنامه پنجم به دستتان رسید برایم بفرستید متشکر می شوم. قربانت، به امید دیدار.

ح. ظریفی

۵۱/۱۱/۱۴

پدرجان و مادر جان عزیز

پس از سلام، انشاءالله که حال هر دویتان خوب باشد از حال بخواید خوبم و کسالتی ندارم.

گرچه، دو سه هفته پیش نامه‌ای برای شما همراه با نامه فرخنده نوشتم ولی برای اینکه نگران نباشید این چند کلمه را نیز می نویسم. لابد حالا مشغول تدارک عزاداری ماه محرم هستید. خدا قبول کند و ما را هم از دعای خیر بی نصیب نگذارید. نمی دانم رضا از مکه برگشته یا نه، انشاءالله که سلامت برگشته باشد، برایشان نامه نوشتم به هر حال سلام مرا به او برسانید و از جانب من خوش آمد بگویید. از ضیاءالله مدتیست خبر ندارم و به نامه‌های من نیز جواب نمی دهد، چه شده؟ با من قهر کرده یا زنش پهلوش نیست احوالش تلخ است.

راستی من یک صندلی مطالعه در زندان رشت داشتم که فکر می کنم ضیاءالله برده خانه اش و این صندلی خیلی مورد احتیاج من است،

اگر می‌شود طوری برایم بفرستید خیلی متشکر می‌شوم، اگر ضیاء همت کند می‌تواند با خودش ببرد تهران و از آنجا به وسیله ایران پیمانیا یا سرویس دیگری توی یک گونی بیچد و برایم بفرستد و البته بارنامه را نیز به وسیله پست برایم بفرستد که در موقع گرفتن دچار اشکال نشوم. خیلی خیلی ممنون خواهم شد. هوای کرمان چند روزیست که خیلی خوب شده نمی‌دانم هوای آنورها چطور است. به همه فامیل و دوستان و آشنایان سلام می‌رسانم. به فرخنده عزیز نیز سلام فراوان می‌رسانم.

قریانتان - ح. ظریفی

۵۱/۱۱/۲۹»

دکتر ظریفی عزیزم،

پس از سلام، امیدوارم که حالت خوب باشد و در خوشی و سلامتی به سر ببری. گرچه نامه‌ای قبلاً فرستادم ولی چون در نامه‌ات نوشته بودی که اگر کتاب‌ها را نگرفتم لیست آن را برایت بنویسم، اینک می‌خواهم همین کار را بکنم شاید این ماجرا به نحوی ختم شود. کتاب‌هایی که می‌دانم در آنجا هست، ده تاست. اینکه نوشتم می‌دانم، چون ممکن است مجلات اقتصادی یا علمی هم با پست رسیده باشد که به من نگفته‌اند. ۱- پول ۲- اسلام در ایران (که چند روز پیش آگهی چاپ سومش در کیهان چاپ شده بود) ۳- هنریک ایبسن ۴- قصه برای بزرگسالان ۵- شناخت و مقوله‌های فلسفی ۶- روزنامه‌لوموند شماره ... ۷- کاتالوگ کتاب‌های منتشره از طرف لاروس ۸- می‌رویم کمی هیزم جمع کنیم ۹- مجله راهنمای کتاب ۱۰- انسان تک ساحتی. به هر حال متشکر می‌شوم

که کاری بکنی و ما را از شر این وضع برای همیشه نجات دهی، در ضمن اگر فرصتی پیش آمد از طرح این پیشنهادم که خود ساواک کتاب و مجله بدهد دریغ نمی‌کنی.

امیدوارم که سفر و ماموریت شیراز با موفقیت تمام شده باشد، آگهی کتابت را هم در روزنامه خواندم مبارک‌ها باشد.

حال و بارم روی هم رفته خوبست و ملالی نیست، سلام مرا به توران و سینا و سامان و عطا و ایزابیل و ماری و بقیه فامیل برسان. در ضمن خواهش می‌کنم یک شلوار، از نوع مخملی اگر باشد بهتر است، با رنگ و شکل مناسب برای پیرمردی مثل من، برایم بفرست خیلی متشکر می‌شوم. ح. ظریفی

۵۱/۱۱/۳۰

ضیاء عزیز و گرامی: پس از مدت‌ها نامه عزیزت را همراه با خیطی مورد انتظارت دریافت داشتم. دست مریزاد! اما اشتباه تو اینست که خیال می‌کنی من آثار باستانی کرمان را ندیده‌ام، در حالی که مثل خودت تمام این آثار را دیده‌ام و البته نه در مجله هواپیمایی ملی بلکه به وسیله عکس‌های جداگانه! به هر حال از این خیطی خودم که بگذرم واقعاً از دریافت نامه‌ات خوشحال شدم و حالا هم که حسابی حوصله‌ام امشب سررفته و نمی‌دانم چرا دارم برایت نامه می‌نویسم که هم جوابی به تو داده باشم و هم حوصله‌ام را سرجا بیارم.

از وضع و حالم بخواهی از نظر جسمی و روحی خوبم و گمان می‌کنم آن دعایی که تو کردی در درگاه باریتعالی مستجاب شده است که توانایی جسمی و روحی من در چنین وضعی قرار دارد. از

این که بگذریم وضع مطالعه تعریفی ندارد و متأسفانه امکان دریافت کتاب را عملاً از من سلب کردند طوری که حتی کاتالوگ کتاب و یا مجله راهنمای کتاب هم در محاق توقیف افتاد و جزء اوراق ضاله در بایگانی کتابخانه ساواک ضبط شده است! دکتر هم در تهران اقداماتی کرد و آنجا هم به او گفتند که ما نمی‌دانیم چرا این کتاب‌ها را در کرمان نمی‌دهند و اینجا هم می‌گویند که تهران به ما دستور داده است ندهیم. بدین ترتیب از قرار این کتاب‌ها وسیله‌ای شده است برای شانتاژ و ایجاد ناراحتی عصبی و به همین جهت تصمیم گرفتم که بدون کتاب حبس بکشم و این را هم تجربه کنم که به قول شاعر خوش بود گر محک تجربه آید به میان - گمان می‌کنم با این توضیحات جواب سؤال تو را هم که نوشتی «چه کتاب‌هایی می‌شود برایت فرستاد» داده باشم: هر کتابی می‌توانی بفرستی!

بتر است که تو برنامه‌ای برای نوز و دیدار من ترتیب ندهی چون می‌ترسم مثل سال گذشته باز هم برف و باران برنامه‌ات را خراب کند و احوال مرا. راستی ۲ سالی می‌شود تو را ندیدم راستی هم که چه زود می‌گذرد. باشد که باز بینیم دیدار آشنا را؟

خوشحالم که از وضع درسی ایزابل و پیر راضی هستی و بچه‌ها پیشرفت دارند. یادم می‌آید که زمان قبل از هجرتم به زندان برنامه‌تان این بود که بچه‌ها را پهلوی من بفرستید، خوب بسم‌الله، قدمشان روی چشم! بگذریم.

گمان می‌کنم در نامه قبلی خود هم نوشته باشم که صندلی تحریری من در زندان رشت داشتم که گویا پهلوی تو مانده اگر می‌شود در یکی از سفرهای هفتگی به تهران آن را با خود بیاری و در یک گونی بیچی و برایم به وسیله ایران پیمایا سرویس دیگری بفرستی

خیلی متشکر می‌شوم، چون این [جا] واقعاً مورد احتیاج من است
خیلی متشکر می‌شوم. زندان رشت نوشتم و به یاد ماجرای دو سال
پیش افتادم که در چنین روزها و شب‌هایی در زندان پادگان رشت
بودم و بقیه قضا یا که می‌دانی. مثل اینکه چند قرن پیش بود!
سلام فراوان مرا به ماری عزیز برسان و امیدوارم که این زن فرانسوی
با از خود گذشتگی‌های ساده دلانه خود درسی به زن‌های مدمغ
فامیل ما بدهد که فقط ادعا دارند و از سواد و فرنگی مآبی فقط ادا و
اطوارش را یاد گرفتند. ایزابل و پیر عزیز را هم می‌بوسم و برایشان
موفقیت آرزو می‌کنم. به دوستان و آشنایان رشتی سلام می‌رسانم.
حجت و شجعی و بقیه فک و فامیلش را هم از جانب من سلام برسان
- برایم زودتر نامه بده، خوشحال می‌شوم. با امید دیدار نامه را پایان
می‌دهم. قربانت

ح. ظریفی

۲۲ اسفند ماه ۵۱

زندان کرمان

دکتر ظریفی؛ عزیزم و خوبم

چند روز دیگر سال جدیدی آغاز می‌شود و این بهانه‌ای است برای
من که هم نامه‌ای بنویسم و هم رسم کهنی را که از دل تاریخ حیات
ملتمان سربرکشیده و همچنان سرفراز است به جای آورم و همه
خوبی‌ها و زیبایی‌ها و آرامش‌های این جهان را در آستانه سالی که از
گرد راه می‌رسد برای همه سالسانی که در پیش خواهی داشت برای
تو و برای همه آن‌هایی که تو دوستشان داری آرزو کنم، آرزو کنم که
شادی و رضایت بر تو و توران و بچه‌ها فراوان باد. آرزو کنم آرامش

و سلامت همه جانبه را برای شما و بالاخره آرزو کنیم که همه سپاس‌های قلبی مرا به خاطر سالی که مثل بسیاری سال‌های گذشته (و آینده) بار و زحمتی بر شما بودم بپذیری. برادر! عید بر شما مبارک باد و بر همه آن‌هایی که می‌شناسمشان و گاهی خاطری از من آشفته می‌سازند!

احساس می‌کنم دینی را که تو با نوشتن چند جمله در نامه مورخ اول بهمن ماه خود برایم ایجاد کردی باید هم‌اکنون ادا کنم. نوشتی: «پریشب چند تا از بچه‌ها منزل ما بودند یک دفعه ایرج به سلامتی تو نوشتید و در میان همه شادی، خیلی از بچه‌ها را به گریه انداخت»، به این مهربانی چگونه پاسخ بگویم؟ تحمل کم‌تر از آنست که رقت مهربانانه و پرعاطفه این چنین همه و تاثیر مرا دربرنگیرد و ای کاش می‌شد و ممکن بود رقت پرسپاسم را به روی کاغذ بیاورم و برای ایرج و دیگران می‌فرستادم ولی افسوس که قلم و بیان چنین قدرتی ندارد، پس چه بهتر از این که به جای هر جواب دیگری با هم این چند بیت حافظ، این تجسم مهربانی و محبت و رندی و عاطفه، را بخوانیم:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم

دلبر! بنده نوازیست که آموخت بگو

که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس

که درازست ره مقصد و من نوسفرم

خرم آن روز کزین مرحله بریندم بار

وز سرکوی تو پرسند رفیقان خیرم

حافظا شاید اگر، در طلب گوهر وصل
دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم
باشد که این چند جمله را برای ایرج بخوانی که تشکری از
مهربانی هایش باشد.

با بهترین آرزوها و سپاس‌ها نامه را پایان می‌دهم. قربانت
ح. ظریفی

آخرین نامه حسن

پس از تحمل شکنجه‌های فراوان حسن را به زندان شماره ۲ منتقل
کرده‌اند این آخرین نامه‌ایست که به تاریخ ۵۳/۱۰/۲۹ به من نوشت.

«دکتر ظریفی عزیزم

پس از سلام، چند هفته‌ای است که به زندان شماره دو منتقل
شده‌ام. حالم بد نیست ولی خواهش می‌کنم فوری مقداری لباس
گرم زیر و رو و پول برایم ارسال کن. روزهای ملاقات یکشنبه،
سه‌شنبه، پنجشنبه است. نگران نباشید. به همه فامیل مخصوصاً
پدرجان و مادر جان سلام می‌رسانم. قربانت ح. ظریفی

ستواندوم مقصودی

۵۳/۱۰/۲۹»



حسن ظریفی

چه می‌گفتم؟

چه می‌گفتم؟ چه تزی مرا به اینجا کشانید؟ آیا یک عده جوان مخبط بی‌برنامه و ثوری بودیم که جویای نام بودیم و سرانجام در درون زندان باید روزگار بگذرانیم؟

این مختصر را من برای آن که بماند و شاید روزی نیاز به آن باشد که عده‌ای بدانند من چه می‌گفتم می‌نویسم زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که از زندان‌ها یکسره روانه گورستان شوم. پایه تئوریک نظریات من درباره وظایف کنونی مبارزین چنین بود که در زیر می‌آورم و بدیهی است که این بسیار مختصر و فهرست مسائل است و شرح هر قسمت خود نیاز به بحث و فحص مفصل دارد و خواننده هشیار باید متوجه این مسئله باشد:

رژیمی که اکنون بر ایران حاکم است از نظر تاریخی دوره جدید حاکمیتش با ۲۸ مرداد شروع می‌شود، علی‌رغم همه ادعاهای اصلاحات عمده‌ترین خصوصیاتش همچنان تمام و کمال دست نخورده باقی ماند و این عمده‌ترین خصوصیات عبارتست از شیوه استبدادی حکومت در داخل، ضدملی و ضددمکراتیک بودن، وابستگی تام به امپریالیسم جهانی و اهرم و تکیه‌گاه امپریالیسم در خاورمیانه بودن و از نظر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمونه و تیپیک کشوری که نئوکلنیالیسم و استراتژی

جدید جهانی امپریالیسم در آن اعمال می‌شود. در ۲۸ مرداد [حزب توده ایران] یک فرصت بزرگ تاریخی را برای شروع موفقیت‌آمیز انقلاب از دست داد، می‌گویم شروع نه پیروزی، زیرا پیروزی قطعی و یقینی انقلاب پس از شروع، بستگی به فعل و انفعالات و تناسب قوای بین‌المللی و نحوه عکس‌العمل‌های رهبری انقلاب در ادامه پیروزمندانه آن شروع است. ولی به دلایل زیر احتمال پیروزی انقلاب در ۲۸ مرداد حداقل در بخشی از کشور به ویژه بخش شمالی که تهران را نیز شامل می‌شد وجود داشت و بعلاوه این احتمال، ۲۸ مرداد آن لحظه تاریخی بود که وظیفه شروع انقلاب را بدون کوچک‌ترین تردیدی بر عهده حزب گذاشته بود زیرا:

الف. از نظر اجتماعی توده شهری به نحو فعالانه در حیات سیاسی شرکت داشتند. اکثریت شکننده طبقه کارگر در شهرهای کارگری در زیر پرچم حزب متحد بودند و متشکل شده بودند و اقشار دیگری نیز در صفوف حزب متحد بودند و آماده قبول دستورات رهبری. سایر قشرهایی که از مصدق حمایت می‌کردند نیز آماده شرکت و یا حداقل حمایت از هر نوع جنبشی بودند که به حمایت از مصدق برمی‌خاست و حتی انتظارشان این بود که حزب دست به اقدام زند و حتی برخی از رهبران احزاب طرفدار مصدق نیز آماده بودند در صورت اقدامی از جانب حزب از آن حمایت کنند و بر فرض هم که نمی‌کردند فوراً منفرد می‌شدند و جبهه واحد تحت هدایت حزب طبقه کارگر به نحو واقعی عملی می‌شد.

ب. توده دهقان البته در مجموع آمادگی انقلابی کامل نداشت ولی حزب در بسیاری از نقاط از جمله در نقاط شمالی، اراک و قزوین عده زیادی از دهقانان را جمع کرده بود و در سازمان‌های خود متحد ساخته

بود و با توجه به فوریت [حل] مسئله فئودالیسم، بسیار زود می‌توانست با اعلام شعارهای مترقی آنها را به صفوف انقلاب بکشاند.

ج. با توجه به نفوذ حزب در ارتش و نقشی که عده‌ای از افسران حزب در جریان کودتا داشتند در همان لحظات اول کودتا می‌توانستند رهبری کودتا را فلج ساخته و ضربه جدی به آن وارد سازند.

د. تمامی جامعه از هر اقدامی در سرکوب کودتا پشتیبانی می‌کردند و این اقدام منطبق با خواست و آرزوهایشان بود. ارتجاع و امپریالیسم مبتکر کودتا چنین انتظاری داشت و کودتای ۲۸ مرداد را با ناامیدی و به عنوان آخرین اقدام شروع کرد و حتی امیدی به فتح تهران نداشت. به همین جهت نیروهایی به رهبری بختیار و یک افسر دیگر در نزدیک همدان و تبریز برای حمله به تهران تدارک دیده بودند. بنابراین چنان که می‌بینیم همه شرایط عینی و ذهنی برای اقدام متناسب با کودتا یعنی حمله قهرآمیز و مسلحانه به آن آماده بود ولی رهبری حزب با بی‌لیاقتی و ضعف و اپورتونیسم از این موقعیت استفاده نکرد و پس از کودتا نیز که تا قریب یک سال امکان اقدام و شروع موفقیت‌آمیز را داشت از این کار سر باز زد تا بالاخره نیروهای حزب و تمامی مبارزان نه در یک نبرد بلکه در یک هزیمت و فرار بی‌نقشه و هدف گروه‌گروه به زندان‌ها و چوبه دار سپرده شدند. این عدم اقدام نتایج مصیبت باری برای نهضت ضداستعماری و کمونیستی ایران داشت که حتی در حال حاضر نیز غلبه بر آنها از مهم‌ترین وظایف مبارزان به شمار می‌رود و این نتایج همچنان به عنوان مسئله در مقابل ما قرار دارد.

مهم‌ترین این نتایج چنین است - (این توضیح را بدهم که این نتایج ارتباط ارگانیک با هم دارند و هیچ کدام بر دیگری رجحانی ندارد).

۱. عدم اقدام در ۲۸ مرداد موجب شد که حیات سیاسی در جامعه

پس از مدت کوتاهی فروکش کند و شور انقلابی توده‌ها خاموش شود و سیاست که کار روزمره توده‌ها بود به دست فراموشی سپرده شود و مبارزه به محفل‌های کوچک روشنفکری و کارگری محدود شود.

۲. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که تکلیف رهبری نهضت ضداستعماری در ایران که در آستانه ۲۸ مرداد می‌رفت که به دست طبقه کارگر بیفتد دوباره در زیر علامت سؤال قرار گیرد و برای مدت‌ها دوباره به تعویق بیفتد.

۳. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که حزب طبقه کارگر کاملاً متلاشی شود به طوری که به خاطر اینکه صلاحیت رهبری - به حق - شدیداً مورد تردید بوده هرگز نتواند وحدت و جامعیت کمونیست‌های ایران را تاکنون تامین کند.

۴. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که جبهه واحد ضداستعمار که در صورت اقدام رهبری به عمل متقابل با کودتا تحت رهبری حزب طبقه کارگر عملی می‌شد دوباره به عهده تعویق افتد و همچنان لاینحل بماند و نیروهای نهضت ملی پراکنده و با دشمنی شدیدتری به هم بنگرند. چنین است نتایجی که از عدم اقدام حزب در ۲۸ مرداد به وجود آمد و چنین است مسائلی که امروز نیز در مقابل ما شدیداً مطرح است و ما باید راه‌های غلبه بر آنها را با صداقت و گذشت و فداکاری بیابیم.

از ۲۸ مرداد تا دوران فوروم‌های اخیر، دلایل اعمال رفورم، سیاست خارجی رژیم: اسلوب قطعی و همه جانبه رژیم در حکومت تکپه بر سرنیزه و زندان بوده (و هست). تا چند سال پس از ۲۸ مرداد یعنی مشخصاً تا دوران فوروم‌های اخیر این اسلوب بی‌پرده‌تر و گستاخ‌تر عملی می‌شد، اگرچه در تمام دولت‌های بعد از ۲۸ مرداد کوشش می‌شد که چاشنی تبلیغاتی گوناگونی را، سرپوش اقدامات رژیم سازند مثل شعار

مبارزه با فساد دولت‌های زاهدی و علاء، شعار (کار) و از کجا آورده‌ای دولت اقبال و غیره. ولی این اقدامات در سطح مسخره اداری باقی می‌ماند یعنی به ترکیب طبقاتی جامعه نزدیک نمی‌شد. ولی رفورم‌های اخیر رژیم به ترکیب طبقاتی جامعه دست گذاشت. آثار و نتایج این رفورم‌ها را باید نه کم و نه زیاد درک کرد و فهمید. قبل از بررسی آثار و نتایج رفورم‌های اخیر باید دلایل این رفورم را فهمید. این رفورم‌ها با یک سری دلایل داخلی و خارجی بسیار مهم که عمیقاً به هم وابسته‌اند توجیه می‌شود. دلایل داخلی:

۱. از ۲۸ مرداد به بعد بورژوازی کمپرادور مالی و صنعتی در ایران به سرعت رشد یافت یعنی در حقیقت رشد اقتصادی جامعه پس از ۲۸ مرداد در جامعه ایرانی کلاً به سود بورژوازی کمپرادور بود و بدیهی است که این پدیده خواه و ناخواه روابط بورژوازی را در جامعه رشد می‌دهد و این روابط در حد خود از نظر عینی بر ضد فئودالیسم عمل می‌کرد. دستگاه‌های دولتی به جای فئودال‌های قدیمی وابستگان بورژوازی کمپرادور تربیت شدگان بورژوازی را در خود جا می‌داد و این عناصر بر طبق و تا حد مقتضیات منافع خود اقدامات ضدفئودالی را تشویق می‌کردند.

۲. ناراحتی‌های دهقانی تقریباً در سراسر کشور به سرعت رشد می‌یافت که نمونه‌های عینی در این زمینه موجود است و مهاجرت دهقانان به شهر به صورت یک پدیده غیرقابل علاج که همراه با واکنش‌های منفی بر روی حیات سیاسی و اجتماعی مملکت بود ادامه داشت.

۳. فشار تبلیغاتی شدید روی توده دهقان از طریق رادیوها به ویژه رادیو ملی از سال ۳۷ و یک سری مسائل دیگر.

علل خارجی

امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم امریکا با عبرت آموزی از حوادث جهانی از جمله حوادث چین، کوبا، الجزایر، هندوچین به خوبی درک کرده بود که اگر اویوزیسیون به ویژه کمونیست‌ها بتوانند توده دهقان را متحد سازند و وارد میدان مبارزه کنند کارشان زار است، به همین جهت به دولت‌های دست نشانده خود توصیه می‌کردند که نوعی اصلاحات ارضی را که در راس برنامه‌های آنان قرار دارد انجام دهند. این تز به ویژه از طرف گروه کندی - فولبرایت در حزب دموکرات امریکا حمایت می‌شد و زیر فشار آنها نیز مورد قبول اصولی حزب جمهوری خواه قرار گرفت (در حدود ۱۳ سال پیش) و از همان زمان نیز در برخی از کشورهای آسیایی و امریکای لاتین شروع به اجرا شد که نمونه روشن آن چند سال قبل از ایران به وسیله ایوب خان در پاکستان اجرا شد. این تز به طور اصولی مورد قبول امپریالیسم انگلستان نیز قرار گرفت ولی در نحوه اجرا کردن آن و اینکه رهبری این جریان‌ها به عهده عوامل کدام یک از آن دو باشد اختلافات و تضادهای زیادی آنها با هم در ایران پیدا کردند. تز رفورم‌های اجتماعی که در رأس آنها اصلاحات ارضی و بر حسب کشورها یک سری اقدامات دیگر را نیز شامل می‌شود از نظر عینی ناشی از استراتژی جدید امپریالیسم یا درست‌تر بگوییم نئوکولونیالیسم است. وزارت خارجه امریکا به طور رسمی روی این اقدامات نام «موانع انقلاب» گذاشته‌اند زیرا امیدشان این است که این اقدامات بتواند از انفجار انقلابی جامعه جلوگیری کند و زمینه عینی انقلاب را ضعیف سازد. اما چرا این تزها منطبق با استراتژی نئوکولونیالیسم است به دلایل زیر:

۱. در حال حاضر با توجه به قدرت اردوگاه سوسیالیسم، استراتژی سیاسی امپریالیسم در جلوگیری از پیوستن کشورها به اردوگاه مزبور است، امری که هرگاه در هر کشوری به وقوع پیوندد زمینه و امکان عملی و عینی هر نفوذ بعدی امپریالیسم را غیرممکن می‌سازد، بنابراین برای جلوگیری از امکانات بالقوه چنین پدیده‌ای، امپریالیسم در سیاست سنتی خود دایره به جلوگیری از رشد صنایع و بورژوازی تجدیدنظر کرده تا بدین وسیله بتواند در آمادگی عینی توده‌های کشورهای جهان سوم برای پذیرش افکار انقلابی اخلاص کند. این مسئله احتیاج به توضیح مفصلی دارد که از حوصله این مقال خارج است.

۲. اگر در گذشته امپریالیسم می‌توانست با در بند نگه داشتن کشورهای دیگر و حفظ آن‌ها در فقر کامل و در نظام‌های پوسیده فئودال به غارت و چپاول ثروت‌های آن‌ها پردازند، در حال حاضر هم از نظر موقعیت بین‌المللی این کار امکان پذیر نیست و هم از نظر منافع ویژه اقتصادی چنین چیزی امکان ندارد زیرا کوشش امپریالیسم اکنون این است که با بالا بردن سطح زندگی توده‌ها در حد معینی امکانات و قوه خرید آنها را زیاده‌تر کند تا بدین طریق بازار مصرف برای کالای خود ایجاد نماید و برخلاف گذشته طبیعت و شکل امپراتوری اقتصادی و سیاسی امپریالیسم صرفاً به صورت صدور محصولات صنعتی به آن کشورها و بیرون بردن مواد اولیه از کشورهای مزبور نیست، بلکه سرمایه به صورت کارخانه‌های اتومبیل‌سازی و کارخانه‌های وسایل الکتریکی و محصولات شیمیایی و ایجاد انواع و اقسام مونتاژها به این کشورها صادر می‌شود و بدین ترتیب بازار تولید و مصرف را انحصاراً قبضه می‌نماید. از اینجاست که بورژوازی کمپرادور در این کشورها (از جمله کشور ما) رشد می‌یابد و به همراه آن روابط بورژوازی. چنین سیاستی اکنون در تمام کشورهای

دنیای سوم که تحت تسلط امپریالیسم است عمل می‌شود. برای اینکه خوب درک کنیم که استراتژی جدید امپریالیسم چیست جمله‌ای از گزارش شورای ملی کنفرانس صنعتی امریکا را که براساس بررسی فعالیت‌های ۱۸۲ کمپانی امریکایی تنظیم شده است نقل می‌کنم: «آن گروه کمپانی‌ها که فقط بر صدور کالای ساخته شده تکیه دارند به زودی مواضع خود را از دست می‌دهند.» گزارش به عنوان راه‌حل می‌گوید که: «کمپانی‌ها هرچه زودتر باید تاسیسات و کارخانه‌هایی را در خارج از کشور بسازند.»

۳. با توجه به دو مطلب فوق اگر در گذشته پایه طبقاتی استعمار فئودالیسم و فئودال‌ها بودند، امروزه پایه طبقاتی نئوکولونیالیسم «کمپرادوریسم» و بورژوازی کمپرادور است. تحت همین ضروریات است که اکنون به خوبی می‌توانیم بفهمیم که چرا امپریالیسم مبارزه با فئودالیسم و فئودال‌ها را تشویق و در برنامه خود قرار داده است. زیرا نتیجه کلی این اقدامات به طور خلاصه اینست که کشورها را در چهارچوب اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به مثابه منبع مواد خام و بازار مصرف و حفظ تقسیم کار بین‌المللی حفظ نماید. دلایل دیگری هم در این زمینه است که از آن می‌گذریم.

چنین بود عمده‌ترین دلایل داخلی و جهانی رفورم‌های اخیر رژیم. در نحوه پیاده کردن این استراتژی در ایران مسائل مهمی پیش آمد که لازم به تذکر است. چنانکه تذکر دادیم، امپریالیسم انگلستان نیز با این استراتژی به طور اصولی موافق بود. در هر کدام از کشورها که نیروی اساسی تسلط با یکی از این دو امپریالیسم بود این استراتژی نوین تحت هدایت عاملین آن سیاست بدون به وجود آمدن تضاد عمده‌ای اعمال می‌شد. چنان که در پاکستان که انگلستان در آنجا نفوذ قطعی و مسلط داشت ایوب خان آن را

انجام داد و در بعضی از کشورهای امریکای لاتین با اعمال برخی کودتاها عاملین سیاست امریکا آن را اجرا کردند. چرا اهمیت دارد که عامل کدام سیاست این استراتژی را اجرا کند؟ برای اینکه این استراتژی از آن چنان اهمیتی برخوردار است که می‌تواند برای اجراکنندگان آن در بین توده‌های مردم محبوبیت و نفوذ ایجاد کند و بالتجیه برای مدت زیادی سکان سیاسی کشور را از نظر زمینه اجتماعی بی‌رقیب در دست بگیرد. در ایران از آنجا که امپریالیسم انگلستان نفوذ قدیمی و پابرجایی داشت و امریکا نیز مخصوصاً پس از ۲۸ مرداد نفوذی به هم زده بود که کوس برابری با نفوذ انگلستان می‌زد، انجام این استراتژی مدتی در میان رقابت انگلستان و امریکا معطل ماند. امریکا می‌خواست این استراتژی را به وسیله عاملین خود با فدا کردن مهره‌های انگلیسی که سال‌های دراز در رأس کارها بودند و به شدت منفور بودند انجام دهد و بدین ترتیب پایه‌های نفوذ خود را مستحکم‌تر سازد و بتواند با خاطر جمع‌تری بیشتری اهرم‌های سیاسی هدایت جامعه را در دست داشته باشد.

انگلستان می‌خواست این استراتژی انجام یابد ولی بدون فدا شدن مهره‌هایش. شاه در این میانه نزدیکی بیشتری با سیاست انگلستان داشت زیرا اولاً با توجه به روابط قدیمی و صمیمانه‌ای که با مالکین داشت از عواقب این کار برای خود می‌ترسید؛ ثانیاً فدا شدن مهره‌های انگلیسی در حقیقت به معنی فدا شدن عده‌ای از نزدیک‌ترین دارودسته‌هایش بود به همین دلیل در مقابل فشار امریکا مقاومت می‌کرد و بدیهی است که خود عوامل فئودالیسم نیز که در کادر سیاسی مملکت ریشه عمیق داشتند نیز در مقابل این استراتژی که متضمن فدا شدن منافع آتی آنها بود مقاومت سختی می‌کردند. فراموش نکنیم که گروه امینی - ارسنجان‌ی از سال ۳۷ این اقدامات را به صورت تزهایی که چاپ می‌نمودند تبلیغ می‌نمودند.

شاه در مقابل فشار امریکا مقاومت می‌کرد، ولی امریکا می‌خواست به هر قیمت شده این استراتژی را که ضرورت حیاتی داشت انجام دهد. اینجا بود که کودتای سرلشکر قزاقی که ارتباط نزدیکی هم با امینی داشت پایه‌گذاری شد که البته شکست خورد. پس از این کودتا بود که در زمان دولت اقبال در سال ۳۸ اولین قانون اصلاحات ارضی (که بسیار مسخره و بی‌معنی بود) تنظیم شد و در اوایل سال ۳۹ پس از آنکه به صورت شیر بی‌یال و دم و اشکم درآمد از تصویب مجلس شوراگذشت ولی هنوز تا اجرای آن فاصله زیادی بود. شاه علناً می‌خواست از زیر بار آن شانه خالی کند. به همین جهت بود که مانور نزدیک شدن به شوروی‌ها را در طی همین کشمکش داد و بدین ترتیب آیزنهاور را ترساند. ولی روی کار آمدن گروه جان اف کندی فشار امریکا را زیاد کرد. به محض روی کار آمدن کندی کمک مالی دولت امریکا به ایران قطع شد و تضاد سیاسی بین امریکا و انگلستان در ایران شدت گرفت. از نتایج این تضاد و مسائل داخلی دیگر بود که نیروهای ملی فرصت یافتند که در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ دوباره سربجانبانند و این دوره سه سال فعالیت علنی صرف‌نظر از همه ضعف‌ها و کمبودهایی که در آن به چشم می‌خورد دارای نتیجه مهمی به ویژه برای نیروهای کمونیستی بود. زیرا این فعالیت‌ها باعث شد که یخ سوءظن و آتمسفر وحشتناک پس از ۲۸ مرداد آب شود و نیروهای چپ آگاه، همدیگر را پیدا کنند. در همین زمان شاه و انگلستان در زمان دولت شریف امامی مانوری مجدداً در نزدیکی به شوروی دادند ولی با فشار شدید امریکا برای روی کار آمدن امینی و با استفاده از تهدید جبهه ملی که به فعالیت پرداخته بود و شاه و انگلستان به شدت از آن واهمه داشتند، بالاخره موفق شد گروه امینی - ارسنجانی را روی کار آورد. در برنامه این گروه که در رأس آن اصلاحات ارضی قرار داشت در عین حال یک سری

محاکماتی نیز پیش‌بینی می‌شد که همه از رجال سرشناس هیئت حاکم و دوستان نزدیک شاه و انگلستان بودند. پس از مدت کوتاهی شاه با قول به امریکا که شخصاً ابتکار اصلاحات ارضی را بدون عدول از آن به دست گیرد، ابتکار را از دست گروه امینی - ارسنجانی که نفوذ زیادی به ویژه در دهات بهم زده بود و این مایه وحشت شاه بود خارج کرد.

لازم به یادآوری است که تمام کارهای تبلیغاتی بزرگ در زمینه اصلاحات ارضی و فورم‌های اخیر پس از سقوط امینی انجام گرفت مثل فراندوم - کنگره آزاد زنان و آزاد مردان و غیره و پس از شدت گرفتن ابتکار شاه دوباره به قلع و قمع مخالفین سیاسی خود از جمله جبهه ملی - دانشگاه و غیره که سربلند کرده بودند پرداخت و بدین ترتیب نتیجه سیاسی فورم‌ها گسترش قدرت استبداد فردی شد و در واقع عمق و وسعت استبداد هرگز بعد از ۲۸ مرداد به این حد نرسیده بود، دستگاه حتی مخالفت امینی‌ها و بقائی‌ها را هم دیگر تحمل نمی‌کند.

از نظر سیاست خارجی رژیم نیز چیزی «مستقل و ملی» به چشم نمی‌خورد. نزدیکی به شوروی و بلوک شرق ناشی از یک سری مسائل بین‌المللی و منافع خاص شاه و سیاست انگلستان است - از نظر بین‌المللی نزدیکی عمومی سیاست امریکا و شوروی مجوز و توجیه‌کننده این سیاست است. تخفیف جنگ سرد باعث شد که حکومت‌های نظیر ایران خطر فوری روی خود از جانب شرق [را] دیگر احساس نکنند و با علم به اینکه اگر روزی خطری از جانب بلوک کمونیست آن‌ها را تهدید کند به هر حال و در هر صورت پشتیبانی امریکا را پشت سر خواهند داشت در کادر محدودی به معاملات و بازی دیپلماتیک با شوروی و حتی چین و سایر کشورهای سوسیالیستی پرداختند. در ایران این بازی همراه با ملاحظاتی به شرح ذیل است :

از نظر کلی (به ویژه تا قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل در خاورمیانه) امپریالیسم امریکا به دلیل اینکه امپریالیسم مسلط جهانی است و مسائل را با دید جهانی و بلندمدت می‌نگرد در اجرای این استراتژی عمومی که مانع از جذب قطعی کشوری در بلوک سوسیالیستی شود و کشورها را به هر حال در کادر اقتصاد و سیاست جهانی سرمایه‌داری حفظ کند، نرمش‌ها و انعطافات ویژه‌ای نسبت به کشورهای ضدامپریالیستی ولی غیرکمونیزم نشان می‌داد و می‌دهد. کافیسیت به یاد آوریم که تا قبل از جنگ ژوئن مصر هنوز از امریکا کمک دریافت می‌داشت ولی امپریالیسم انگلستان که سیاست‌هایش به ویژه در شرق سوئز که بزرگ‌ترین منطقه منافع جهانی آن است کمتر می‌تواند تحمل حکومت‌های مترقی بکند زیرا ادامه وجود این حکومت‌ها حتی یک روز هم خطری برای منافع بریتانیاست، به همین جهت دائماً دست اندرکار اخلال دائمی در کار رژیم‌های مترقی منطقه است، یعنی سیاستش جنبه آنی و بهره‌برداری آنی دارد نه طویل مدت، شاه هم در این جنبه سیاست انگلستان با آن همراه بود زیرا وجود رژیم‌های مترقی در این ناحیه مستقیماً خطری برای رژیمش محسوب می‌شود. برای فهم این قضیه کافیسیت در نظر بگیریم و مقایسه کنیم که چگونه وجود کوبای انقلابی، رژیم‌های پوسیده مجاور کوبا را در امریکای لاتین هراسان می‌سازد. بنابراین بهبود روابط ایران و شوروی اگرچه از نظر کلی در کادر روابط بین‌المللی به وجود آمده است ولی به اصطلاح nuance های آن و دامنه این بهبود چیزی بود ناشی از پیوند عمیق‌تر منافع شاه و انگلستان. زیرا کاملاً معلوم است که آمریکا از دامنه نفوذ اقتصادی شوروی در ایران خوشایند نیست ولی انگلستان به عنوان رقیب ضعیف‌تر امریکا از تداخل نفوذ شوروی در ایران به عنوان عامل ترمزکننده‌ای از طرف امریکا بر

روی نفوذ و منافعش استفاده می‌کند و همین استفاده را نیز شاه می‌برد که نگذارد زیر پایش به ناگاه خالی شود و به علاوه قطع فشار شاتناژ از شرق سوسیالیست به رژیم امکان می‌دهد که بتواند همه نیرو و امکانش را در جهت نقش همراه و کمک امپریالیسم در منطقه خاورمیانه، بدون دغدغه و ناراحتی خیال انجام دهد کاری که بدون لحظه‌ای توقف ادامه دارد، بعلاوه بهبود روابط با شوروی از نظر ذهنی و عینی خود عاملی است که به هر جهت حیثیتی برای رژیم در داخل و خارج می‌شود و بر آزاده برخی مبارزان کمونیست (به ویژه توده‌ای‌ها) تاثیر منفی می‌گذارد. عمده‌ترین خطوط این تحلیل همچنان صحت و درستی خود را حفظ کرده‌اند.

تأثیر رفورم‌های اخیر را باید از دو جنبه یعنی از جنبه اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران و از جنبه تاثیر در موقعیت مبارزین و شرایط مبارزین بدون تعصب و بدون اینکه در هیچ جنبه‌ای به آن کم بها داده شود یا پُر بها داده شود مورد تحلیل قرار داد. بهترین جنبه این رفورم‌ها و شاه‌بیت آن اصلاحات ارضی است. فئودالیسم ایران که در طی تاریخ حیات خود به ویژه در ۵۰ سال قبل از اصلاحات ارضی آخر ضربات زیادی خورده بود، با اصلاحات اخیر ضربه خردکننده‌ای بر آن وارد آمد، این اصلاحات ارضی قبل از همه بر بزرگ مالکی نفوذ ولی ضربت قطعی را وارد ساخت ولی هنوز بودن بیش از ۶۰ درصد دهقانان در زمین‌های اجاره‌ای که خود شکلی از ادامه فئودالیسم است، وجود روابط فئودالی را در جامعه ایرانی باقی گذاشته است.

اصلاحات ارضی باعث شد که قدرت سیاسی و اجتماعی مالک در دهات به شدت زیاد لطمه بیند و دهقان کم و بیش به سوی حیات سیاسی کشیده شود که این از نظر تاریخی امری است برای نهضت بسیار مثبت. اصلاحات ارضی تا چند سالی امیدهای زیادی در توده دهقان

برانگیخت ولی رژیم به دلیل اینکه از نظر ماهیت طبقاتی در چنان حدی نیست که مبارزه با فئودالیسم را در سطح سیاسی و اجتماعی تمام و کمال انجام دهد و چون در انجام این اصلاحات ملاحظات و منافع سیاسی ناشی از حفظ رژیم در مرحله اول قرار دارد تا ملاحظات و منافع سیاسی توده دهقان، نتیجه اینکه در حال حاضر توده دهقان امیدهای خود را مواجه با شکست می‌بیند، اگرچه دستگاه می‌کوشد که هر روز به نامی این امید را زنده نگهدارد ولی عینیات ملموس امروزه دهقان را با حقایق بیشتری آشنا می‌سازد.

پابرجاترین حامیان رژیم در توده دهقان آن‌هایی هستند که زمینی را در مرحله اول در طی اقساط خریدند و این حمایت هنوز ادامه دارد. به علاوه نواقص اصلاحات ارضی - وجود اجاره در کنار ملک فروخته شده به دهقان در حالی که هر دو یک وضع و یک آرزو دارند - وجود اقساط اجاره و فروش - از بین نبردن بدهکاری‌های سابق دهقانان به مالک - و مخصوصاً هدف عمومی رژیم از اصلاحات ارضی یعنی جانشین کردن مالکیت سرمایه‌داری به جای مالکیت فئودالی که به هر حال برای دهقان کلاهی از نمد نخواهد بود، تضادهای جدیدی در عرصه روستای ایران به وجود آورده است که معلوم است حل درست این تضادها به نفع توده محروم دهقان از ظرفیت سیاسی و طبقاتی رژیم بسیار دور است و سازمان اداری و بوروکراسی فاسد مملکت نیز قادر به انجام وظایف مهمی که در این زمینه در مقابلش قرار دارد نیست. بدین ترتیب ماه غسل تبلیغاتی رژیم در روستا پایان پذیرفت و اکنون هم رژیم و هم دهقان با مسائل عینی ملموس روبرو هستند و به همین جهت در حال حاضر امکان بهره‌برداری از وضع روستاها را ممکن ساخته است. سیاست صنعتی رژیم در کادر تقویت بورژوازی کمپرادور و سرمایه امپریالیستی خارجی

دور می‌زند. مملکت تبدیل به چراگاه همه تراست‌های بزرگ و کوچک شده است. امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ژاپن و کشورهای اروپایی همه در صنایع و بانک‌ها و معادن ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند و این کار را آگاهانه رژیم برای آن انجام می‌دهد که مجموعه سیستم جهانی سرمایه‌داری را در حفظ خود ذینفع سازد و به علاوه حقایق نشان می‌دهد که امپریالیسم جهانی از ایران نه تنها به عنوان یک سرپل سیاسی و نظامی می‌خواهد بلکه به عنوان یک سرپل اقتصادی نیز چنین نقشی برای آن قائل شده است.

سایر برنامه‌های اصلاحاتی از قبیل سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و آزادی زنان و غیره مسخره‌تر از آن است که کسی را فریب دهد.

اکنون در پرتو آنچه که تاکنون گفتیم وضع عمومی رژیم از نظر افکار ملت چیست: رژیم علیرغم مانورهای اصلاحاتی همچنان اسلوب و تکیه‌گاه عمده حکومتش «زور» است. ملیتاریزاسیون زندگی اجتماعی در شهرها مدت‌هاست که انجام گرفته و می‌رود که در روستاها نیز آن را به کمک سپاهیان دانش و بهداشت و غیره به انجام برساند و خلاء قدرت ناشی از ضعف مالک در دهات را با قدرت وابسته به دولت پرکند. سکنه شهرها همچنان بیش از هر موقع دیگری با رژیم آشتی‌ناپذیر باقی ماندند. هرگز این اندازه رژیم در شهرها دشمن نداشت و حتی پس از اصلاحات گروه‌های جدیدی از توده خرده بورژوازی شهری که تا گذشته نزدیک نسبت به نهضت حالت منفی داشتند تحت تأثیر جنبش آیت‌اله خمینی به صف مخالفین پیوستند. در روستاها البته توده دهقان در حالت انفجار انقلابی نزدیک قرار ندارد ولی بیش از پیش نارضایی اوج می‌گیرد و به هر حال در مجموع وضع طوری است که در یک برخورد بین ملت و رژیم،

دستگاه از توده دهقان به عنوان نیروی ذخیره خود نمی‌تواند بهره‌برداری کند، برعکس نهضت با نزدیکی‌های طبقاتی که به توده دهقان دارد زودتر قادر به جلب حمایت اخلاقی توده دهقان و سپس در طی زمان به جلب حمایت عملی آن است.

اکنون به این مسئله بسیار مهم و حیاتی می‌رسیم که در چنین شرایطی که وضع عمومی رژیم چنین است، و هرگونه صدای مخالف را هم خفه می‌کند و حتی طاقت فعالیت تیپ‌های شناخته شده‌ای مثل امینی‌ها و بقایی‌ها را هم ندارد چه راهی در مقابل نهضت قرار دارد. این مسئله در حدود ۷ سال است که فوریت پیدا کرده و دو جواب مختلف به طور کلی به آن داده می‌شود. عده‌ای می‌گویند راه مسالمت‌آمیز که رهبری حزب توده در خارج علم‌دار آن است و عده‌ای دیگر می‌گویند راه قهرآمیز که گروه‌های مختلف و با طرز فکرهای مختلف طرفدار آن هستند و من طرفدار این راه هستم. رهبری حزب مدعی است که شرایط عینی و ذهنی مساعد و مناسب برای اعمال راه قهرآمیز وجود ندارد یعنی از نظر عینی حالت انفجاری در جامعه نیست، نه اعتصابی، نه برخوردی، نه دعوایی، خلاصه آن وضعی نیست که لنین گفته است لازم‌ه هر انقلابی است یعنی «طبقه حاکم دیگر نتواند حکومت کند و طبقه محکوم هم نتواند مثل سابق زندگی کند»، از نظر ذهنی هم سازمان لازم و قوی که بتواند انقلاب را هدایت کند و تشکل لازم در طبقه کارگر وجود ندارد. البته رهبری حزب این حرف را جرأت نکرد یک باره بزند. در اوایل سال ۴۲ زیر فشار افکار در داخل و خارج کشور پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب در قطعنامه‌ای اعلام کرد که در شرایط کنونی که رژیم همه راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز را بسته است راهی جز توسل به راه قهرآمیز باقی نمی‌ماند. پس از این پلنوم، نیروها فشار آوردند حالا که راهی جز راه قهرآمیز

نمی‌ماند بنابراین فعالیت سیاسی و عملی خود را برای اعمال این راه متمرکز سازید ولی برای من معلوم بود که کمیته مرکزی دروغ می‌گوید و اعتقادی به راه قهرآمیز ندارد و آنچه را که در پلنوم ۱۱ گفته است زیر فشار و برای دررفتن از زیر فشار بوده است، کمی بعد قضیه روشن شد.

رهبری حزب دوباره اعلام کرد که «درست است که در شرایط حاضر تنها راه، راه قهرآمیز است ولی در حال حاضر شرایط عینی نامناسب و شرایط ذهنی نامساعد است». من جواب دادم که ما با در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی می‌توانیم حکم کنیم که تنها راه کدام است. اگر شرایط عینی و ذهنی نامساعد و نامناسب باشد گفتن اینکه راه قهرآمیز، تنها راه است حرف بی‌معنی است و این چیزی نبود [جز] البته روحیه اپورتونیستی و به قول لنین مثل مار در میان قطرات ناسخ و منسوخ یکدیگر خزیدن؛ و بالاخره پس از چندی رهبری خجالت را کنار گذاشت و اعلام کرد که راه قهرآمیز صحیح نیست و ما باید مبارزه را به شعارهای تاکتیکی محدود کنیم و از اصرار روی شعارهای استراتژیک خودداری ورزیم. این دیگر آخرین شاهکار بود که حزبی اعلام کند شعارهای استراتژیک یعنی کشک و اعلام کند که باید ما کوشش خود را متوجه مبارزه در راه آزادی‌های سندیکایی - افزایش حقوق - خروج ایران از پیمان‌های نظامی و چیزهایی از این قبیل گلی بافی‌ها کند. اما هرگز نمی‌گوید که چه نوع مبارزه‌ای - و اصلاً در چنین شرایطی چه نوع مبارزه می‌تواند مطرح باشد. اگر به زبان غیردیپلماتیک بخواهم نظر رهبری را بگویم این می‌شود که باید صبر کنیم تا ببینیم چه می‌شود - صبر و انتظار - این معنی راه حقیقی کمیته مرکزی حزب توده است. اما من چرا می‌گویم راه قهرآمیز درست است و منطبق با ضروریات جامعه ما؟

۱. در شرایطی که امکان کوچک‌ترین فعالیت علنی وجود ندارد، در

شرایطی که رژیم حتی مبارزه برای تقلیل شهریه را با زندان و سربازی فرستادن دانشجویان پاسخ می‌دهد صحبت از مبارزه مسالمت‌آمیز کردن فقط می‌تواند ناشی از ترس و ضعف باشد. اینکه دیده می‌شود در سطح جامعه هیچ‌گونه جنبشی دیده نمی‌شود به خاطر آن نیست که تضادی در بطن جامعه وجود ندارد و یا حالت مخالفت آمیزی نسبت به رژیم نیست بلکه این به خاطر استبداد خشن و بی‌سابقه‌ای است که بر جامعه حکومت می‌کند و مانع از فوران تضاد است. توده در طی ۱۵ سال اخیر آموخته است که از تظاهرات خیابانی و اعتصاب هیچ نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود، توده تکیه‌گاهی ندارد تا مخالفت خود را بروز دهد. توده امیدش را از دست داده است. توده امروز آماده است که حمایت اخلاقی خود را نثار افرادی کند که گلوله را با گلوله پاسخ می‌دهند. اگر به اصطلاح حزب توده شرایط انفجاری در جامعه وجود ندارد این برای آن نیست که واقعاً چنین چیزی نیست بلکه به خاطر آن است که سرپوش سنگین خفقان و استبداد بی‌رحمانه به زور مانع تبلور علنی و تظاهر آن شده است و بعلاوه انقلابیون از نظر من نقش بزرگی در تکمیل و جهش دادن به شرایط عینی انقلاب دارند. شرایط عینی چیزی نیست که یک دیوار چین آن را از افراد انقلابی آگاه جدا کرده باشد و باید منتظر باشند تا خود به خود درست شود. انتخاب راه قهرآمیز به توده این امید و تکیه‌گاه را می‌دهد که به مبارزه کشیده شود ولی اشتباه نکنیم شروع راه قهرآمیز به منزله انجام انقلاب نیست. مقایسه‌ای مطلب را روشن می‌سازد، چرا در شرایطی که مبارزه مسالمت‌آمیز منطبق با وضع کشوری است تظاهرات، میتینگ‌ها، پخش اعلامیه دستارنویسی صحیح است: آیا این کارها انقلاب است؟ خیر، این‌ها انقلاب نیست، این‌ها ره‌گشایی به سوی انقلاب است، این‌ها تأثیر گذاشتن روی شرایط عینی و ذهنی انقلاب

است، در شرایطی هم که چنین اعمالی ممکن نیست، خرابکاری‌های نظامی، تشکیل گروه‌های پارتیزانی، ترور خیانتکاران و افراد مؤثر رژیم، انقلاب نیست بلکه ره‌گشایی از طریق قهرآمیز به سوی انقلاب عمومی خلق است. حزب توده خیال می‌کند که می‌تواند چند سالی صبر کند تا یک سازمان بزرگی تشکیل دهد، وحدت را به وجود آورد و آن وقت دست به عمل مناسب بزند. دیگر نمی‌فهمد که در شرایط کنونی ایران فقط در جریان مبارزه از طریق صحیح‌ترین راه یعنی در جریان اعمال راه قهرآمیز است که می‌توان شرایط ذهنی را تقویت کرد، سازمان حزبی را گسترش داد و تشکل طبقه کارگر را افزون ساخت.

با توجه به مطالب بالا به این مسئله مهم می‌رسیم که اعمال قهرآمیز در شرایط کنونی جامعه ایرانی که همه راه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه بسته است تنها راه و صحیح‌ترین راه ممکن است و اعمال این راه فقط برای نهضت ارزش تاکتیکی ندارد بلکه واجد ارزش بزرگ استراتژی است. زیرا امکان می‌دهد که مسائل و مشکلاتی را که در مقابل نهضت قرار دارد و مقداری از آن ناشی از عدم انجام وظایف انقلابی رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد است که قبلاً برشمردم حل کند. یعنی اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که مبارزه سیاسی دوباره به میان توده‌ها برگردد، توده‌ها تکیه‌گاه و ملجایی برای تبلور مخالفت‌های خود و تسریع آن پیدا کنند و امید به آینده را باز یابند، آن وقت هر اعتصاب، هر جنبش کوچک یا بزرگ، صنفی یا غیرصنفی در کادر مصالح عمومی نهضت قرار می‌گیرد.

۲. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که در جریان عمل، جامعیت کمونیست‌های ایران و حزب طبقه کارگر ایران دوباره به وجود آید و احیاء شود، این همه نیروی پراکنده کمونیستی در ایران که هر کدام سازی برای خود می‌زنند فقط در جریان عمل انقلابی مشخص است که وحدت را باز

خواهند یافت.

اکنون وضع طوری است که هر گروه کمونیستی یا حتی غیرکمونیستی موفق به شروع راه قهرآمیز و ادامه آن شود، رهبری اوپوزیسیون را پس از مدت کوتاهی به عهده خواهد گرفت.

۳. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که اتحاد همه نیروهای ملی ضد رژیم در جریان عمل به وجود آید، زیرا از این طریق است که جبهه واحد عملاً و با قدرت به وجود خواهد آمد، نه در اتاق‌های درسته مذاکره، بنابراین فریاد جبهه واحد، جبهه واحد زدن بدون ارائه راه مشخص و معینی برای مبارزه، خود و دیگران را فریب دادن است. تذکر این نکته در اینجا ضروری است که برخلاف نظر حزب توده که علت‌العلل شکست ۲۸ مرداد را عدم وحدت نیروهای ملی می‌دانند باید گفت که عدم وحدت نیروهای ملی نه علت‌العلل شکست بلکه خود مولود و معلول عدم تحرک رهبری حزب در مقابله با کودتاست. اگر حزب به مقابله با کودتا برمی‌خاست همه نیروهای ملی را تحت رهبری خود متحد می‌ساخت. امروز نیز گروهی که بتواند راه قهرآمیز را شروع کند و ادامه دهد رهبری همه نیروهای ملی را به دست خواهد گرفت و حتی این گروه اگر کمونیست هم نباشد کسب چنین رهبری در نهضت بسیار محتمل است.

۴. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که در جریان عمل خیلی زود هدف و سوسیالیسم را برای نهضت انتخاب کرد بدون اینکه احتیاج باشد وقت و انرژی دیگری برای این کار تلف کرد. در شرایط کنونی بین‌المللی مبارزه واقعی بر ضد امپریالیسم از حرکت به سوی سوسیالیسم جدایی‌ناپذیر شده است. چنین است اهمیت بزرگ استراتژیک اعمال راه قهرآمیز. بدیهی است که اعمال و اجرای این راه، مشکلات بزرگی در

مقابل دارد، فداکاری بزرگی را می‌طلبید، دقت و فراست و گذشت و هوشیاری عظیمی را اقتضاء می‌کند. چگونگی پیاده کردن این راه، مسئله فنی و نظامی دقیقی است ولی به طور خلاصه باید گفت که هدف اصلی اعمال راه قهرآمیز، گشودن یک جبهه نظامی بر علیه رژیم است. وقتی می‌گویم جبهه نظامی منظور جبهه نظامی به مفهوم کلاسیک آن نیست بلکه به منظور داشتن نیروی مسلح است که از مسائل سیاسی بهره‌برداری می‌کند، حمله می‌کند و نیروی اهرمی جنگ پارتیزانی را تشکیل می‌دهد و کم‌کم خود را رشد می‌دهد. پس از شروع دیگر همه کارها مجاز است، از تخریب تا ترور خائنین - از آتش زدن تا ربودن مخالفین نهضت. پیروزی شروع کنندگان این است که بتوانند با شروع راه قهرآمیز آن را ادامه دهند - شروع آسان است ولی ادامه یافتن مشکل است و پیروزی این راه - نه پیروزی به معنی در دست گرفتن حکومت، بلکه پیروزی به معنی اثبات حقانیت و صحت این راه در بین توده‌ها - مربوط و منوط به ایجاد تناسبی است بین کار در شهرها از نظر سیاسی - و کار تبلیغاتی در خارج از کشور و کار نظامی خارج از شهر. بدیهی است که به نظر من تکیه‌گاه اولیه این راه نیروهای شهری هستند، زیرا نیروهای شهری آگاه‌تر، روشن‌تر، مقدم‌تر و آماده‌ترند.

فقط در طی زمان طولانی و با کار دشوار و ارائه شعارهای درست طبقاتی است که بعدها می‌تواند توده دهقان را به نهضت جلب کند، البته نباید خیال کرد تا گروهی شروع به کار کرد همه شهر راه می‌افتند دنبالش - خیر - بلکه منظور این است که در شهرها به ویژه شهرهای بزرگ چنین گروهی از حمایت اخلاقی عظیمی که مقدمه حمایت عملی بعدی است برخوردار خواهد بود. کوشش گروه شروع کننده باید این باشد که با انجام یک سری عملیات نمایشی در همان اولین ساعاتی که در خارج از شهر

شروع به عملیات می‌کند، توده شهرهای بزرگ، حداقل تهران را، از ایجاد جنبشی آگاه سازد و در خارج نیز بلافاصله دست به عمل تبلیغاتی وسیع بزند تا برای دستگاه امکان منزوی کردن (Isolation) و خفه کردن آن وجود نداشته باشد. نوع کاری که در شهرها می‌شود باید طوری باشد که دستگاه نتواند آن را از چشم مردم مخفی سازد و یا وارونه جلوه دهد.

باید کوشید مسئله فوراً بین‌المللی شود

اهداف سیاسی که این جریان را انتخاب می‌کند باید طوری باشد که برای دستگاه امکان مانور دادن روی شعارها بدون عقب‌نشینی آشکار ممکن نباشد و باید طوری باشد که حداکثر ممکن نیروهای جامعه را به دنبال بکشد، از آنجا که در شرایط حاضر - رژیم سلطنتی و شاه در مرکز سیاست کشور قرار دارد - شعار جمهوری می‌تواند مجتمع و متحد کننده حداکثر نیروهای جامعه باشد، از نظر طبقاتی و اجتماعی نیز شعارهای مناسب وجود دارد و باید با آگاهی از همان لحظه اول اقدام، آن را مطرح کرد که دستگاه نتواند هدف‌های گروه اجراکننده را با تبلیغات وسیعی که راه خواهد انداخت و وارونه جلوه دهد. چنین اعمالی باعث خواهد شد که رژیم به یک باره نقاب از چهره فروافکند، در شهرها خشونت نشان دهد - با گناه و بی‌گناه را دستگیر سازد - مانورها را کنار بگذارد. چهره واقعی خود را نشان دهد و این همان چیزی است که برای موفقیت این راه کمال مطلوب به شمار می‌رود.

چنین است عمده‌ترین وظایفی که به نظر من در مقابل کمونیست‌های ایران قرار دارد. به همین جهت به نظر من گروه‌های مختلف کمونیستی باید فوق‌العاده از خود واقع بینی نشان دهند. عوض اینکه مسائل جهانی نقطه شروع حرکت تفکر آنها باشد مسائل داخلی باید نقطه شروع قرار

گیرد. عوض اینکه صحت راهی را در عرصه بین‌المللی و با تکیه بر چین و شوروی مورد بحث قرار دهیم، صحت راه را در ایران مورد بررسی قرار دهیم بدون اینکه کاری به هوادار جهانی آن و یا مخالف آن داشته باشیم زیرا رسیدن به این نتیجه که چون چین راست می‌گوید پس باید در ایران انقلاب کنیم و یا برعکس چون دروغ می‌گوید نباید انقلاب کنیم، بدترین نحوه بررسی قضایا برای ماست. به همین جهت پیشنهاد من این است که موضع‌گیری جهانی در شرایط کنونی موقوف شود. زیرا مصالح آینده جنبش حکم می‌کند که ما هم با شوروی و هم با چین بهترین روابط را داشته باشیم و در زمینه این موضع‌گیری باید با احساس مسئولیت عظیمی برای آینده و سرنوشت نهضت اقدام کنیم. مگر جبهه آزادی‌بخش ویتنام در مورد قضایای جهانی نظر ندارد؟ حتماً دارد. ولی موضع‌گیری ندارد. زیرا این برای مصالح جنبش خلق ویتنام مضر است. ما نیز باید چنین کنیم. منظور از نداشتن موضع‌گیری نداشتن نظر نیست، بلکه منظور این است که نقطه شروع حرکت و وحدت یا وحدت موضع‌گیری در مقابل چین و شوروی نباشد و گرنه من معتقدم حتی در یک سری قضایایی که یک طرف آن رژیم و طرف دیگرش کشورهای سوسیالیستی است حتماً باید اظهار نظر کنیم و موضع‌گیری داشته باشیم.

به همین جهت از سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به رژیم ایران ناسازگاری و آن را مغایر با انترناسیونالیسم پرولتری می‌دانم. زیرا با توجه به تحلیل دقیقی که از ماهیت و وظایف رژیم ایران در منطقه خاورمیانه کردم، هر کمکی به رژیم ایران ضربه‌ای است به نهضت‌های ضداستعماری در خاورمیانه.

فقط و فقط یک سیاست اپورتونیستی که اصول، تعیین‌کننده آن نیست و بررسی ماهیت و نقش سیاسی دولت‌ها در تنظیم خط مشی آن دخالتی

ندارد می‌تواند فی‌المثل هم به جمهوری مصر و سوریه اسلحه بدهد و هم به ایران (در این زمینه بحث و دلایل زیاد است). بنابراین من چنین سیاستی را که اتحاد شوروی در پیش گرفته و با دادن اسلحه عالی‌ترین شکل حمایت سیاسی خود را از رژیم ایران نشان داده سیاست سوسیالیستی نمی‌دانم و این مسئله را هم بدون اینکه دچار هاری antisovietisme شویم باید مطرح سازیم. بگذریم از این مسئله که رهبری حزب توده با بی‌شخصیتی‌گریه‌آوری، برخلاف و علیرغم همه واقعیات حتی فروش اسلحه شوروی به ایران را هم توجیه کرد.

من رئوس آنچه را که می‌اندیشیدم برای اینکه بماند در اینجا نوشتم؛ معلوم است که مسائلی که در اینجا مطرح است آن‌چنان مهم است که به خوبی می‌دانم این اختصار در درست فهمیدن آن‌ها اختلال می‌کند ولی چاره‌ای نیست. شاید کاجی به از هیچی باشد.

حسن ظریفی

حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲*

بنیان‌گذار فلسفه علمی آموزش می‌دهد که: «مسئله تاریخ از تاریخ مسئله جدایی‌ناپذیر است» بنابراین مسائل تاریخ جامعه ایرانی که حل آنها اکنون از اهم وظایف ترقی‌خواهان ایران است، از ریشه‌های تاریخی این مسائل غیر قابل تفکیک است. درک عمیق و صحیح مسائل تاریخی کنونی به درک عمیق و صحیح تاریخ این مسائل وابسته است و تنها از طریق چنین برخوردی است که ترقی‌خواهان می‌توانند بدون انحراف و اشتباه، به جریان راه‌گشایی و حرکت برای انجام رسالتی که به عهده دارند همه‌جانبه مدد رسانند. به نظر ما ریشه‌های تاریخی یک سری از مسائل مهمی که اکنون جامعه ایرانی با آن روبروست از واقعه‌ی کودتای ضدملی ۲۸ مرداد نشأت می‌گیرد. بنابراین تحلیل درست این واقعه، علل پیروزی کودتا و علل شکست نهضت اهمیت بسیار زیادی برای برخورد صحیح با مسائل کنونی دارد.

واقعه ضدملی کودتای ۲۸ مرداد نمایشگر وحدت عمل کامل ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی - قبل از همه امپریالیسم انگلیس و امریکا - بر ضد حکومت دکتر مصدق و در مجموع بر ضد جنبش انقلابی و

*. چاپ نخست این جزوه در تیرماه ۱۳۵۸ به وسیله آقای غلامرضا زمانیان منتشر گردید.

ضداستعماری ملت ایران بود. امپریالیسم انگلیس و آمریکا در ابتدای مبارزه ضداستعماری ملت ایران برای ملی شدن نفت، تضادهای شدیدی با هم داشتند. این تضاد امپریالیستی، پس از پایان جنگ جهانی دوم که امپریالیسم آمریکا به عنوان امپریالیسم مسلط جهانی جلوه گر شد، در تمام منطقه خاورمیانه که منطقه نفوذ سنتی امپریالیسم انگلیس بود، نمودار بود. استفاده از همین تضاد بود که به دکتر مصدق امکان داد تا در شرایط بین‌المللی نسبتاً نامناسب به امر ملی شدن نفت بپردازد و بر این اساس انگلیسی‌ها را از کشور اخراج کند.

ما در صدد آن نیستیم که در اینجا تاریخچه‌ای از مبارزات ضداستعماری ملت ایران که مسئله نفت عامل تشدید کننده وحدت دهنده‌ی آن بود ارائه دهیم و نیز در صدد آن نیستیم که تحلیل همه جانبه‌ای از موضع‌گیری امپریالیسم آمریکا در جریان ملی شدن نفت به عمل آوریم، ولی به طور خلاصه یادآور می‌شویم که از همان ابتدای شروع نهضت ملی شدن نفت، استراتژی سیاسی آمریکا بر مبنای کوشش برای جانشینی امپریالیسم انگلیس استوار بود ولی، این استراتژی در طی زمان با دو تاکتیک متفاوت از طرف آمریکا اعمال شد. در وهله اول که لبه تیز نهضت ضداستعماری ایران متوجه بیرون راندن انگلیسی‌ها از ایران بود، به دو دلیل آمریکا و عوامل سیاسی آن به طور تاکتیکی از نهضت ملی شدن نفت حمایت می‌کردند:

۱. به خاطر اینکه به وسیله نهضت ملی ایران جاده را برای نفوذ خود هموار کرده و میدان را از رقیب خالی نمایند.
۲. به خاطر اینکه با اتکاء به این حمایت بتوانند جای پای سیاسی خود را مستحکم کرده، نقش خود را در جریان وقایع سیاسی مسجل نموده تا بعدها بتوانند به کمک عوامل خود با تأثیرگذاری لازم، مسئله نفت را به

سود خود فیصله دهند.

پس از آنکه دولت دکتر مصدق با استفاده از تضادهای سیاسی جهانی به طور کلی و تضادهای امپریالیستی و با اتکاء به حمایت مردم موفق به اخراج انگلیس‌ها شد، مرحله دوم تاکتیک سیاسی آمریکا شروع گشت که کوشش آن برای مستقر شدن به جای امپریالیسم انگلیس بود. آمریکا که با توجه به تاکتیک‌های سیاسی دکتر مصدق در جریان ملی شدن نفت و با امید به عوامل خود در درون نهضت، امیدوار به حل مسئله به نفع خود بود، در این مرحله مواجه با این واقعیت شد که دکتر مصدق از موضع ملی شدن نفت سرسختانه دفاع می‌کند و حاضر به مصالحه و کنار آمدن به نفع آمریکا نیست؛ بعلاوه حزب توده نیز سرسختانه به پرده‌داری از چهرهٔ امپریالیسم آمریکا و هدف‌هایش پرداخت و این مسئله - صرف نظر از یک سری چپ‌روی‌هایی که امکان استفاده از تضاد بین دو امپریالیسم را برای دولت دکتر مصدق مشکل می‌ساخت و با وجود اینکه محتوای اصلی مبارزه ضد آمریکایی از طرف حزب توده به مقدار زیاد ناشی از تبعیت از استراتژی سیاسی اتحاد شوروی بود و در کادر این استراتژی صورت می‌گرفت - به هر حال دارای خصلت مثبتی بود زیرا که امپریالیزم آمریکا در ایران ناشناخته بود و حتی عناصر صادقی نیز در رهبری جنبش ملی بودند که به امپریالیسم آمریکا حسن ظن داشتند (و حتی خود دکتر مصدق نیز تا حدی چنین بود) و کلاً فکر می‌کردند که می‌توانند به کمک آمریکا چشم داشته باشند. بنابراین حمله سیاسی حزب توده به آمریکا خود عامل ترمزکننده‌ای برای سازش با آمریکا محسوب می‌شد.

با توجه به این واقعیات بود که پس از ملی شدن نفت و کوتاه شدن دست امپریالیسم انگلیس از منافع نفت، امپریالیسم آمریکا که قبلاً در طی توافق واشنگتن - در فروردین ماه ۱۳۳۰ - با امپریالیسم انگلیس قرار و

مدارهای لازم برای شرکت در غارت نفت ایران را گذاشته بود، بدین نتیجه رسید که باید حکومت دکتر مصدق را ساقط کند. بدین ترتیب امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم انگلیس در برکناری حکومت دکتر مصدق به عنوان سمبل نهضت ملی ایران و درهم کوبیدن نهضت، وحدت منافع پیدا کرد. از طرف دیگر ارتجاع داخلی و در رأس آن‌ها دربار - این عمده‌ترین مظهر و پایگاه سیاسی نیروهای ارتجاعی جامعه که علاوه بر وابستگی‌های دیرینه خود با امپریالیسم انگلیس و وابستگی‌های جدیدش به امپریالیسم آمریکا نمی‌توانست با شیوه نیمه دموکراتیک حکومت مصدق که به مبارزه با دخالت‌های دربار و عناصر درباری مانند برادران و خواهران شاه در امور سیاسی و نظامی پرداخته بود و نقش ترمزکننده‌ای بر ضد اقدامات آن‌ها داشت موافق باشد. عوامل ارتجاعی نیز نمی‌توانستند به این مسئله توجه نکنند که مبارزه طبقاتی‌یی که حزب توده با استفاده از امکانات نسبتاً دموکراتیکی که حکومت مصدق ایجاد کرده بود، انجام می‌داد - صرف نظر از انتقادات و ایراداتی که به شیوه و محتوای این مبارزه وارد است - مستقیماً پایه‌های اجتماعی حاکمیت و قدرت آن‌ها را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد.

از نظر انعکاس بیرونی، نمود اولیه و روشن وحدت امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی در روی کار آوردن حکومت قوام‌السلطنه، این عنصر کهنه‌کار و خدمتگزار امپریالیسم، در روز ۲۶ تیر سال ۱۳۳۱ تجلی کرد.

بهانه ظاهری روی کار آمدن قوام این بود که دکتر مصدق برای جلوگیری از مداخلات غیرقانونی و نامشروع دربار در امور نظامی تقاضا داشت که وزارت جنگ را خود شخصاً به عهده بگیرد. ولی دربار با این تقاضا مخالفت کرد و دکتر مصدق به دلیل مخالفت با تقاضایش از

نخست‌وزیری استعفا داد. چند ساعت بعد مجلس هفدهم که دکتر مصدق قبلاً ۸۰ درصد نمایندگانش را ملی اعلام کرده بود، در غیاب نمایندگان فراکسیون نهضت ملی ایران، با اکثریت ۴۰ رأی عده‌ی حاضر در جلسه، قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری برگزید و روز بعد سنا با اکثریت نزدیک به اتفاق آراء رای مجلس شورا را تایید کرد. روی کار آمدن قوام به یک باره چشم‌های رهبری حزب توده را باز کرد. تذکار این مطلب مهم لازم است که سیاست حزب توده در جریان ملی شدن نفت خواه از نظر محتوی و خواه از نظر شکل، از پرنسیپ‌های یک حزب آزموده مارکسیست - لنینیستی فوق‌العاده دور بود. در سال ۱۳۲۹ که جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق شعار ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را ارائه داد و مورد استقبال شدید نیروهای سیاسی جامعه ایران و تمام نیروهای ضداستعماری منطقه قرار گرفت، رهبری حزب توده نه تنها از این شعار پرمحتوی حمایت نکرد بلکه خود به ارائه شعارهای دیگری پرداخت. رهبری حزب ابتدا شعار «الغای قرارداد نفت جنوب» را مطرح کرد که نسبت به شعار مترقی دکتر مصدق اصولاً ارتجاعی بود. تحت تأثیر همین شعار بود که جمعیت مبارزه با شرکت غاصب نفت به عنوان سازمان علنی حزب توده تشکیل شد و سپس به نام «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» تغییر نام داد که روزنامه شهباز ارگان آن بود. همان طور که خود دکتر مصدق در مورد این شعار اعلام داشت، الغای قرارداد در مجامع بین‌المللی با مشکلات زیادی مواجه می‌شد. در حالی که ملی کردن یک عمل حاکمیت است و هیچ سازمان بین‌المللی نمی‌توانست با اعمال حاکمیت یک دولت مخالفت کند. پس از مدت کوتاهی رهبری حزب شعار خود را عوض کرد و شعار «ملی شدن صنعت نفت جنوب» را مطرح کرد که باز از نظر محتوی در مقابل شعار «ملی شدن نفت در

سراسر کشور» بسیار ضعیف بود و به علاوه قضایای مربوط به نفت شمال در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ را به یاد می‌آورد و بدین ترتیب بهانه‌ی شدیدی به دست مخالفین، برای کوییدن حزب توده داده شد. فقط پس از آنکه شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور با شدت بی‌سابقه‌ای مورد حمایت توده‌های مردم قرار گرفت و حتی مقدمات تصویب آن نیز در مجلس ۱۶ مهیا شد، رهبری حزب بدون اعلام و انتقاد مواضع قبلی خود به این شعار روی آورد. بدین ترتیب می‌بینیم شعاری که بورژوازی ملی مطرح می‌کند محتوای سوسیالیستی دارد، ولی شعارهای حزب مدعی و حامی سوسیالیسم از این محتوی فاصله گرفته است و این است محتوای نادرست شعارهای حزب توده در مورد نفت. به همین جهت است که می‌گوییم محتوای سیاست حزب در مورد نفت از پرنسیپ‌های یک حزب مارکسیست - لنینیستی به دور بوده است. توجه‌هایی که اغلب برای این سیاست از طرف رهبری بیان می‌شود اینست که: از آنجا که تلقی حزب توده از دکتر مصدق و جبهه ملی این بود که آن‌ها به مثابه عوامل امپریالیسم آمریکا کوشش می‌کنند که امپریالیسم انگلیس را بیرون کرده تا امپریالیسم آمریکا را جانشین آن سازند، به همین دلیل علاوه بر مخالفت با شعار ارائه شده از طرف دکتر مصدق به شدت و با تمام قوا جبهه ملی و شخص دکتر مصدق مورد تهاجم تبلیغاتی حزب توده قرار گرفت. گرچه بعدها حزب توده متوجه شد که تا چه اندازه بدون آگاهی و تعمق و بی‌انصافانه دکتر مصدق را مورد حمله قرار می‌داده است. ولی اگر حتی این فرض را هم قبول کنیم که واقعاً دکتر مصدق عامل امپریالیسم آمریکا بود، شکل صحیح عمل یک حزب مارکسیست لنینیستی همیشه این است که شعار درست را از دست افراد نادرست به در آورده و خود ابتکار عمل را در دست گیرد تا هم مانع از افتادن رهبری به دست افراد ناصالح و

بی‌صداقت شود و هم بدون انحراف در راه تحقق شعار حرکت کند و بدین وسیله اصولی بودن سیاست خویش را به توده‌ها نشان دهد. ولی رهبری حزب به این شکل عمل نکرد و به همین جهت در بالا گفتیم که شکل عمل حزب توده از پرنسیپ‌های مارکسیست-لنینیستی به دور بوده است. به هر حال، روی کار آمدن قوام السلطنه به مثابه شکست سختی حزب توده را تکان داد. حمایت فوری امپریالیسم آمریکا از قوام فاکت روشنی بود که نشان می‌داد همه جنجال‌های رهبری حزب بر علیه دکتر مصدق که درست تا روز ۲۵ تیر ادامه داشت، ناصحیح و ناشی از عدم درک عمیق جریان‌های داخلی کشور و کوربینی سیاسی بوده است. در حالی که گذشته‌ی شخص دکتر مصدق از زمان برخورد با کودتای سیدضیاءالدین در اسفند ۱۲۹۹ تا جریانات ملی شدن نفت فاکت‌های دقیق و روشنی از ماهیتش به دست می‌داد.

با روی کار آمدن قوام در ۲۶ تیر ۱۳۳۱، حزب توده پس از یک سکوت کوتاه شدیداً بر علیه حکومت قوام موضع گرفت. کمیته مرکزی حزب در تاریخ ۲۸ تیرماه طی اعلامیه‌ای تقاضای تشکیل جبهه واحد ملی برای مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را مطرح کرد. تصحیح سریع موضع حزب نسبت به دکتر مصدق شاید درخشان‌ترین عمل سیاسی رهبری حزب در تمام مدت حیاتش محسوب شود. اگرچه شعار تشکیل جبهه‌ی واحد با توجه به اینکه تا روزهای قبل از این تاریخ دکتر مصدق و جبهه ملی شدیداً مورد حمله حزب توده بود، نمی‌توانست به سادگی مورد قبول و حمایت رهبری جبهه ملی قرار گیرد، ولی توده‌های پایین بدنه‌ی سازمان‌های طرفدار دکتر مصدق از این شعار استقبال گرمی به عمل آوردند. در روز روی کار آمدن قوام نیروهای طرفدار مصدق شروع به مبارزه و اعتراض غیرمنتظم کردند. میتینگ‌های خیابانی و تظاهرات دائمی

برقرار می‌شد و از طرف رهبران سازمان‌های طرفدار دکتر مصدق برای روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ اعلام اعتصاب عمومی شد. سازمان‌های طرفدار دکتر مصدق خواستار برگزاری اعتصاب آرام و مسالمت‌جویانه بودند و حتی با کمال تعجب مشاهده شد که در شب ۳۰ تیرماه، رادیو تهران اعلامیه نمایندگان جبهه ملی در مجلس - که ضمن حمله به قوام مردم را در تظاهرات و اعتصاب فردا دعوت به آرامش می‌کرد، پخش نمود. در روز ۳۰ تیرماه، با وجودی که حتی صحبتی هم برای تشکیل جبهه واحد پیشنهادی حزب توده به عمل نیامده بود، عملاً در خیابان‌های تهران و شهرهای بزرگی چون آبادان، اصفهان و غیره، این جبهه‌ی واحد تشکیل شد. حزب توده ابتکار عملیات ضدحکومت را به دست گرفت و منتظر توافق رهبری جبهه ملی نماند. شعارها کم‌کم از صورت شعارهای ضدقوام به صورت شعارهای ضد دربار درآمد. مردم به شکل خونین و خشنی با نیروی ارتش و پلیس برخورد می‌کردند. ارتجاع و امپریالیسم که به شدت از وحدتی که در میدان‌های مبارزه‌ی خیابانی بوجود آمده بود و رهبری آن عملاً در دست حزب توده بود و نیز رشد شعارهای مبارزه وحدت و اشکال مبارزه‌ی حاد دچار وحشت شده و خیلی زود عقب‌نشینی کردند. قوام ناچار به استعفا شد و دکتر مصدق با حفظ پست وزارت جنگ به نخست‌وزیری برگشت. بدین ترتیب قیام خونین ۳۰ تیر ۳۱ به پیروزی رسید.

از این زمان به بعد خط مشی اساسی وحدت نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استوار گشته و نسبتاً تغییرناپذیر ماند و تنها با توجه به اوضاع و احوال تاکتیک‌های سیاسی آنان دستخوش تغییراتی می‌شد.

از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چندین توطئه علیه حکومت دکتر

مصدق چیده شد. نکته جالب در این توطئه‌ها این بود که احتساب عکس‌العمل حزب توده مانع آن می‌شد که امپریالیسم و ارتجاع دست به ریسکی عمده‌ای بزنند. دشمن حساب می‌کرد که حزب منتظر بهانه‌ای است تا وارد میدان شود و به طور کلی حاکمیت سیاسی را به دست گیرد. تبلیغات وسیع حزب نیز چنین حسابی را حتی در بین توده‌های مردم عادی نیز به وجود آورده بود. به همین جهت ارتجاع و امپریالیسم تمام کوشش خود را مخصوصاً در ماه قبل از ۲۸ مرداد برای سرنگون کردن دولت مصدق از طریق قانونی و بدون شدت عمل به کار بردند. این موضوع قابل توجه است که در جریان قیام ۳۰ تیر و پس از آن به کوشش حزب توده شعارهای ضد درباری رشد بی سابقه‌ای یافت. توده‌های مردم و مخصوصاً طرفداران دکتر مصدق که تردیدهایی در مورد دربار داشتند، بیش از پیش به ماهیت این پایگاه عمده ارتجاع و امپریالیسم پی بردند. خود دکتر مصدق نیز پس از ۳۰ تیرماه که جبهه‌ی مبارزه نفت عملاً تبدیل به جبهه مبارزه بین نیروهای ملی و ضدملی شده بود، تلاش وسیعی برای مهار کردن دربار به کار برد، و برای اولین بار پس از مشروطیت به طور علنی و رسماً اقداماتی برای محدود کردن قدرت دربار و عناصر وابسته به آن به عمل آورد. دکتر مصدق در نطق رادیویی معروف خود در فروردین ۱۳۳۲ که برای اولین بار در روزنامه‌های علنی حزب توده تمام و کمال منتشر شد، وضع و موقع دربار و اختلافات موجود بین خود و شاه را تشریح کرد و نظر خود را در این باره در این شعار فرموله کرد: «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت».

پس از آن مجلس یک هیئت ۸ نفری را مأمور کرد که برای رسیدگی به اختلاف موجود بین دکتر مصدق و دربار اقدام کند. این هیئت ۸ نفری گزارشی تنظیم کرد که در آن توصیه‌ای به شاه برای رعایت حدود خود

می‌کرد. این گزارش که به عنوان «گزارش هیئت ۸ نفری» معروف شده بود، موجب برخوردهای شدیدی بین نیروهای ارتجاعی و مترقی در جامعه گردید. دکتر مصدق و طرفداران او اصرار به تصویب این گزارش در مجلس داشتند تا بدین وسیله کنترل و نظارت بیشتری بر دربار به دست آورند و آن را محدود سازند. حزب توده از این گزارش به شدت پشتیبانی می‌کرد و طرح این گزارش در جامعه، به حزب فرصت داد که به طور شدید و علنی مبارزه خود را با دربار گسترش دهد.

طرفداران دربار و همه عوامل ارتجاعی و امپریالیستی که محدودیت دربار به ضررشان بود و به شدت احساس خطر می‌کردند، مبارزه سختی را برای جلوگیری از تصویب این گزارش آغاز کردند و دست به «آبستراکسیون» (خرابکاری و بهم زدن پارلمان با خروج مخالفین یک طرح) دائمی زدند و بدین ترتیب مانع از تشکیل جلسه شدند. پس از مدتی حدوداً در اوایل مرداد ۱۳۳۲ - دکتر مصدق خیر یافت که توطئه‌ای در مجلس برای دادن رأی عدم اعتماد به او و ساقط کردن دولتش در جریانست.

از همین زمان نیز سرلشکر زاهدی اقدامات خود را با تحصن در مجلس شروع کرد. لذا برای جلوگیری از چنین توطئه‌ای، نمایندگان طرفدار دکتر مصدق از نمایندگی مجلس استعفا دادند و دکتر مصدق پس از چندی برای انحلال مجلس دست به فراندوم زد. استعفای نمایندگان طرفدار مصدق در مجلس و متعاقب آن اعلام انجام فراندوم برای انحلال مجلس، به دلیل اینکه شاه از انحلال آن خودداری ورزیده بود، آخرین امید ارتجاع و امپریالیسم را برای سرنگون کردن حکومت مصدق از طریق قانونی و بدون خشونت مبدل به یاس کرد و بدین ترتیب کودتایی بر علیه دکتر مصدق و جنبش ملی و انقلابی ایران در دستور کار محافل

مربوطه قرار گرفت. باید توجه داشت که از همان زمان که کودتا وارد عملیات اجرایی خود شد، حزب توده با امکانات وسیعی که در ارتش داشت از نقشه کودتاجیان پرده برداشت و حتی خبر توطئه قریب الوقوع کودتا در ۲۵ مرداد را از روز ۲۲ مرداد در روزنامه‌های «بسوی آینده» و «شهباز» منتشر کرد و در عین حال شدیداً هشدار می‌داد که آماده است کودتا را به ضدکودتا تبدیل کند. تیتراصفحه اول روزنامه «بسوی آینده» - روزنامه‌علنی و بسیار پرفروش حزب توده - در ۲۴ مرداد که با درشت‌ترین حروف ممکن چاپ شده بود، چنین بود: «صد هزار کارگر آبادانی آماده‌اند تا کودتا را به ضدکودتا تبدیل کنند». شکست توطئه کودتا در نیمه شب ۲۵ مرداد و فرار شاه و ثریا به بغداد و از آنجا به رم، اعلامیه رسمی دولت مصدق در زمینه کودتا، انتشار اعلامیه انحلال مجلس به اتکای رفراندوم با امضای دکتر مصدق و بدون امضای شاه و غیره شدت بی‌سابقه‌ای به وضع سیاسی جامعه بخشید. کمیته مرکزی حزب توده با چپ‌روی غیرقابل فهم و توجیهی طی اعلامیه‌ای شعار برقراری «جمهوری دمکراتیک ایران» را مطرح کرد؛ همچنین شعار تشکیل [مجلس] مؤسسان از طرف حزب مطرح شد. شعار برقراری «جمهوری دمکراتیک»^۱ یکی از عواملی بود که به وحدت فوری همه‌ی عوامل ارتجاعی و امپریالیستی و تسریع در عمل آنان کمک کرد. از طرف اعضای

۱. بعدها حزب [توده] در طی برخی از انتقاداتی که از خود به عمل آورد اعلام داشت که منظور حزب از شعار مزبور، برقراری جمهوری و آزادی‌های دمکراتیک بوده است و نه برقراری رژیم‌ی مثل کشورهای اروپای شرقی. اینکه واقعاً چنین بوده یا نه برای ما مشخص نیست، ولی ارائه این شعار در آن زمان چپ روی فرصت طلبانه‌ای بود که به وحدت فوری صفوف ضدانقلاب کمک کرد و در عین حال تأثیر منفی خود را به روی برخی از رهبران طرفدار دکتر مصدق به جا گذاشت و عامل رماننده و ترساننده‌ای برای آنها بود.

حزب عکس‌های شاه‌کنده می‌شد و به جای آن عکس‌های دکتر رادمنش الصاق می‌گشت. «روزنامه مردم» ارگان حزب که مخفی بود، از روز ۲۶ مرداد به طور علنی در خیابان‌های تهران فروخته می‌شد. حزب توده در عین حال پس از ۲۵ مرداد نیز با کمک شبکه اطلاعاتی خود به دکتر مصدق هشدار می‌داد که نظریه اجرای کودتا منتفی نشده است. حتی مخفی‌گاه سرلشکر زاهدی را نیز مرتباً فاش می‌ساخت. امپریالیسم و ارتجاع که شکست ۲۵ مرداد ضربتی به محتوی و قدرت نیروهایش وارد نساخته بود، با تحرک قابل توجهی نقشه‌ی خود را در روز ۲۸ مرداد ابتدا آشکارا و محتاطانه در تهران شروع کرد. از صبح زود دسته‌های اوباش و فواحش با چاقو و شوشکه در خیابان‌های تهران به راه افتادند و چون با مقاومت جدی‌ای روبرو نشدند، پس از آن دسته‌های ارتشی در حدود ساعت ۱۰ کم‌کم وارد معرکه شدند و از همان ساعت تقریباً در سطح تمام کشور عملیات کودتا شروع شد. در همان روز کنترل عمومی تهران و سایر نقاط کشور به دست نیروهای کودتا افتاد، بدون اینکه مقاومتی از طرف ضدکودتا به عمل آید. نه نیروهای طرفدار دکتر مصدق و نه نیروهای حزب توده هیچ کدام مقاومتی نکردند و در مقابل شروع عملیات کودتا عکس‌العملی نشان ندادند. تنها مقاومت به وسیله نیروهای مسلح حافظ خانه دکتر مصدق به فرماندهی سرهنگ ممتاز به عمل آمد که تا آخرین لحظه که دکتر مصدق در آن خانه بود جنگید و سپس تسلیم شدند. کودتا با قریب ۱۰ ساعت عملیات پیروز شده بود. بدین ترتیب نهضت ملی و انقلابی ایران با یکی از بزرگ‌ترین و دردناک‌ترین شکست‌های تاریخ خود مواجه شد. پس از آن نیروهای ملی و ضداستعماری نه در یک نبرد و نه حتی در یک عقب‌نشینی منظم و حساب شده بلکه دست بسته و در پهنه‌ی هزیمت به چنگ دشمن می‌افتادند. سازمان‌های حزب توده که

برای چنین روزهایی ساخته نشده بودند، یکی پس از دیگری بدون اینکه استفاده‌ای از آن‌ها علیه دشمن به عمل آمده باشد متلاشی شده و نابود می‌گشتند. صدها نفر به زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها گسیل شدند و ده‌ها نفر از بهترین فرزندان خلق به چوبه‌های اعدام بسته شدند. خفقان فاشیستی با همه مشخصات خود بر سراسر جامعه ایران حاکم شد. اگر با دید و توقع مساوی نسبت به حزب توده و دکتر مصدق نگریده شود، به عبارت دیگر اگر رسالت و نقش تاریخی این دو نیرو در امر مبارزه ملی و ضداستعماری بی‌طرفانه نگریده شود و ارجحیتی برای هیچ کدام نسبت به دیگری در نهضت قائل نباشیم، مسئولیت شکست نهضت انقلابی در ۲۸ مرداد به همان اندازه که متوجه حزب توده است، متوجه دکتر مصدق و نیروهای طرفدار او نیز می‌باشد، زیرا اگر حزب از امکانات سازمانی و سیاسی خود برای مقابله با کودتا استفاده نکرد، دکتر مصدق طرفدارانش نیز از امکانات دولتی که در اختیار داشتند، مثل رادیو و نیروهای ارتشی حامی خویش و غیره استفاده‌ای به عمل نیاوردند. ولی اگر دید این باشد که حزب توده به مثابه یک حزب انقلابی مارکسیست - لنینیستی بوده و به عنوان حزب کمونیست موجودیت داشته، آن‌گاه ارزیابی به جا و به حق این خواهد بود که رسالت و نقش حزب توده در جنبش انقلابی ارجحیت داشته و در این صورت مسئولیت اساسی شکست جنبش به عهده حزب توده خواهد بود.

تلقی ما از حزب توده در آستانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این است که حزب توده به عنوان یک حزب کمونیست موجودیت داشته و به همین جهت ما شکست ۲۸ مرداد را اساساً و عمدتاً و به طور مستقیم ناشی از عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف رهبری حزب می‌دانیم که در موضع و موقع کمونیست بودن، انجام عمل انقلابی به موقع و دست به عمل زدن بر ضد کودتا به

عهده‌اش قرار داشته است. چرا که هیچ مارکسیست - لنینیست راستین در نهایت از مصدق به مثابه یک نماینده سیاسی بورژوازی ملی نباید و نمی‌بایستی انتظار چنان عمل قاطعی را می‌داشت.

در شرایطی که بورژوازی می‌بیند حرکتش تسریعی در پیشرفت سیاسی طبقه کارگر است، باید احساس خطر کند و مردد باشد. و در اینجا هیچ انقلابی مارکسیست - لنینیستی در چنین شرایط حساس و خطیری نباید از آن متوقع تحرک بوده و انتظار نشان دادن ابتکار عمل انقلابی در کوبیدن ضدانقلاب را داشته باشد. چنین انتظاری به معنی عدم درک و فهم عمیق آموزش‌های مارکسیسم لنینیسم و انطباق آن در زمینه موضع طبقاتی و سیاسی بورژوازی ملی خواهد بود. آن هم در امری که به احتمال قوی (یا نه چندان دور) به جنگ داخلی منتهی می‌شده که پایانش از نظر بورژوازی پیچیده و خطرناک می‌نمود. برعکس منطبق با آموزش‌های مارکسیسم - لنینیسم وظیفه انقلابی حزب توده ایجاب می‌کرد که سرنوشت انقلاب را به عکس‌العمل بورژوازی، وابسته نسازد و رهبری امر انقلاب را به عهده بگیرد و ابتکار و تحرک انقلابی در کوبیدن ضدانقلاب از خود نشان دهد و از شرایط انقلابی برای دفاع از امر انقلاب حداکثر بهره‌برداری را بنماید. این‌هاست آن وظایف انقلابی و مشخصی که در آستانه ۲۸ مرداد بر عهده رهبری حزب توده بود. به همین جهت می‌گویم شکست ۲۸ مرداد به طور مستقیم و اساساً ناشی از عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف رهبری حزب توده بود. ما روی رهبری حزب توده در اینجا تکیه خاص می‌کنیم زیرا در اعمال وظایف انقلابی مذکور، نقش تعیین‌کننده‌ای بر عهده رهبری حزب بود. به علاوه بسیاری از کادرها و افراد پایین حزب و برخی از کادرهای سرشناس و درجه اول حزب مثل زنده یاد روزبه معتقد به انجام وظیفه انقلابی از طرف حزب بودند ولی در حقیقت این رهبری حزب بود که

شانه از زیر بار وظایف خطیری که به عهده داشت خالی کرد. موج مخالفت شدیدی که از فردای ۲۸ مرداد در درون حزب نسبت به سیاست تسلیم طلبانه‌ی رهبری به وجود آمد و همه سازمان‌ها را در بر گرفت گواه این امر است. این موج مخالفت و نارضایی توده‌های حزبی بود که منجر به انتشار جزوه «درباره ۲۸ مرداد» در آذرماه ۱۳۳۲ از طرف کمیته مرکزی حزب شد که توجیه‌کننده‌ی سیاست سکوت و تسلیم طلبی رهبری در ۲۸ مرداد بود. (اگرچه بعدها در سال ۳۶ حزب توده‌ی مقیم خارج قسمتی از محتویات این جزوه را رد کرد).^۱

محتوای انجام وظیفه انقلابی در ۲۸ مرداد در این خلاصه می‌شود که حزب می‌بایست همان طور که بارها اعلام کرده بود و اوضاع و احوال نیز مقتضی آن بود و همه نیروهای سیاسی جامعه نیز انتظار داشتند، برای تبدیل کودتا به ضدکودتا اقدام کند و به مقابله مسلحانه علیه توطئه مسلحانه ارتجاع و امپریالیسم برخیزد ولی رهبری حزب در حساس‌ترین لحظات تاریخ جنبش انقلابی، یعنی در لحظات تعیین‌کننده سرنوشت جامعه از انجام وظیفه شانه خالی کرد و نتوانست موضع صحیح انقلابی اتخاذ کند.

به نظر ما موقعیت عینی و ذهنی جامعه ایران در آستانه ۲۸ مرداد آماده برای مقابله به مثل حزب، یعنی مقابله مسلحانه علیه توطئه مسلحانه ارتجاع و امپریالیسم بود. در این زمینه به طور فشرده و خلاصه یادآور می‌شویم: در آستانه ۲۸ مرداد تقریباً تمامی تضادهای عمده سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی با حدت بی‌سابقه‌ای مطرح بود، تضاد

۱. لازم به توضیح است که در ۱۸ فروردین ۱۳۳۳، نورالدین کیانوری در مقاله‌ای با عنوان «خطوط اساسی همکاری حزب ما با سازمان‌های بورژوازی» که در نشریه شماره ۴۴ مسائل حزبی به چاپ رسید، بخشی از مباحث جزوه «درباره ۲۸ مرداد» را نقد و اصلاح کرد. (ویراستار)

بین تمامی توده‌های ملت و امپریالیسم در اوج خود بود و توده‌های وسیع مردم علیه امپریالیسم از نظر اخلاقی و سازمانی بسیج شده بودند. از نظر سیاسی مبارزه با دربار به عنوان مظهر و پایگاه مهم سیاسی ارتجاعی‌ترین نیروها و همچنین به عنوان پایگاه سیاسی امپریالیسم شدت بی‌سابقه‌ای داشت. به علاوه پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تمامی نیروهای ارتجاعی در زیر ضربت جنبش انقلابی قرار گرفته بودند. ملیون طرفدار دکتر مصدق نیز در بسیاری از جنبه‌ها از شعارهای سیاسی حزب توده حمایت می‌کردند. طبقه کارگر در سطح بسیار وسیعی در زیر رهبری حزب توده متشکل شده بود و با درک طبقاتی - سیاسی که کم و بیش پیدا کرده بود آماده برای فداکاری فراوان بود. هیچ شهر کارگری نبود که در آن حزب توده موقعیت برتر نداشته باشد و اکثریت قاطع کارگران زیر پرچم حزب توده قرار نگرفته باشند. دهقانان اگرچه موضع حاد و انقلابی نداشتند ولی موضع ضدانقلابی نیز نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند، بلکه نیروی ذخیره‌ای بودند که پایگاه طبقاتی‌شان، جذبشان را به انقلاب به آسانی میسر می‌ساخت. زیرا با توجه به وضع فئودالیسم و ستم شدید فئودالی در آستانه ۲۸ مرداد بسیار زود و بیش از آنچه تصور رود با ارائه شعارهای اصیل و درست و به جای ضدفئودالی امکان جذب دهقانان به صفوف انقلاب وجود داشت. به علاوه در مناطق مهمی از کشور مانند گیلان، قزوین، زنجان، اراک و غیره نفوذ حزب توده در بین دهقانان قابل توجه بود. در شهرها آنچنان اتمسفر سیاسی حاد و داغی به سود نهضت و با وسعت بی‌مانندی وجود داشت که شاید در تمام تاریخ جامعه ایران دیده نشده است.

بورژوازی و خرده بورژوازی شهرها که عمدتاً از دکتر مصدق حمایت می‌کردند و همچنین نیمه پرولترها و زحمتکشان شهرها که بسیاری از

آن‌ها جذب حزب توده شده بودند، آماده بودند تا از هر حرکتی که به حمایت جنبش انقلابی و دکتر مصدق برخیزد پشتیبانی جدی به عمل آورند. چنان‌که تجربه ۳۰ تیر این مسئله را به خوبی نشان داده بود.

روشنفکران نیز که اکثریت آنان در صفوف حزب توده متشکل شده بودند مانند همه نیروهای سیاسی شهر اخلاقاً و عملاً در اختیار جنبش ملی قرار داشتند. در همین حال حزب، امکانات سازمانی و سیاسی مساعدی برای استفاده از یک سری مسائل ملی در داخل ایران نیز داشت که می‌توانست به عنوان جبهه‌های کمکی نهضت تلقی شود و به موقع از آن‌ها استفاده کند، از قبیل: مسائل ملی موجود در کردستان، آذربایجان و غیره. به علاوه مقابله مسلحانه با کودتای ضدانقلابی به مثابه عکس‌العمل حزب در مقابل ضدانقلاب تلقی می‌شد و مسئولیت شروع جنگ داخلی از نظر ملی و بین‌المللی بر عهده‌ی نیروهای ارتجاع می‌افتاد و این امر مهمی است که نیروهای انقلابی هرگز نباید آن را فراموش کنند زیرا از نظر سیاسی تأثیر مهمی در اثبات حقانیت امر انقلاب و منزوی ساختن اخلاقی دشمن دارد. این موضوع مهم را نیز فراموش نکنیم که صرف‌نظر از تشکیلات منظم و حساب شده‌ای که حزب توده در میان تمام طبقات و قشرهای جامعه داشت، صرف‌نظر از سندیکاها و اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌های توده‌ای، سازمان نظامی حزب توده با استعدادهای شگرف و امکانات ویژه‌ی خود دارای موقعیت برجسته‌ای بود که حتی در همان اولین لحظات شروع کودتا می‌توانست ضربت سختی به رهبری نظامی کودتا وارد آورد و آن را فلج سازد. ولی این نیروهای عظیم و فداکار نیز که اکثر قربانیان حزب توده از درون این سازمان بود، بدون استفاده ماند و متلاشی شد.

این چنین بود موقعیت عینی و ذهنی در آستانه ۲۸ مرداد که ما

براساس آن عدم مقابله مسلحانه حزب را در مقابل کودتا به عنوان عدم انجام وظیفه انقلابی تلقی می‌کنیم. رهبری حزب از چنین موقعیت برجسته و عالی استفاده نکرد. روحیه اپورتونیستی، فقدان جسارت انقلابی، ضعف سیاسی و تردید و تذبذب آنچنان بر رهبری حزب حاکم بود که نتوانست خط مشی دقیق برای عقب‌نشینی تنظیم کند. رهبری حزب فاقد این جسارت انقلابی بود که در شرایطی که دشمن دست به اسلحه برده است، با وجود امکانات فنی، تغییر تاکتیک داده و دست به اسلحه ببرد و طبق آموزش‌های قبلی خود و ادعای سابق «کودتا را به ضدکودتا تبدیل کند». با توجه به امکانات حزب توده و احتساب عکس‌العمل فوری حزب بود که رهبری کودتا شروع کودتا را در تهران با احتیاط و محک زدن ابتدایی عکس‌العمل‌ها شروع کرد. حتی رهبری کودتا فکر می‌کرد که ممکن است در اثر مقاومت حزب توده و دکتر مصدق موفق به تسخیر تهران نشود، به همین جهت هنگی را به فرماندهی تیمور بختیار که در آن موقع سرهنگ بود، در بین راه همدان و کرمانشاه و تیپ دیگری را در نزدیکی زنجان برای عملیات آماده کرده بود. ولی مقاومت و عکس‌العملی که دوستان و دشمنان انتظار داشتند به وقوع نپیوست و نهضت متحمل شکست سخت و فاجعه‌آمیزی شد.

در ده سال اخیر در مورد شکست جنبش در ۲۸ مرداد، تحلیل‌هایی از طرف کمیته مرکزی (در پیک ایران) مقیم خارج منتشر شده است. بررسی این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اپورتونیسمی که در سال ۱۳۳۲ نهضت را به شکست کشانید حتی حاضر نیست حداقل علل واقعی این شکست را تحلیل کند و به مسائل واقعی‌ای که این شکست از آن‌ها ریشه گرفته است نزدیک شود. محتوای تحلیل‌های «کمیته مرکزی» که در اسناد رسمی و

گفتارهای رادیویی و مطبوعاتی مربوطه دائماً منتشر می‌شود، بر روی دو مسئله تاکید می‌کند:

۱. کمیته مرکزی علت‌العلل شکست ۲۸ مرداد را عدم وحدت نیروهای ملی و ضداستعماری می‌داند. به نظر کمیته مرکزی اگر مقاومتی در مقابل کودتا به عمل نیامد به این دلیل بود که نیروهای ضدکودتا در تفرقه بودند و امکان توحید مساعی و وحدت عمل نداشتند؛ در حالی که اگر نیروهای ملی و ضداستعماری با تشکیل جبهه‌ی واحد پیشنهادی حزب توده موافقت کرده بودند می‌توانستند خیلی زود با اقدام مشترک بر علیه ارتجاع، کودتا را در نطفه خفه کنند.

۲. کمیته مرکزی بارها اعلام کرد که ما برای اقدام مسلحانه بر علیه کودتا چند بار در ۲۸ مرداد به دکتر مصدق مراجعه کردیم و از او تقاضای اسلحه نمودیم ولی او روی موافق نشان نداد و هر بار اعلام می‌کرد که بر اوضاع مسلط است و بعد هم که اعلام کرد که دیگر کاری از دست من ساخته نیست «دیگر خیلی دیر شده بود». توضیحاً یادآور می‌شویم که در روز ۲۸ مرداد، یحیی خدابنده دبیر جمعیت ملی مبارزه با استعمار (سازمان علنی حزب توده)، طی سه بار تماس با دکتر مصدق تقاضای اسلحه از او می‌کند و می‌خواهد که برای مقابله با توطئه به اقدام مشترک بپردازند. مصدق بنا به موقع سیاسی و طبقاتی خود که به شدت از جنگ داخلی وحشت داشت، زیر بار این تقاضا نرفته و هر بار اعلام می‌کند که بر اوضاع مسلط است. در ساعت ۲ بعد از ظهر که آخرین مراجعه خدابنده به دکتر مصدق بود، مصدق اعلام می‌کند که دیگر کاری از او ساخته نیست و تلویحاً می‌گوید هر کار که می‌خواهید بکنید. در اینجا است که کمیته مرکزی اغلب اظهار نظر می‌کند: «و این خیلی دیر بود» یعنی اینکه در آن موقع دیگر کاری از ما ساخته نبود. آنچه که در این دو مسئله قبل از

همه به چشم می‌خورد اینست که کمیته مرکزی می‌کوشد تا مسئولیت خود را در شکست با دکتر مصدق تقسیم کند. به علاوه این دو مسئله حاوی انتظار جدی از دکتر مصدق و نیروهای طرفدار او می‌باشد که درست خلاف آموزش‌های مارکسیست - لنینیستی در مورد مواضع سیاسی و طبقاتی بورژوازی است.

برخلاف آنچه که کمیته مرکزی می‌گوید، علت‌العلل شکست، عدم وحدت نیروهای ضداستعماری نبود، بلکه خود عدم وحدت نیروهای ضداستعماری معلول عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف حزب بود و عدم وحدت علت نیست بلکه معلول است. کمونیست‌ها هرگونه وحدت را به عنوان وحدت از بالا و امضای اعلامیه وحدت در سر میز کنفرانس تلقی نمی‌کنند. وحدت برای کمونیست‌ها، وحدت در میان کوچه و بازار و در پراتیک انقلابی است. رهبری بورژوازی ملی فقط در زیر فشار توده‌هاست که به وحدت تن درمی‌دهد. حوادث است که وحدت را به بورژوازی تحمیل می‌کند. اگر حزب توده ابتکار عمل در مبارزه با کودتا را در دست می‌گرفت و منتظر دیگران نمی‌ماند و رسالت اصلی خود را در مبارزه انقلابی می‌شناخت و با ارائه شعارهای متناسب با موقعیت سیاسی و اجتماعی کشور با اتکاء به نیروهای خود دست به مقابله‌ی فعال با کودتا می‌زد، آن وقت بی‌تردید همه نیروهای خلق در تحت لوای حزب توده عملاً متحد می‌شدند و جبهه واحد عملاً در کوچه و خیابان تشکیل می‌شد و اگر بر فرض گروهی از رهبران مردم و متزلزل با چنین وحدتی به مخالفت برمی‌خاستند، موج انقلابی این افراد را جارو می‌کرد. و این خود موقعیتی برای نیروهای انقلابی محسوب می‌شد و نقش عناصر راست را در نهضت بازهم کم‌تر می‌کرد. چنان‌که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دیدیم، از آنجا که حزب ابتکار عمل را به دست گرفت و برخلاف توصیه رهبران طرفدار دکتر مصدق که مردم را به

اعتراضات آرام دعوت می‌کردند، دست به شدت عمل زد و منتظر قبول رسمی جبهه‌ی واحد از طرف دکتر مصدق و سایر رهبران جبهه‌ی ملی نبشست، بلکه جبهه‌ی واحد عملاً در میدان‌های مبارزه علیه نیروهای حکومت قوام تشکیل شد و شعارهای سیاسی نهضت در طی یک مبارزه از صبحگاه تا شامگاه ۳۰ تیر رشدی کیفی یافت و به همین دلیل بود که ارتجاع عقب نشست این تاکتیک در سطح وسیع‌تر و در عمق بیشتری در ۲۸ مرداد قابل اعمال بود.

اگر ارتجاع در ۳۰ تیرماه از همه‌ی امکاناتش استفاده نکرده بود، نیروهای مترقی نیز از همه امکاناتشان استفاده نکرده بودند و اگر ارتجاع در ۲۸ مرداد از همه‌ی امکانات خود برای سرکوب جنبش و حفظ موجودیت خود استفاده می‌کرد، بر نیروهای انقلابی نیز فرض مسلم بود که از تمام امکانات خود برای سرکوب ضدانقلاب و دفاع از موجودیت خود استفاده کنند. مضافاً اینکه اگر در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تازه چند روز بود که حزب توده موضع خود را نسبت به دکتر مصدق عوض کرده بود، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۱ بیش از یک سال از این تغییر موضع گذشته بود. اتمسفر دشمنانه‌ای که تا چند روز قبل از ۳۰ تیر، در اثر تبلیغات حزب توده بر علیه دکتر مصدق بین دو جناح وجود داشت، در آستانه ۲۸ مرداد به مقدار قابل توجهی تخفیف یافته بود و زمینه‌ی بسیار مساعدی در هواداران دکتر مصدق برای ایجاد وحدت بوجود آورده بود. بیش از یک سال بود که روی شعار جبهه‌ی واحد تبلیغ می‌شد و اگرچه در موارد متعددی دیده شد که پراتیک روزمره حزب مغایر با این شعار بود، ولی این شعار تاثیر مثبت خود را در جامعه بجا گذاشته بود. حتی این تاثیر مثبت در تعدادی از رهبران درجه یک طرفدار دکتر مصدق نیز به وجود آمده بود. نیروهای سیاسی مترقی جامعه می‌دیدند که تا چه اندازه

اخطارهای حزب توده پس از ۳۰ تیر در مورد نشان دادن قاطعیت نسبت به عوامل ارتجاعی و امپریالیستی صحیح بوده است. بنابراین صددرصد منطبق با انتظارات همه توده‌های آگاه بود که حزب توده اکنون خود قاطعیت نشان دهد و دست به عمل بزند. اوضاع و احوال آن چنان روشن بود که حتی در بعضی از استان‌ها مثل گیلان و کرمانشاهان کمیته‌های ایالتی حزب بدون اینکه از همه امکانات حزب مثل سازمان نظامی اطلاع داشته باشند راساً دستور مقابله و به اصطلاح آن روز «فرمان انقلاب» دادند. ولی به زودی این دستور لغو شد. رهبری حزب نه در ۲۸ مرداد و نه بعد از آن هرگز کاری نکرد. راست است که در روز ۲۸ مرداد حزب برای اقدام مشترک به دکتر مصدق مراجعه کرد و از او تقاضای اسلحه نمود ولی این مراجعه‌ی بی حاصل، بار مسئولیت شکست را نه تقسیم می‌کند و نه سبک می‌سازد؛ زیرا محتوای این مراجعه این مسئله را اثبات می‌کند که اصل اقدام و مقابله مسلحانه از طرف حزب ظاهراً مورد قبول بوده است؛ زیرا اگر اصل مقابله مسلحانه ناصحیح ارزیابی می‌شد، مراجعه به مصدق برای دریافت اسلحه موردی پیدا نمی‌کرد والا این اقدام و مقابله را موکول به نظر و شرکت رهبری بورژوازی ملی می‌نمود. اما کدام منطبق به یک «حزب انقلابی کارگری» اجازه می‌دهد که اقدام مسلحانه انقلابی بر علیه یک توطئه مسلحانه ضدانقلاب را موکول به نظر و شرکت رهبری بورژوازی نماید؟ کمونیست‌ها همیشه در میدان عمل است که رهبری بورژوازی را ناچار به پیروی از خود می‌کنند. دنباله‌روی کمونیست‌ها از بورژوازی در تاریخ مبارزات احزاب کمونیست، به حق به عنوان «اپورتونیسیم راست» شناخته شده است.

با وجودی که نیروهای اساسی و ضربتی حزب تا حدود یک سال پس از ۲۸ مرداد تقریباً دست نخورده باقی مانده بود (چنان که می‌دانیم

سازمان نظامی حزب از روز ۱۶ مرداد ۱۳۳۳ زیر ضربت قرار گرفت)، رهبری حزب از فرصت‌های بعدی پس از ۲۸ مرداد نیز برای سازمان دادن مقاومت جدی استفاده نکرد، و نیروها را بدون تحرک و عمل در معرض ضربت دشمن باقی گذاشت و حتی در موارد متعددی، خود رهبری، این ضربت‌پذیری را دانسته و آگاهانه افزایش می‌داد. زیرا که برای خاموش کردن صداهای اعتراض فوق‌العاده نیرومند درون حزبی و برای اینکه نشان دهند دارند کار (!) می‌کنند، اقدام به ترتیب میتینگ‌های خیابانی می‌کرد و عملیاتی را که در پیش از ۲۸ مرداد عملی می‌نمود ادامه می‌داد، در حالی که می‌دید شرایط قبل از ۲۸ مرداد تغییر کیفی کرده و دشمن آماده قلع و قمع قطعی حزب است. و این از نظر سازمانی مخصوصاً اپورتونیسیم چپ به معنی واقعی کلمه بود، زیرا در آن شرایط، سیاست صحیح سازمانی بایستی این باشد که آسیب‌پذیری واحدهای حزبی در طی یک عقب‌نشینی منظم کم شود. در حالی که بسیاری از سرنخ‌هایی که دشمن برای سرکوب کردن سازمان‌های حزبی به دست آورد و موجب نفوذ پلیس در سازمان‌ها و واحدهای حزبی شد، از [اعضایی بود که در] میان تظاهرات خیابانی دستگیر می‌شدند و در زیر شکنجه اطلاعات آن‌ها گرفته می‌شد.

بنابراین با توجه به اینکه حتی تا یک سال بعد هم نیروهای اساسی حزب دست نخورده باقی مانده بود، اینکه کمیته مرکزی می‌گوید پس از جواب دکتر مصدق در ساعت ۲ بعدازظهر ۲۸ مرداد «دیگر خیلی دیر شده بود»، نه قابل فهم است و نه قابل قبول. چه چیز دیر شده بود؟ مگر نیروهای حزب از آن ساعت به یک باره طلسم شده بودند؟ مگر اتمسفر سیاسی ایران به یک باره شور و حرارت انقلابی خود را از دست داده بود؟ مگر توده‌های مردم از حکومت کودتا با رضایت خاطر استقبال کرده

بودند؟ چرا این همه روزهای پس از ۲۸ مرداد که نیروهای اساسی حزب و امکانات فنی آن از نظر اسلحه و مواد منفجره و غیره تقریباً دست نخورده باقی مانده بود و دائماً نیز برای انجام عمل فشار می‌آوردند، عاطل و باطل گذاشته شد تا بالاخره به دست دشمن در پشت میز کار، در اداره و در خانه اسیر شوند و از بین بروند؟ بدین ترتیب می‌بینیم که علت‌العلل شکست، نه عدم وحدت نیروها بود و نه عدم همکاری و توافق دکتر مصدق برای اقدام مشترک و دادن اسلحه، بلکه علت‌العلل شکست، عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف رهبری حزب، یعنی عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب بوده است.^۱

ما در اینجا به این مسئله اصولاً توجه نکرده‌ایم که آیا عدم مقابله با کودتا تا چه اندازه به روابط خارجی رهبری حزب مخصوصاً با اتحاد شوروی مربوط می‌شود. اینکه آیا به دلیل مناسبات بین‌المللی اتحاد شوروی و وضع خاص بحرانی در رهبری اتحاد شوروی پس از مرگ استالین، توصیه‌هایی به حزب توده مبنی بر عدم اقدام شده بود یا نه، فاکت روشن و قابل تکیه‌ای در دست نداریم اگرچه استنباط‌های روشنی با توجه به موقعیت آن روز (و نیز وضع کمیته مرکزی را حتی تا امروز که همیشه حامی بی چون و چرای سیاست اتحاد شوروی بوده و می‌باشد) وجود دارد که وابستگی رهبری را از نظر استراتژیک و سیاست عمومی

۱. ما در اینجا درصدد نگارش تاریخچه‌ای از حزب توده نیستیم تا درباره مسائل درونی و روابط متقابل بین حزب و جامعه، شکل تحولات، خط حرکت ایدئولوژیک و عمل سیاسی، دلایل اپورتونیزم در حزب و تسلط آن در رهبری، بررسی همه جانبه‌ای به عمل آوریم. کلاً توجه داریم که در مورد ماهیت حزب توده حرف‌های زیادی زده می‌شود و سئوالات متعددی وجود دارد، و با وجود همه گفتارهای مخالف و موافق و مطالبی که نوشته شده، جای یک بررسی همه جانبه و دقیق و با صحت و امانت علمی و اصولیت سیاسی خالی است.

اتحاد شوروی غیرقابل انکار می‌سازد و بنابراین به طور کلی قابل قبول است که مقتضیات سیاسی شوروی در ۲۸ مرداد، عدم مقابله با کودتا را ایجاب می‌کرد و رهبری به این امر گردن می‌نهاد ولی بر فرض اینکه ملاحظات خارجی هم رهبری را از مقابله با کودتا ایجاب می‌کرد و رهبری به این امر گردن می‌نهاد ولی بر فرض اینکه ملاحظات خارجی هم رهبری را از مقابله با کودتا مانع شده باشد، این فرض نه تنها چیزی از مسئولیت رهبری کم نمی‌کند، بلکه آن را افزایش هم می‌دهد.

عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف رهبری حزب، یعنی عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب آثار و عوارضی برای جنبش ملی و انقلابی ایران به بار آورد که هم‌اکنون عملاً با همه‌ی این آثار و عوارض به نحوی روبرو هستیم.^۱ به نظر ما اگر رهبری حزب وظیفه انقلابی خود را انجام می‌داد و احتمالاً در میدان نبرد هم شکست می‌خورد، حتی در آن صورت نیز به دلیل صحت اصولی راه حزب یک سری آثار و عوارض یا به وجود نمی‌آمد یا در شکل بسیار ضعیف‌تری که زودتر و آسان‌تر قابل غلبه بود بروز می‌کرد. این آثار و عوارض ناشی از نفس شکست نیست، بلکه ناشی از عدم اقدام و ناشی از شکست در میدان هزیمت است و نه در میدان نبرد. زیرا مواردی در تاریخ وجود دارد که شکست در میدان نبرد چیزی به اندازه یک پیروزی کامل ارزش دارد. (البته از لحاظ معنوی و در مراحل

۱. ما در اینجا فقط به آن سری آثار و عوارضی توجه داریم که مربوط به وضع نیروهای انقلاب است و گرنه نتایج دیگر کودتای ۲۸ مرداد مانند تشدید نفوذ امپریالیسم جهانی به ویژه استحکام و تسلط امپریالیسم آمریکا در ایران، افزایش قدرت شاه، رشد بورژوازی کمپرادور در ایران، استفاده از موقعیت سیاسی و نظامی ایران به عنوان سرپل امپریالیزم جهانی و غیره؛ در اینجا مورد توجه ما نیست.

بعدی مبارزه).

مهم‌ترین آثار و عوارض مورد اشاره را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. عدم انجام وظیفه انقلابی یعنی عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موجب شد که حزب توده به عنوان حزب طبقه کارگر ایران نه تنها موجودیت سازمانی خود را که با استفاده از فرصت‌های مناسب تاریخی غیرقابل تکرار ساخته شده بود از دست بدهد، بلکه از نظر اخلاقی و سیاسی نیز موجودیت حزب زیر آن چنان ضربتی قرار گرفت که اکثریت عظیم کادرهای خود را از دست داد. در اینجا این «از دست دادن» بیشتر از نظر سیاسی و ایمانی مورد نظر ماست، نه از نظر سازمانی. به علاوه تلاشی حزب با سوابق و سنت‌های خاص خود، و نفوذ و سندیتی که داشت در عین حال موجب پراکندگی و عدم جامعیت سازمانی و سیاسی کمونیست‌های ایران شده است که این وضع هم اکنون هم تا حدی ادامه دارد و به نظر ما جامعیت سیاسی و سازمانی کمونیست‌ها از این پس، فقط در جریان طولانی پراتیک و عمل مشخص انقلابی صورت خواهد پذیرفت.

۲. عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب در ۲۸ مرداد موجب شد که از اتمسفر انقلابی موجود از وحدت تضادهای سیاسی و اجتماعی که بر جامعه ایران حاکم بود و در طی تمام تاریخ سیاسی ایران نظیر نداشت (و هنوز هم نظیرش دیده نشده) استفاده به عمل نیاید. انرژی انقلابی کادرهای حزب و شور و شوق انقلابی توده‌های وسیع خلق پس از ۲۸ مرداد فروکش کرد. سیاست که در آستانه ۲۸ مرداد کار روزمره‌ی توده‌ها شده بود و حتی در دورافتاده‌ترین شهرها هم هر کسی بنا به وضع خود جهت‌گیری سیاسی داشت و دهات نیز می‌رفت که چنین وضعی به خود

بگیرد، پس از چندی به درون محفل‌های کوچک بی‌ارتباط با توده‌ها و بی‌انعکاس در بین توده‌ها نقل مکان کرد. یخ‌های سوءظن و سکوت تمام جامعه را منجمد ساخت. به نظر ما در مرحله فعلی با توجه به وسعت و شدت خفقان پلیسی و استبداد حاد، برانگیختن شور و شوق انقلابی توده‌ها و برگرداندن سیاست به درون زندگی روزانه آن‌ها، تنها در جریان عمل و پراتیک انقلابی میسر است و این یکی از وظایف مهم انقلابی در مرحله فعلی است.

۳. عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب در ۲۸ مرداد موجب شد که امر رهبری جنبش انقلابی و دمکراتیک ایران که در آستانه ۲۸ مرداد می‌رفت که به وسیله طبقه کارگر تعیین شود، دوباره زیر علامت سؤال قرار گیرد. اگر حزب توده به عنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر وظایف انقلابی خود را انجام می‌داد و ابتکار عمل اقدام بر ضد نیروهای ضدانقلاب را به دست می‌گرفت، این امر به طور ناگزیری رهبری حزب را بر تمام جنبش تأمین می‌کرد. زیرا در جریان کودتای ۲۸ مرداد تنها و تنها حزب توده بود که ظرفیت سیاسی و سازمانی اداره و هدایت اقدام بر علیه نیروهای ضدانقلاب را داشت.

این مسئله امروز نیز برای ما مطرح است. اینکه چه سازمان سیاسی وابسته به کدام طبقه رهبری جنبش را کسب کند مربوط به این است که کدام سازمان سیاسی نیازهای جامعه را بهتر و زودتر درک کند و در جهت اعمال استراتژی مناسب با موقعیت اجتماعی و سیاسی کشور قدم بردارد، و در طی پراتیک انقلابی و عملاً رهبری خود را در جنبش ملی و دمکراتیک در میان سایر نیروها مسجل سازد.

۴. عدم انجام وظیفه انقلابی، یعنی عدم مقابله مسلحانه با ضدانقلاب در ۲۸ مرداد از طرف رهبری حزب توده موجب شد که امر وحدت

نیروهای ملی و ضداستعماری ایران باز هم به تعویق بیفتد. اگر در ۲۸ مرداد مقابله با نیروهای ضدانقلاب انجام پذیرفته بود، ما با توجه به شرایط و اوضاع و احوال آن روز که تشریح شد، قطب‌بندی سیاسی جامعه به سه گروه: نیروهای طرفدار مصدق، نیروهای طرفدار حزب توده و نیروهای طرفدار ارتجاع، با توجه به اینکه کودتای ۲۸ مرداد ظاهراً قبل از همه بر ضد حکومت دکتر مصدق بود، قطعاً و یقیناً و بدون کم‌ترین تردید، افشار و سازمان‌های اجتماعی طرفدار دکتر مصدق در مقابله با کودتا همراه با نیروهای حزب توده در یک صف قرار می‌گرفتند و پایه‌های مستحکمی در جریان عمل برای وحدت واقعی نیروهای ملی و ضداستعماری و تشکیل عملی جبهه‌ی واحد و تعیین شعارهای مشترک و منزوی شدن تفرقه‌اندازانی چون خلیل ملکی و امثال او تشکیل می‌شد.

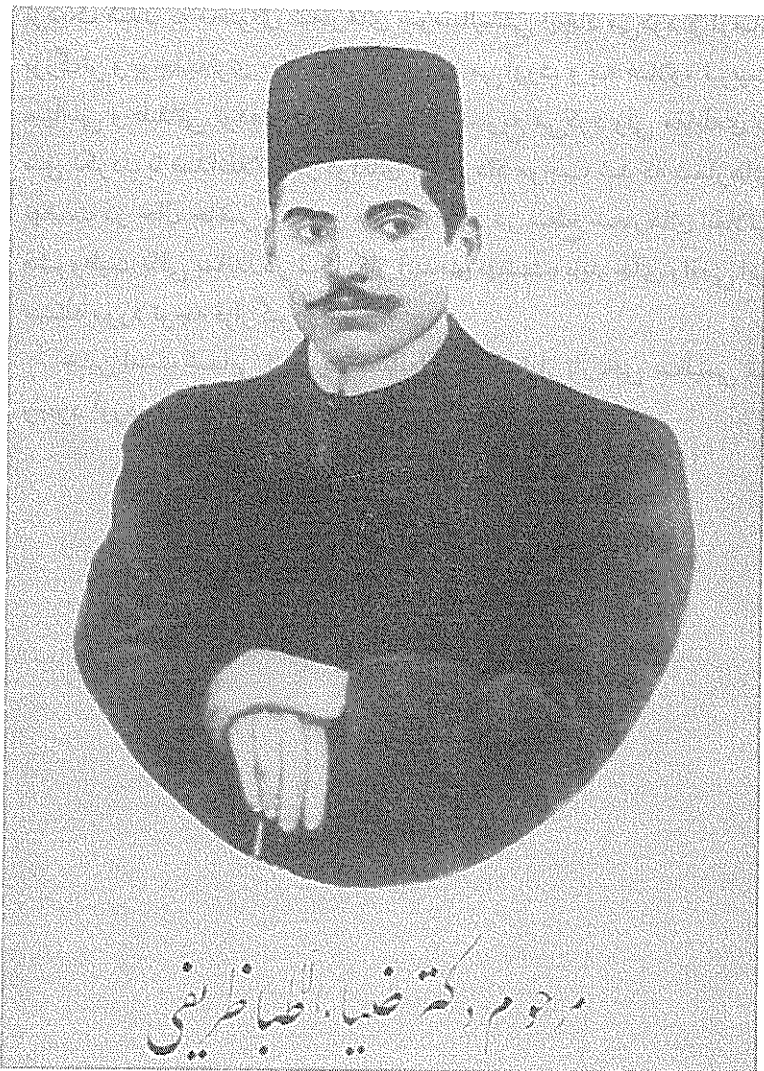
ولی عدم اقدام در ۲۸ مرداد جنبش انقلابی را از استفاده از موقعیتی فوق‌العاده مناسب برای تأمین امر وحدت، محروم کرد. و این مهم، امروز همچنان به عنوان یکی از نقاط ضعف جنبش خودنمایی می‌کند که فقط می‌توان در جریان عمل بر آن غلبه کرد نه با گفتن: وحدت، وحدت.

۵. عدم انجام وظیفه انقلابی از طرف حزب در عین حال این تأثیر مهم را نیز در بر داشت که امکان تکامل و رشد و جهش شعارهای جنبش را از نظر محتوی سلب کرد. اگر در ۲۸ مرداد حزب توده دست به اسلحه برده بود با توجه به اینکه پیروزی قطعی در نبرد، در عین حال مستلزم وحدت بخشیدن به یک سری از تضادهای طبقاتی معین نیز بود و هر قدر نقش طبقه کارگر در جریان عمل افزون می‌شد، انقلاب بیشتر از صورت ملی به جنبه‌های طبقاتی نزدیک می‌گشت، این امر به مجموعه جنبش امکان و فرصت تاریخی آن را می‌داد که زودتر و سریع‌تر به محتوای شعارهای خود جهش دهد. این امر زمینه‌عالی و مناسبی از نظر عینی و ذهنی برای

حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد / ۳۰۳

نزدیک شدن به محتوای شعارهای سوسیالیستی ایجاد می‌کرد و آرمان بزرگ‌تر و پرجذبه‌تری برای خلق به وجود می‌آورد. و به علاوه تربیت سیاسی و طبقاتی توده را در جریان عمل تسریع می‌کرد ولی مقابله‌ی به مثل نکردن با ضدانقلاب در کودتای ۲۸ مرداد موجب شد که شعارهای نهضت در حال حاضر هنوز در مجموع خود در سطح شعارهای انقلاب مشروطیت باقی بماند. در شکل کار آینده‌ی نهضت، باید جای واقعی این مسئله مورد توجه قرار گیرد.

چنین است شمایی از تاریخ مسئله‌ای که مسایل تاریخی عظیمی به وجود آورده است.



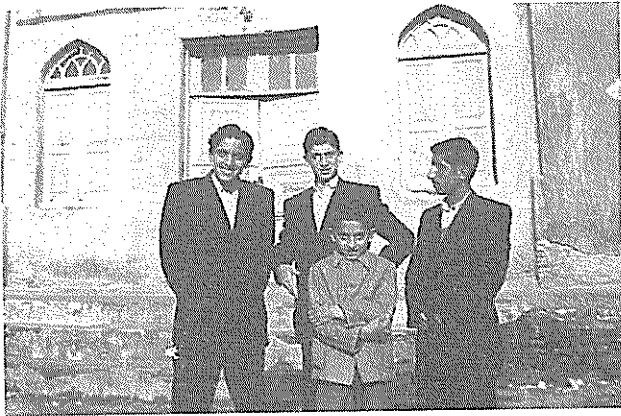
دکتر ابو الفضل ضياء الاطباء (عموی حسن)



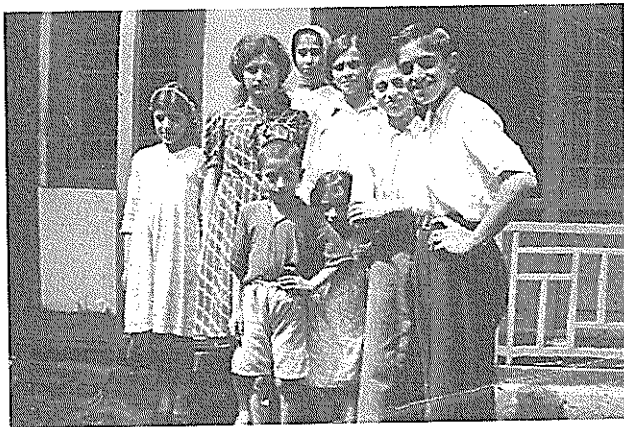
حاج عیسیٰ ضیاء ظریفی (پدر حسن)



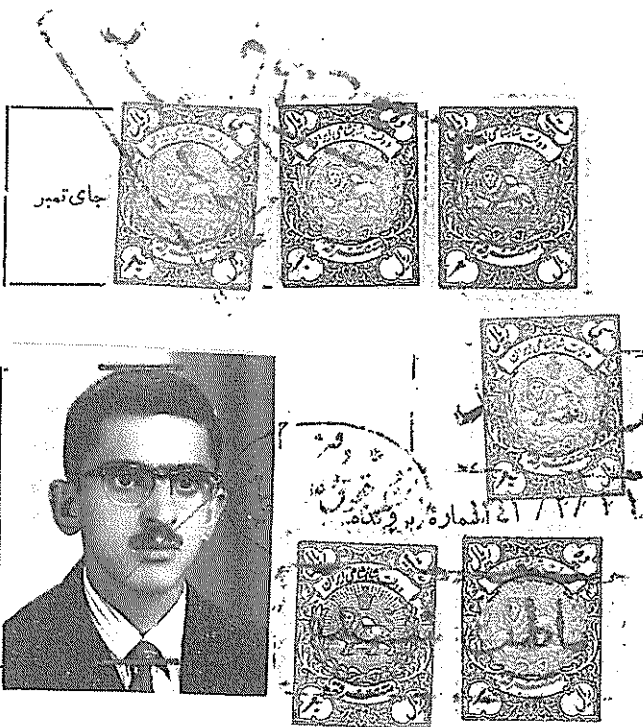
رخساره منجمی (ظریفی) (مادر حسن)



از چپ به راست: ضیاء اله و عطاء اله (برادران حسن) ، پرویز علیزاده
راستان (پسر عمه حسن) و حسن در جلو



حسن در میان اعضای خانواده در سن ۶ سالگی



۱۲۱ / ۲۱ - ۲

آقای حسن نام خانوادگی ضیاء‌الزین بدر آقای عمیر

دارای شناسنامه شماره صادره از بخش متولد

سال ۱۳۸۰ / ۱۰ دانشجوی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی

رئیس دفتر دانشکده

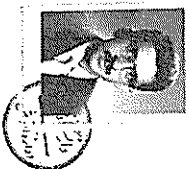
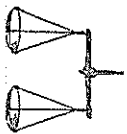
کارنامه حسن در دانشکده حقوق دانشگاه تهران



وزارت فرهنگ
و آموزش عالی

دانشگاه تهران

دانشگاه حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی



نظر آقایان: آیت الله العظمی آخوند خراسانی و آیت الله العظمی خراسانی

نظر آقایان: آیت الله العظمی خراسانی و آیت الله العظمی خراسانی

چون آقایان: آیت الله العظمی خراسانی و آیت الله العظمی خراسانی

برای: آیت الله العظمی خراسانی و آیت الله العظمی خراسانی

شماره: ۱۳۳۸

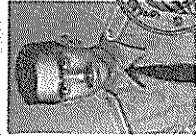
تاریخ: ۱۳۳۸

این سند در تاریخ ۱۳۳۸ در تهران صادر شد



دانشنامه حقوق دانشگاه تهران

شماره
تاریخ



وزارت معارف

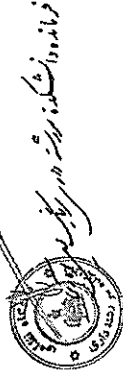
دانشگاه نظامی

دانشکده معارف داری

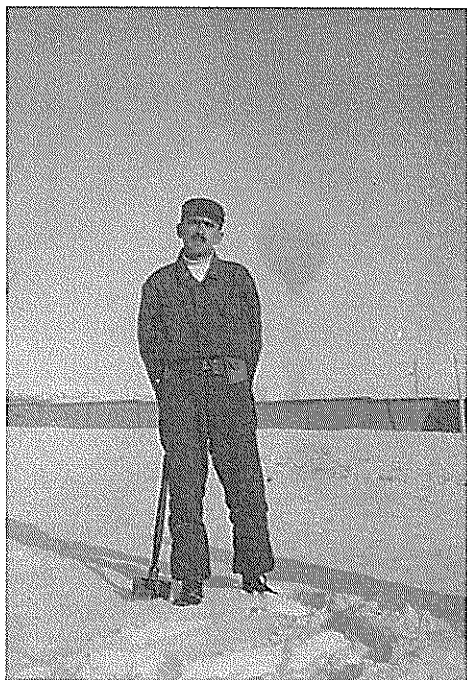
کتابی پیشود که دانشجو حسن ضیاء وطنی در دوره سی و پنجمین وظیفه را بدست

آهسته دریاخ ۴۰ شهروزه سال ۱۳۴۳ با موفقیت پایان رسانیده است

فرمانده دانشکده نظامی کرمان



حسن ایسانی و وظیفه



حسن در دوران خدمت و وظیفه در حال برف رویی



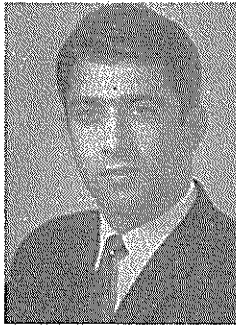
زندادان رشت - مهرماه ۱۳۴۸، حسن (سمت چپ)
و همزندانی او آقای رجیبخواه

حسن نغمه
فردوز بر تو مبارک باد . در سال ۴۹

آرزوی ما سلامتی و دردم . شریح

۱۴

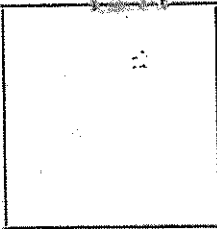
کارت تبریک بیژن جزئی برای حسن - نوروز ۱۳۴۹



جلیل اصفهانی - سعدی که آخرین تیر خلاص
را به مغز مبارزان شلیک کرد.

کارت ملاقات با زندانیان

شهر بانی رشت
۱۳۶۲۰۱۰۱۹۹



شهرت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله
شماره شناسنامه ۲۶۸ صادره از اصفهان با زندانی شماره ۱۰۰
اسم ص شهت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله
نسبت دارد مجاز است یا ارائه این کارت روزهای مقبر ملاقات نماید

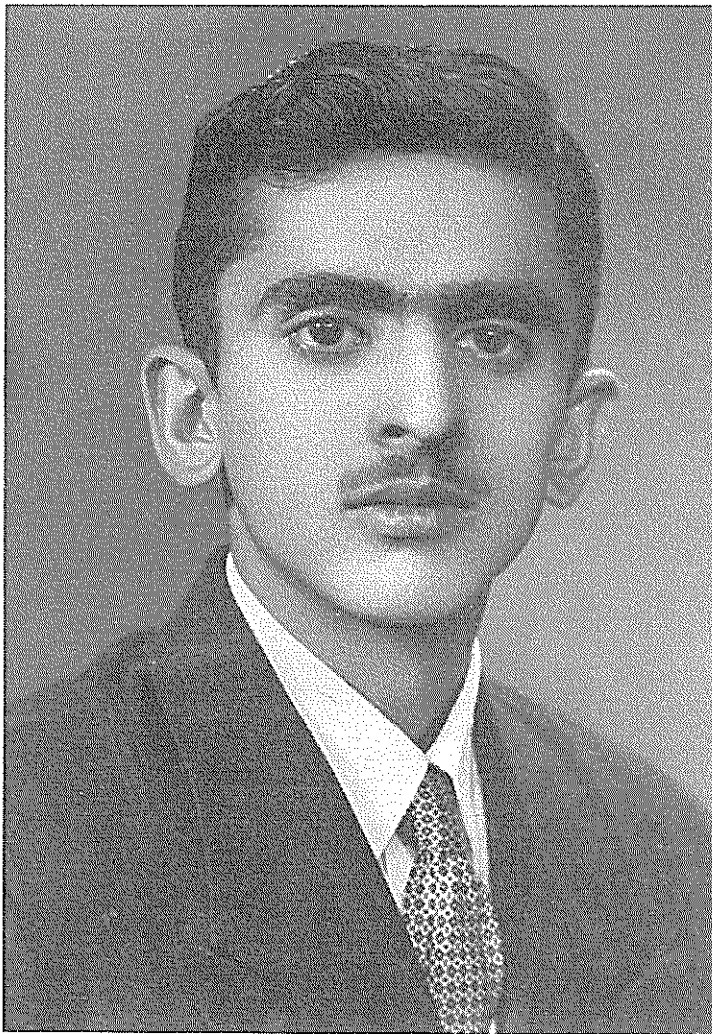
رئیس دایره زندان صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله شهت صمد الله
کرد ذاکر



بهشت زهرا، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۵۷، مادر و اعضای
خانواده در کنار قبر حسن



قبر حسن در گورستان بهشت زهرا



تقدیم به پدر و مادر عزیز و گرامی به یاد روزهای دلپذیر و به یاد خاطرات
تلخ و شیرینی که از گذشته مانده. فرزندان: حسن ظریفی



عکس حسن که پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شد.

فهرست نام‌ها

امامی، شهرام : ۱۴۹
 امینی : ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶
 انصاری : ۱۱۶
 اوینی، اکبر : ۱۸۹
 ایادی : ۱۳۸، ۱۳۹
 ایزدی، کیومرث : ۷۲، ۷۳، ۱۱۲
 ایوب خان : ۲۵۶، ۲۵۸

ب

بتیار : ۱۷۵
 بختیار، تیمور : ۲۹۲
 بختیار، شاپور : ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۲۵۳
 بروجردی، محمدرضا : ۲۶
 بروجردیان، علی : ۱۹۶، ۱۹۷
 بسته‌نگار، محمد : ۳۷
 بهادری : ۱۰۹، ۱۳۶
 بهروز، مازیار : ۲۱، ۴۲
 بهزادی : ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۳۸
 بهشتی : ۱۹۳
 بهمن فرزند، پرویز : ۶۰، ۱۸۸
 بهنام، علی اصغر : ۴۵

پ

پرتوی، مهدی : ۲۲

آ

آتشی، حسن : ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹
 آقاییان، ناصر (آبخور) : ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۰
 آگهیان، طهمورث : ۲۰۳
 آموزگار، پدram : ۲۰
 آیت‌الله خامنه‌ای : ۱۴۶
 آیت‌الله خمینی : ۳۶، ۴۵
 آیزنهاور : ۲۶۰

الف

احسن، مجید : ۷۴، ۱۱۲
 احمدزاده، مسعود : ۴۳، ۴۶
 احیایی : ۶۶، ۱۱۷
 اخباری، سیدجلیل : ۲۰
 ادیب زاده، ایرج : ۱۵۰
 ارانی : ۴۴
 اردیبهشتی : ۱۵۸
 ارسنجانلی : ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
 استهون، بتی : ۷۴
 اسدی پور، بیژن : ۱۵۰
 اسدی، سیف‌الله : ۲۰
 اقبال : ۲۵۵، ۲۶۰
 امام رضوی : ۱۴

جواهر کلامی : ۶۲، ۶۶

چ

چوپان زاده، احمد : ۱۱

چوپان زاده، محمد : ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۳

۱۸۵، ۱۹۰

ح

حافظ : ۱۵۵، ۲۴۸

حافظی : ۱۳۷، ۱۳۸

حجتی کرمانی، محمد جواد : ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲

حجتی کرمانی، محمدرضا : ۱۴۴

حداد : ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵

حسن پور، غفور : ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶

حسین زاده : ۱۵۲، ۱۵۶

حسینی ← شعبانی، محمد علی

حقگو، جمشید : ۳۷

حکمت جو : ۵۶

حکیمی، صمد : ۵۶

حکیمی (نصیری) : ۵۶

حمیدی، رضا : ۲۴۳

حمیدی، شیرین : ۲۳۳

خ

خانعلی، ابوالحسن : ۳۵

خاوری : ۵۶

پویان، امیرپرویز : ۴۳، ۴۶

پهلوی، محمدرضا : ۲۰۳

پیروزی : ۱۹۴

ت

تختی، غلامرضا : ۴۴

توانگران، علی : ۷۴، ۷۵، ۱۰۹، ۲۰۳

تهرانی ← نادری پور، بهمن

تهمتنی، ابراهیم : ۱۵۷

ث

ثابتی : ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۸۹

ج

جان.اف. کندی : ۲۵۶، ۲۶۰

جانسون : ۴۴

جزنی، بیژن : ۱۰، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷

۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۹

جعفریان : ۱۳۹

جلیل افشار، احمد : ۱۱، ۵۹، ۷۳، ۱۱۲

۱۱۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۹۰

جلالی : ۱۷۶، ۱۸۵

جلیل اصفهانی، سعدی : ۱۸۸، ۱۹۰

جلیلوند : ۲۳۱

جوان خوشدل، مصطفی : ۱۶۰، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۸۳، ۱۹۰

ز	خدیری : ۱۶۰
زاهدی : ۲۸۶، ۲۵۵، ۴۲	خطیبی، پرویز : ۱۳۷
زاهدیان، ضرار : ۴۱، ۵۹، ۷۳، ۱۱۲،	خطیبی، گیتی : ۱۳۷
۱۱۶، ۱۱۵	خسروپناه، محمدحسین : ۱۱
زرعیان : ۱۶	خلعت بری : ۱۰۹
زمانی : ۱۷۴	خلیلی عراقی، محمدرضا : ۱۵
زمانیان، غلامرضا : ۲۷۵، ۲۳	
زندى پور، رضا : ۱۸۸	د
زیرک زاده، احمد : ۱۹، ۷۸، ۱۳۸، ۱۶۸	داداش زاده : ۱۴۸
زیرک زاده، ایران : ۲۳۹	دولت آبادی، محمود : ۱۴۶
زیرک زاده، توران : ۵۱، ۶۰، ۱۵۲،	دیبا، فرح : ۱۲۱
۱۵۷، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۵،	
۲۴۷	ذ
زیرک زاده (دولت‌شاهی)، شهین : ۱۵۳	ذوالانوار، کاظم : ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۳،
زیرک زاده، غلامحسین : ۲۰	۱۹۰، ۱۸۸
زیرک زاده، مهین : ۲۳۹	
س	ر
سجده‌ای : ۱۵۲	رادمنش، رضا : ۱۷، ۲۸۶
سرکاراتی، علیرضا : ۲۷	ربیعی، ایوب : ۱۴۳، ۱۴۴
سرمدی، عزیز : ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸،	رسولی ← نوذری، ناصر
۱۹۰، ۱۸۲، ۱۶۴، ۱۶۰	رسولی، منصور : ۲۶
سعدی : ۲۲۷	رشیدی، عباس : ۷۴، ۱۱۶
سعیدی، خسرو : ۲۳، ۳۱، ۳۴	رشیدی، قاسم : ۱۱۲
سلحشور، عیسی : ۱۲۵	رضایی : ۲۰۳
سمسار، مهدی : ۱۵۷	رضوی : ۶۶
سنجایی، کریم : ۳۳	روحانی رانکوهی : ۱۴۳
سورکی، عباس : ۱۱، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸،	روزبه، خسرو : ۴۴
۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸،	روشی تبریزی : ۱۰۹

ض
 ضیاء الاطبا : ۱۶
 ضیاظریفی، ایزابیل : ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
 ضیاظریفی، پیر : ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۷
 ضیاظریفی، حجت‌اله : ۲۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۷
 ضیاظریفی، رخساره : ۲۰۴
 ضیاظریفی، سامان : ۱۵۲، ۲۳۶، ۲۳۹
 ۲۴۲، ۲۴۵
 ضیاظریفی، سهیلا : ۱۵۱، ۲۱۳، ۲۱۸
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲
 ضیاظریفی، سینا : ۱۵۲، ۲۱۳، ۲۱۸
 ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۵
 ضیاظریفی، شجیعه : ۲۳۴، ۲۴۷
 ضیاظریفی، ضیاء‌اله : ۲۰، ۵۷، ۱۲۰
 ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۴
 ضیاظریفی، عزت : ۲۳۳
 ضیاظریفی، عصمت : ۲۳۳، ۲۳۴
 ضیاظریفی، عطاء‌اله : ۲۰، ۵۵، ۵۹، ۱۴۳
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶
 ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵
 ضیاظریفی، عیسی : ۱۳، ۶۲، ۶۳، ۸۸
 ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳
 ضیاظریفی، فرخنده : ۲۴۳، ۲۴۴
 ضیاظریفی، فرهاد : ۲۳۳، ۲۳۴
 ضیاظریفی، ماری تریز : ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹
 ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷
 ضیاظریفی، ناهید : ۲۳۹، ۲۴۳

۱۱۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۹۰
 سیدضیاء‌الدین : ۲۸۱
 ش
 شاملو، احمد : ۱۲۳، ۲۴۰
 شاه‌بختی، حسن : ۱۰۹
 شاهرخ، بهرام : ۱۴
 شامقلی : ۱۳۹
 شریف امامی : ۲۶۰
 شهرزاد، حشمت‌اله : ۴۲، ۵۹، ۷۳، ۷۴
 ۷۵، ۷۶، ۱۱۲، ۱۱۶
 شعبانی، محمدعلی : ۱۵۴، ۱۸۸
 شکسپیر : ۲۲۴
 شهریاری، عباس (اسلامی، جوادی) :
 ۵۱، ۵۹، ۶۱
 شهیدی، جواد : ۳۹
 شیخ الاسلامی : ۱۲۷
 ص
 صابر : ۱۵۳، ۲۰۴
 صالح، اللهیار : ۲۶
 صالحی پویا، محمد : ۱۷۳
 صدر : ۱۳۸
 صفاری : ۲۱۰
 صفایی فراهانی، علی‌اکبر : ۴۶، ۱۳۲
 ۱۳۳
 صمدیان پور : ۱۴۰
 صنیع جو : ۱۷۸

قرنی : ۲۶۰	ع
قریشی، اصغر : ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	عالینحانی : ۱۷۶، ۱۷۷
قطبی : ۲۱۰	عبده : ۱۷۵، ۱۷۷
قوام السلطنه : ۱۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱	عطارپور مجرد، رضا (حسین‌زاده) : ۴۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۸۸، ۱۸۹
قهرمانیان، صفر : ۱۱۸، ۱۷۳	علاء : ۲۵۵
ک	علیزاده راستان، بدیع‌اله : ۱۴
کاوالیری : ۷۸	علیزاده راستان، پرویز : ۲۳۶
کتاب نویس، حسین : ۴۴، ۴۵	عمومی، محمدعلی : ۱۱۵، ۱۱۷
کریمی پور، حسن : ۱۹۳، ۱۹۴	عمیدی پور : ۱۱۲
کفایی ← شهرزاد، حشمت‌اله	عیاشی، عیسی : ۱۰۹
کلاتری، منوچهر : ۴۱، ۴۲، ۷۱	ف
کلاتری نظری، مسعود : ۱۱۹	فاطمی، کاظم : ۶۵، ۱۹۹
کلاتری نظری، مشعوف : ۷۳، ۱۱۲	فرخ، سیدمهدی : ۲۳۱
کیان زاد، محمد مجید : ۷۳، ۱۱۲	فرزانه : ۱۲۷
کیانوری، نورالدین : ۲۸۹	فرسیر، ضیا : ۳۸، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۹۸
کی‌منش : ۱۱۵	۱۰۹، ۱۵۲، ۱۸۸
گ	فرغانی، سیف‌الدین : ۲۲۷
گاریدو : ۷۹، ۱۰۹	فرهمندی : ۱۸۰
گل‌سرخی : ۱۵۰	فروهر، داریوش : ۴۵
گوته، برنارد : ۱۷۴	فولبرایت : ۲۵۶
ل	فیروزمند : ۱۲۱، ۲۱۴
لاسر، برنارد : ۱۷۴	ق
لنین : ۱۴۸، ۲۶۷	قاسمی، ابوالقاسم : ۱۲۱، ۲۱۴
	قاضی حسینی، سیداحمد : ۳۸
	قربانی، حسین : ۱۶۰، ۱۹۰

منوچهری: ۱۵۲	۴
مودب مظفری، زینب: ۱۳۷	مارکس: ۱۴۸
مهدوی کنی، محمدرضا: ۲۰۳	میشری: ۴۴
مهرانفر، مسعود: ۳۹، ۶۵، ۱۹۹	متقیان، محمدرضا: ۱۰۹
میرفطروس، علی: ۱۴۵، ۱۵۰	متین دفتری: ۲۳۱، ۲۳۲
	مجلسی: ۲۱
ن	محرری: ۱۱۷، ۱۷۴
نادری پور، بهمن (تهرانی): ۱۰، ۱۵۴،	محسنی: ۱۳۸
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۴	محمودزاده: ۱۵۸
ناصری، محمدحسن (عضدی): ۱۸۸	مدیری، نادر: ۱۲۵
نصیری: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۶	مسعودانصاری، منوچهر: ۱۰۹
نقدی، مجید: ۱۰۹	مصدق، محمد: ۲۰، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
نقیب زاده، باهره (شیخ الاسلامی): ۱۳۷	۳۳، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱،
نگهدار، فرخ: ۷۴، ۱۱۲، ۱۱۶	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،
نواب، عباس: ۳۵، ۶۰	۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵،
نواب، نصرت (قوانلو): ۳۵	۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲
نوذری، ناصر (رسولی): ۱۵۴، ۱۵۶،	مصلاهی، یوسف: ۱۹۴
۱۸۸، ۱۹۰	مظفری، پرویز (سیروس): ۱۰۹
نیک طبع، علیقلی: ۱۶۵	مقدس، ایرج: ۱۵۷
و	مقدم، ناصر: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۸۸، ۲۱۱،
واحدی پور، ایرج: ۵۹	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶
والاتبار: ۱۸۰	مقصودی، رضا: ۱۴۹
والث، برتراند: ۱۷۴	مقصودی: ۲۴۹
ودیعی: ۱۵۶	ملک پور، اکبر: ۱۵۷
ودیعی، کاظم: ۱۵۶	ملکی، خلیل: ۳۰۲
وزیری: ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰	ممتاز: ۲۸۶
وفایی: ۱۷۸	منتصری، هوشنگ: ۱۶
	منجمی، رخساره: ۱۳، ۲۰۳

ی	ویلسن، ویلیام : ۷۸
یزدی، رضا : ۳۷، ۴۴	هـ
یگانه : ۱۷۶، ۱۸۰	هدلوند، کارین : ۱۲۲
	هویدا : ۱۷۸، ۲۳۱

فهرست اسامی کتاب‌ها

دُرد زمانه : ۱۱۷	پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی:
سازمان دانشجویان دانشگاه تهران: ۱۱	۲۳
۲۳	جزوات وقایع شهریور : ۱۵
سوسیالیسم افریقایی : ۱۴۹، ۱۵۰	چپ در ایران به روایت اسناد ساواک :
شعر سیاست و سیاست شعر: ۱۵۰	۱۰، ۱۱، ۲۴، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۱۱۹، ۱۲۲،
شورشیان آرمانخواه : ۲۲، ۳۸، ۴۲، ۴۴	۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۲
گفتگوها : ۱۵۰	خاطرات صفرخان : ۱۱۹، ۱۷۳

the resolve of the opposition against it. As Hassan had predicted, the government could not withstand persistent and powerful demands for freedom. Alas, he could not enjoy the fruits of his efforts.

This book uses Hassan's memoirs, newly released documents and the testimony of eye witnesses to present a clear chronicle of his efforts against dictatorship in Iran. It is Hassan's story, but it is also, more generally, the story of the struggles of Iranian youth for freedom over the past century. Like Hassan's life, this book is dedicated to the people of Iran.

A.Z

با تشکر از آقای دکتر سامان ضیاظریفی در ترجمه مقدمه فارسی به انگلیسی

* Translated By SAMAN ZIA ZARIFI

serving his term in Rasht prison in northern Iran when a number of intellectuals who had taken up arms against the imperial oppression attacked the police station at nearby Siahkal and thus marked the beginning of a campaign of armed resistance that culminated with the Shah's overthrow. Despite Hassan's imprisonment, SAVAK blamed him for planning this attack and thus put him on trial again. His vigorous defense notwithstanding, another sham trial by a military tribunal condemned him to death, but vocal protest by international organizations and the Confederation of Iranian Students resulted in his sentence being commuted to life in prison. He spent much time in prison in Kerman and shuttled around various locations in Tehran, as the regime feared his ability to influence and educate his fellow prisoners. Over the course of the next few years, Hassan was subjected to severe and ongoing torture that nearly debilitated him. It was as if the Shah expressed his anger at the growing movement against him by lashing out - literally - against Hassan and other prisoners.

Finally the imperial regime simply could not stand the mere existence of these symbols of its impotence. SAVAK agents, following the Shah's orders, dragged Hassan and eight others to the hills outside Evin prison and shot them, later claiming that these incapacitated prisoners were trying to escape. The Shah's government, like others before and after it, believed that killing a few prominent critics would end the people's pursuit of liberty; like other such governments, it was mistaken. As a result of this brutal murder, the regime lost whatever credibility it had inside and outside Iran, and the government's cowardly behavior steered

his own and brooked no opposition. With reform and compromise thus impossible, the people's opposition to the Shah's repressive regime led to the 1979 revolution and the winding up of the monarchy in Iran.

Hassan's political development reflected the increasing desperation of those demanding freedom from an unyielding government. He had demonstrated political sensitivity even in high school, and while at Tehran University became heavily involved in the student protest movement of 1960-1963. As a student, he worked closely with the liberal/patriotic National Front, although he represented a more strident, left-leaning wing of the movement that was increasingly impatient with the Shah's continuing repression and corruption and frustrated with the Front's inability to protect the freedom of Iranians from the imperial regime. As news of armed liberation struggles from around the world - most notably Cuba and Viet Nam - arrived in Iran, Hassan and his colleagues at the university were growing aware that the regime would respond to calls for reform only with greater force. It was during the student protests of this brief period of resurgent opposition to the Shah that Hassan first became acquainted with the jails and security apparatus of the imperial regime. The government, unwilling to withstand criticism, attacked the students and essentially forced these peaceful intellectuals to give up their demands or to defend themselves from the Shah's agents by force.

As a result of his activities, in February 1968 he was arrested along with some of his colleagues and sentenced to ten years in prison after a trial devoid of any justice or fair process. He was

Revolution. But the broad outlines of his struggle were widely known before these confessions became public and have served as milestones in the quest for freedom and justice. This book is an attempt to present a fuller picture of his life, his dedication to the people of Iran, the development of his ideas against the Pahlavi regime, and his long and painful incarceration at the hands of the last shah's sadistic agents.

Hassan was a graduate of Tehran University's law faculty, although the only claims he represented were those of the Iranian people against the Pahlavi tyranny. He managed to defend his anti-Shah actions and ideals facing an unjust military tribunal, when he in effect turned the tables on his accusers and indicted the imperial regime for its years of brutality, corruption, and oppression. He lost the trial, but his arguments ultimately won in the court of public opinion. Hassan was, as charged, one of the theoretical founders of the policy of armed struggle against the shah in Iran. But, as he explained, it was the absolute tyranny of the monarchy that forced the Iranian people to take up arms in defense of their rights.

The authoritarianism of Shah Mohammad Reza Pahlavi, especially after the 1953 CIA-assisted coup d'état returned him to power, had so constrained conditions for intellectuals and reformists that many of them saw no alternative but to adopt violent means. Peaceful protest was blocked by the total absence of legitimate political parties or any other means of expressing political opinions. SAVAK had infiltrated every aspect of peoples' lives and responded to any criticism of the Shah by threats, prison and torture. The Shah did not allow any voice but

PREFACE

For nearly a century the Iranian people have been struggling to attain their independence and political rights. The Constitutional Revolution of 1905 marked the emergence of powerful social forces demanding freedom, in part in reaction to the government's unceasing repression and corruption, and in part inspired by the arrival of politically progressive ideas about democracy and human rights from Europe and the United States. The development of these ideas continues to this day, and Iran's freedom-loving forces have much to be proud of over the past one hundred years: the end of the bankrupt Qajar dynasty, the enactment of one of Asia's first constitutions, the nationalization of oil industry and the eviction of British forces, the final overthrow of monarchy in Iran, and the creation of a vibrant, indigenous political culture. But the cost of these achievements has been tremendous, as measured by the hundreds and thousands who have suffered in the dungeons of oppression over the past century.

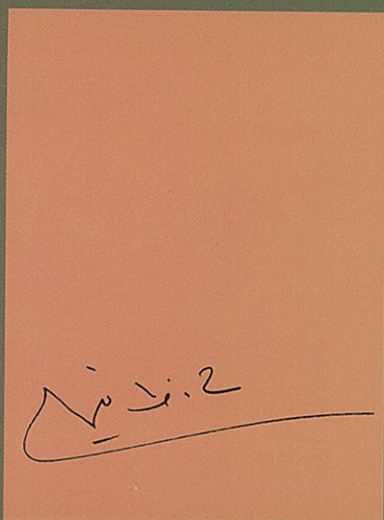
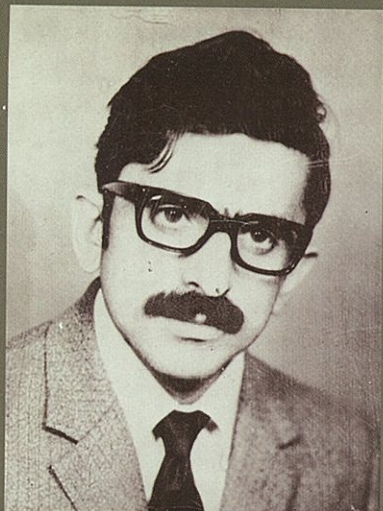
This book recounts the short life of one such person, Hassan Zia-Zarifi, my youngest brother. He was 36 years old on April 18, 1975, when he and eight companions were shot in cold blood in the desolate hills outside Tehran's notorious Evin prison. At the time, he was serving a life sentence imposed after a sham trial, and was too injured as a result of years of torture to walk. The chilling details of his last few moments emerged only when the executioners - members of the brutal imperial security agency, SAVAK - confessed during their trials after the 1979

**THE BIOGRAPHY OF
HASSAN ZIA ZARIFI**

BY : Dr. A. ZIA ZARIFI

March 2003





آقای دادرسان محترم، اکنون شما در آستانه قضاوت و صدور حکم قرار دارید. اکنون شما در آستانه داوری و داد هستید. بدیهی است که انتظار من از شما صدور عادلانه ترین رأی ممکن یعنی حکم برائت است، ولی هشدار! به آرای که می دهید نه فقط باید در مقابل وجدان خود جوابگوی باشید بلکه مسئولیت بزرگی در مقابل ملت ایران به عهده دارید.

ملت ایران قاضی سختگیری است. هرگز شما را نخواهد بخشید اگر با سال های زندگی فرزندان شما بازی کنید. ولی به هر حال اکنون این شما آقایان و این سال های زندگی مان.



نشر امین دژ